

ناصر خسرو

حکیم ناصر خسرو از شاعران بزرگ و فیلسوفان برتر ایران است که بر اغلب علوم عقلی و نقلی زمان خود از قبیل فلسفه‌ی یونانی و حساب و طب و موسیقی و نجوم و فلسفه و کلام تبحر داشت و در اشعار خویش به کرات از احاطه داشتن خود بر این علوم تأکید کرده است. ناصر خسرو به‌مراه حافظ و رودکی جزء سه شاعری است که کل قرآن را از برداشته است. وی از آیات قرآن در آثار خویش برای اثبات عقاید خویش استفاده کرده است.

زندگینامه

ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی، معروف به ناصر خسرو، در سال ۳۹۴ در روستای قبادیان در بلخ (در استان بلخ در شمال افغانستان امروز) در خانواده‌ی ثروتمندی چشم به جهان گشود.

بگذشت ز هجرت پس سیصد نود و چار بنهاد مرا مادر بر مرکز اغبر

(اغبر = غبارآلود، مرکز اغبر = کره زمین)

در آن زمان پنج سال از آغاز سلطنت **سلطان محمود غزنوی** میگذشت. ناصر خسرو در دوران کودکی با حوادث گوناگون روبرو گشت و برای یک زندگی پرحادثه آماده شد: از جمله جنگهای طولانی سلطان محمود و خشکسالی بی سابقه در خراسان که به محصولات کشاورزان صدمات فراوان زد و نیز شیوع بیماری **وبا** در این خطه که جان عده ی زیادی از مردم را گرفت.

ناصر خسرو از ابتدای جوانی به تحصیل علوم متداول زمان پرداخت و قرآن را از بر کرد. در دربار پادشاهان و امیران از جمله سلطان محمود و **سلطان مسعود غزنوی** به عنوان مردی ادیب و فاضل به کار دبیری اشتغال ورزید و بعد از با شکست **غزنویان** از **سلجوقیان**، ناصر خسرو به **مرو** و به دربار سلیمان چغری بیک، برادر **طغرل سلجوقی** رفت و در آنجا نیز با عزت و اکرام به حرفه دبیری خود ادامه داد و به دلیل اقامت طولانی در این شهر به ناصر خسرو مروزی شهرت یافت.

همان ناصر من که خالی نبود ز من مجلس میر و صدر وزیر

نخواندی به نامم کس از بس شرف ادبیم لقب بود و فاضل دبیر

به تحریر اشعار من فخر کرد همی کاغذ از دست من بر حریر

وی که به دنبال سرچشمه حقیقت میگشت با پیروان ادیان مختلف از جمله **مسلمانان**، **زرتشتیان**، **مسیحیان**، **یهودیان** و **مانویان** به بحث و گفتگو پرداخت و از رهبران دینی آنها در مورد حقیقت هستی پرس و جو کرد. اما از آنجا که به نتیجه ای دست نیافت دچار حیرت و سرگردانی شد و برای فرار از این سرگردانی به شراب و میگساری و کامیاری های دوران جوانی روی آورد.

در سن چهل سالگی شبی در خواب دید که کسی او را میگوید «چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم زایل کند؟ اگر بهوش باشی بهتر» ناصر خسرو پاسخ داد «حکما چیزی بهتر از این نتوانستند ساخت که اندوه دنیا ببرد» مرد گفت «حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی و بی خردی رهنمون باشد. چیزی باید که خرد و هوش را بیفزاید.» ناصر خسرو پرسید «من این از کجا آرم؟» گفت «عاقبت جوینده یابنده بود» و به سمت **قبله** اشاره کرد. ناصر خسرو در اثر این خواب دچار انقلاب فکری شد، از شراب و همه لذائذ دنیوی دست شست، شغل دیوانی را رها کرد و راه سفر حج در پیش گرفت. وی مدت هفت سال سرزمینهای گوناگون از قبیل **ارمنستان**، **آسیای صغیر**، **حلب**، **طرابلس**، **شام**، **سوریه**، **فلسطین**، **جزیره العرب**، **قیروان**، **تونس**، و **سودان** را سیاحت کرد و سه یا شش سال در پایتخت **فاطمیان** یعنی **مصر** اقامت کرد و

در آنجا در دوران **المستنصر بالله** به **مذهب اسماعیلی** گروید و از **مصر** سه بار به زیارت **کعبه** رفت.

ناصر خسرو در سال **۴۴۴** بعد از دریافت عنوان حجت خراسان از طرف **المستنصر بالله** رهسپار خراسان گردید. او در **خراسان** و به خصوص در زادگاهش بلخ اقدام به دعوت مردم به کیش اسماعیلی نمود، اما برخلاف انتظارش مردم آنجا به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند و سرانجام عده‌ای تحمل او را نیاورده و در تبانی با **سلاطین سلجوقیان** بر وی شوریده، و از خانه بیرونش کردند. ناصر خسرو از آنجا به مازندران رفت و سپس به نیشابور آمد و چون در هیچ کدام از این شهرها در امان نبود به طور مخفیانه میزیست و سرانجام پس از مدتی در بدری به دعوت **امیر علی بن اسد** یکی از امیران محلی **بدخشان** که اسماعیلی بود به بدخشان سفر نمود و بقیه‌ی ۲۰ تا ۲۵ سال عمر خود را در **یمگان** بدخشان سپری کرد.

پانزده سال بر آمد که به یمگانم چون و از بهر چه زیرا که به زندانم

و تمام آثار خویش را در بدخشان نوشت و تمام روستاهای بدخشان را گشت. حکیم ناصر خسرو در بین اهالی بدخشان دارای شأن، مقام و منزلت خاصی است تا حدی که

مردم او را به نام «حجت»، «سید شاه ناصر ولی»، «پیر شاه ناصر»، «پیر کامل»، و غیره یاد می کنند. مزار وی در **یمگان** زیارتگاه است.

آثار ناصر خسرو

ناصر خسرو دارای تالیفات و تصنیفهای بسیار بوده است، چنانچه خود درین باره گوید:

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن / زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا

آثار ناصر خسرو عبارت اند از:

- دیوان اشعار فارسی
- دیوان اشعار عربی (که متأسفانه در دست نیست). خود درباره دو دیوان فارسی

و تازی چنین گوید:

بخوان هر دو دیوان من تا ببینی / یکی گشته با **عنصری**، **بختری**

یا:

این فخر بس مرا که به هر دو زبان / حکمت همی مرتب و دیوان کنم

- جامع الحکمتین - رساله ایست به نثر دری (فارسی) در بیان عقاید اسماعیلیان.

- خوان الاخوان - کتابی است به نثر در اخلاق و حکمت و موعظه.
 - [زادالمسافرین](#) - کتابی است در بیان حکمت الهی به نثر روان.
 - گشایش و رهایش - رساله‌ای است به نثر روان فارسی، شامل سی پرسش و پاسخ آنها.
 - وجه دین - رساله ایست به نثر در مسائل کلامی و باطن و عبادات و احکام شریعت.
 - بستان‌العقول و دلیل‌المتحرین که از آنها اثری در دست نیست.
 - سفرنامه - این کتاب مشتمل بر مشاهدات سفر هفت ساله ایشان بوده و یکی از منابع مهم جغرافیای تاریخی به حساب می‌آید.
 - سعادت‌نامه - رساله ایست منظوم شامل سیصد بیت.
 - روشنایی‌نامه - این رساله نیز به نظم فارسی است.
- به از کتابها و رساله‌های فوق کتابها و رساله‌های دیگری نیز به حکیم ناصرخضرو و نسبت داده شده‌اند که بسیاری از خاورشناسان که راجع به احوال و آثار ایشان تحقیق کرده‌اند در وجود آنها تردید کرده‌اند. نام این کتابها و رسالات عبارت است از: اکسیر اعظم، در منطق و فلسفه و قانون اعظم؛ در علوم عجیبه - المستوفی؛ در فقه - دستور

اعظم - تفسیر قرآن - رساله در علم یونان - کتابی در سحریات - کنزالحقایق - رساله‌ای موسوم به سرگذشت یا سفرنامه شرق و رساله‌ای موسوم به سرالاسرار.

شخصیت ناصر خسرو

ناصر خسرو یکی از شاعران و نویسندگان درجه اول ادبیات فارسی است که در فلسفه و حکمت دست داشته، آثار او از گنجینه‌های ادب و فرهنگ ما محسوب می‌گردند. او در خداشناسی و دینداری سخت استوار بوده است، و مناعت طبع و بلندی همت و عزت نفس و صراحت گفتار و خلوص او از سراسر گفتارش آشکار است. ناصر در یکی از قصاید خویش میگوید که به **یمگان** افتادش از بیچارگی و ناتوانی نبوده، او در سخن توانا است، و از سلطان و امیر ترس ندارد، شعر و کلام او سمحر حلال است. او شکار هوای نفس نمی‌شود، او به یمگان از پی مال و منال نیامده است و خود یمگان هم جای مال نیست. او بنده روزگار نیست، چرا که بنده‌ی آز و نیاز نیست، این آز و نیازند که انسان به درگاه امیر و سلطان می‌آورند و می‌مانند. ناصر جهان فرومایه را به پیشیزی نمی‌خرد. (از زبان خود ناصر خسرو). او به آثار منظوم و مثنوی خویش می‌نازد و به علم و دانش خویش فخر می‌کند، این کار او گاهی خواننده را وادرا می‌کند که ناصر به یک شخص خود ستا و مغرور به خودپرست قلمداد کند.

علی دشتی در این باره می گوید: مردی است با مناعت طبع، خرسند فروتن، در برابر رویدادها و سختیها بردبار، اندیشه ورز، در راه رسیدن به هدف پای می فشارد. ناصر خسرو در باره خود چنین می گوید:

گه نرم و گه درشت چون تیغ / پند است نهان و آشکارم
با جاهل و بی خرد درشتم / با عاقل نرم و برد بارم

ناصر در سفرنامه رویدادها و قضاها را با بیطرفی و بی غرضی تمام نقل می کند. اما زمانی که به زادگاهش بلخ می رسد و به امر دعوت به مذهب اسماعیلی مشغول می شود، ملأها و فقهها سد راه او شده و عوام را علیه او تحریک نموده، خانه و کاشانه اش را به نام قرمطی، غالی و رافضی به آتش کشیده قصد جانش می کنند، به این سبب در اشعار لحن او اندکی در تغییر می کند، مناعت طبع، بردباری و عزت نفس دارد اما نسبت گرایش به مذهب اسماعیلی و وظیفه ای که به وی واگذار شده بود و نیز رویارویی با علمای اهل سنت و با سلجوقیان و خلیفه گان بغداد که مخالفان سرسخت اسماعیلیان بودند، ستیز و پرخاشگری در وی بیدار می شود، به فقیهان و دین آموختگان زمان می تازد و به دفاع از خویشان می پردازد.

درونمایه شعر ناصر خسرو

ناصر خواستار جامعه‌ای است پیراسته و پاک؛ دور از مفسد اخلاقی، آدم‌کشی، دزدی، رشوه‌خواری، خیانت، چاپلوسی، عیش و عشرت. وی معتقد است که چنین جامعه‌ای جز زیر سیطره دین بوجود نمی‌آید. ناصر مدیحه‌گویی را دروغ می‌شمارد و از شاعرانی که امیران و سلاطین را مدح می‌کنند بیزار است، او شاعری را می‌پذیرد که شعرش راهنمای مردم باشد. محور شعر ناصر عقیده مذهبی و اخلاق است و وی همه چیز را زیر سیطره‌ای این دو قرار داده، از این رو دیوان اشعارش اغلب مشتمل است بر باورهای دینی، اخلاق و بقول امروزی اشعار سیاسی در انتقاد از میران، شاهان و سرایندگان ستایشگر، انتقاد از عالمان دینی که دین را وسیله قرار داده خود تا گلوگاه غرق در گناه هستند.

ناصر در اشعار خویش به قرآن استناد می‌کند. در بسیار موارد آیات قرآن را تضمین می‌کند. وی برای قرآن درونسو و بیرونسو و یا به معنای دیگر تنزیل و تاویل قایل است. وی معتقد است که هرکس بی تاویل به قرآن دست یازد او گمراه است. قرآن دختری پوشیده است که زیورش علی است و قرآن بدون این تاویل موجب هلاک است.

ناصر خسرو بلخی (۴۸۱-۳۹۴ هجری) یکی از نابغه‌های فکری و شاعر مشهور ادب

فارسی دری در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) محسوب می‌گردد. ابو معین ناصر

پسر خسرو پسر حارث قبادیانی، شاعر، حکیم، نویسنده و سیاح مشهور و داعی بزرگ

اسماعیلی در کیش اسماعیلی معروف به حجت خراسان در سال ۳۹۴ ه. در قبادیان بلخ

(در شمال افغانستان امروزی) بدنیا آمد است. ناصر خسرو در آغاز زندگی در دربار

پادشاهان غزنوی اشتغال داشت، اما در سال در اثر خوابیکه دیده بود به قول خودش از

خواب غفلت بیدار شد، شغل دیوانی را کنار گذاشت و در جستجوی حقیقت، معرفت

و کمال به مسافرت پرداخت، تا سال ۴۴۴ هجری در مسافرت یسر برد. وی مدت

هفت سال سرزمین عربستان و شمال شرقی و جنوب غربی و مرکزی ایران و آسیای

صغیر و شام و سوریه و فلسطین و مصر و قیروان و سودان را سیاحت کرد. مدت سه

سال در مصر بماند، درین مسافرت هفت ساله با حکما و دانشمندان ی علمای ادیان

مختلف ملاقات کرد و مباحثات آراست در مصر با الموید فی الدین شیرازی ملاقات

نموده و از طریق وی در مصر بدیدار خلیفه فاطمی (امام اسماعیلی) المستنصر بالله

مشرف گردید، او کیش اسماعیلی را موافق میل و آرزوی خود یافت و بدان پیوست و

عنوان حجت خراسان را دریافت نمود. و در سال ۴۴۴ ه. که حدود پنجا سال داشت

به خراسان برگشت و به بلخ زادگا اصلی خویش فرود آمد، و بدعوت مردم به کیش

اسماعیلی پرداخت. اما با خصومت امرای سلجوقی ترک مواجه شد. امرای سلجوقی شاید هم با اشاره خلفای بغداد (عباسیان) که دشمنان خونی اسماعیلیان هستند عوام و علمای اهل سنت را علیه وی تحریک کرده، باب خصومت را باز نمودند. عوام در تبانی با ملاها دست به آشوب زده به خانه اش هجوم برده به آتش کشیدند. آخر ناگزیر خانه و کاشانه را ترک نموده متواری گشت، ابتدا به مازندران رفت و بعد به گرگان و بالاخره به (یمگان) بدخشان (افغانستان) پناهنده شد و بقیه عمر خود را در آنجا گذراند. ناصر خسرو بقیه عمر خود در بدخشان به تحقیق و تصنیف و تألیف پرداخت، تا آنکه در سال ۴۸۱ هجری پدرود حیات گفت.

۱ - سفرنامه (شرح مسافرت هفت ساله)

۲ - زاد المسافرین (عقاید فلسفی او را توضیح میدهد.)

۳ - وجه دین (در باره احکام شریعت به طریقه اسماعیله.) ۴ - خوان الاخوان ۵ - روشنائی نامه ۶ - سعادت نامه ۷ - دلیل المتحرین ۸ - دیوان اشعار ۹ - جامع الحکمتین و کتب چند دیگری منسوب به ناصر خسرو هستند که به مرور زمان از بین رفته‌اند و یا شاید در مناطق کوهستانی بدخشان در نزد اشخاص و افراد محفوظ هستند.

حکیم ناصر خسرو دارای تألیفات زیادی بوده مه برخی از آنها به مرور زمان نابود گشته شوربختانه به دوران ما نرسیده اند. چنانچه خود در باره تألیفات و تصنیفاتش گوید:

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن زین چرخ پر ستاره فزون است اثر مرا

این کتابها عبارت اند از:

۱ - دیوان اشعار به فارسی

۲ - دیوان اشعار عربی که در دست نیست. خود در مورد دو دیوان پارسی و عربی خویش گوید:

بخوان هر دو دیوان من تا بینی یکی گشته با عنصری بحتری را
یا:

این فخر بس مرا که با هر دو زبان حکمت همی مرتب و دیوان کنم

۳ - جامع الحکمتین - رساله است به نثر دری در بیان عقاید اسماعیلی.

۴ - خوان الاخوان - کتابی است به نثر دری در اخلاق و حکمت و موعظه.

۵ - زادالمسافرین - کتابی است در حکمت الهی بزبان دری.

۶ - گشایش و رهایش - رساله لیست به نثر دری شامل سی سوال و جواب آنها.

۷ - وجه دین - کتابیست به نثر دری در مسایل کلامی و باطن عبادات و احکام

شریعت.

۸ - دلیل المتحرین - مفقود.

۹ - بستان العقول - آنها مفقود.

۱۰ - سفرنامه - کتابیست که خلاص محتوای سفر هفت ساله اش را در بر دارد.

۱۱ - سعادت نامه - رساله ایست منظوم شامل سیصد بیت.

۱۲ - روشنایی نامه - این هم یک رساله منظوم است.

به غیر از اینها کتب و رسالات دیگری نیز منصوب به حکیم ناصر خسرو هستند که

ازین قرار اند:

اکسیر اعظم، قانون اعظم، دستور اعظم، کنزالحقایق، رساله الندامه الی زادالقیامه و

سرالاسرار

رباعیات

کیوان چو قران به برج خاکی افگند زاحداث زمانه را به پاکی افگند

اجلال تو را ضی سماکی افگند اعدای تو را سوی مغانی افگند

* * *

تا ذات نهاده در صفائیم همه عین خرد و سفره‌ی ذاتیم همه

تا در صفتیم در مماتیم همه چون رفت صفت عین حباتیم همه

* * *

ارکان گهرست و ما نگاریم همه وز قرن به قرن یادگاریم همه

کیوان کردست و ما شکاریم همه واندر کف آز دلفگاریم همه

* * *

با گشت زمان نیست مرا تنگ دلی کایزده کسی داد جهان سخت ملی

بیرون برد از سر بدان مفتعلی شمشیر خداوند معدبن علی

مسقط

ای گنبد زنگارگون ای پرجنون پرفنون هم تو شریف هم تو دون هم گمره و هم رهنمون

دریای سبز سرنگون پر گوهر بی منتهی

انوار و ظلمت را مکان بر جای و دائم تازنان ای مادر نامهربان هم سالخورده هم جوان

گویا ولیکن بی زبان جویا ولیکن بی وفا

چشم تو خورشید و قمر گنج تو پر در و گهر جود تو هنگام سحر هم بر خضر هم بر شجر

بارد به مینا بر درر و آرد پدید از نم نما

اکنون صبای مشک شم آرد برون خیل و حشم لال پرافرازد علم همچون ابر در آرد ز نم

چون بر سمن ننهی قدم در باغ چون بجهد صبا؟

بر بوستان لشکر کشد مطرد به خون اندر کشد چون برق خنجر بر کشد گلبن وشی در بر کشد

بلبل ز گلبن برکشد در کلهی دیبا نوا

گیتی بهشت آئین کند پر لال سمرین کند گلشن پر از پروین کند چون ابر مرکب زین کند

آهو سمن بالین کند وز نسترن جوید چرا

گلبن چو تخت خسروان لاله چون روی نیکوان بلبل ز ناز گل نوان وز چوب خشک بی روان

گشته روان در وی روان پوشیده از وشی قبا

ای روزگار بی وفا ای گنده پیر پردها احسانت هم با ما بر بلا زار آنکه بر تو مبتلا

ظاهر رفیق و آشنا باطن روانخوار ازدها

ای مادر فرزندخوار ای بی قرار بی مدار احسان تو ناپایدار ای سر بسر عیب و عوار

اقوال خوب و پرنگار افعال سرتاسر جفا

آن شیر یزدان روز جنگ آتش به روز نام و ننگ آفاق ازو بر کفر تنگ از حلمش آمخته درنگ

آسوده خاک تیره رنگ المرتجی والمرتضی

ای ناصر انصار دین از اولین وز آخرین هرگز نبیند دوربین چون تو امیرالممنین

چون روز روشن شد مبین آثار تو بر اولیا

ایشان زمین تو آسمان ایشان مکین و تو مکان
بر خلق چون تو مهربان کرده خلایق را ضمان

روز بزرگ تو امان ای ابتدا و انتها

* * *

بنیاد عز و سروری آن سید انس و پری
قصرش ز روی برتری برتر ز چرخ چنبری

وانگشتریش از مشتری عالیتراز روی علی

* * *

گردون دلیل گاه او خورشید بندهی جاه او
تاج زمین درگاه او چرخ و نجوم و ماه او

هستند نیکوخواه او دارند ازو خوف و رجا

* * *

ای کدخدای آدمی فر خدائی بر زمی
معنی چشمه‌ی زمزمی بل عیسی بن مریمی

لابل امام فاطمی نجل نبی و اهل عبا

* * *



از

سالگرد تولد ناصر خسرو قبادیانی، شاعر و متفکر فارسی زبان بر اساس مصوبه دولت تاجیکستان ماه سپتامبر سال میلادی جاری همزمان با جشن استقلال این کشور تجلیل به عمل می آید و به همین مناسبت همایشی هم در بزرگداشت او در خاروغ مرکز بدخشان بر پا می شود.

ناصر خسرو متولد ناحیه قبادیان تاجیکستان است. وی در دوران شاهان غزنوی و سلجوقیان به سر برده و نسبت به سلاله سلجوقیان نفرت داشته است. وی مدت ۷ سال افغانستان کنونی، آذربایجان، ایران، سوریه، فلسطین و عراق را سیاحت کرده و دو سال در مصر به سر برده است .

پس از غریبهای زیاد و اذیت شاهان وی در یومگان بدخشان افغانستان وفات کرده
است، آرامگاه این مرد در منطقه افغانستان واقع است .

من آنم که در پای خوکان نریزم،

مر این قیمت در ۷ لفظ دری را.

پیرامون روزگار عجایب و غرایب و میراث گران مایه و گران پایه علمی و فرهنگی،
فلسفی و جهانگردی و دنیا شناسی حکیم ناصر خسرو، دانشمند قرن ۱۱ میلادی، در

کشورهای فارسی زبان و ایرانی تبار (تاجیکستان، ایران، افغانستان، پاکستان) و بیرون
از آن (روسیه، فرانسه، انگلستان و غیره) محققان با مقالات و تالیفات علیحده عرض
عقیده نموده و از میراث فراخ دامن علمی و معرفتی حجت خراسان یعنی ناصر خسرو
قبادیانی دلیل و نمونه ها آورده اند .

جهت زبان دانی و زبان شناسی، سخن ورزی و سخن آفرینی، واژه شناسی و پایداری
سبک خراسانی این دانشمند ایرانی تنها اشاره های جداگانه به نظر می رسند. حالا آن
که سرمنشا غایه های انسان دوستی و انسان پروری، پند و حکمتهای سازگار زمان و
دوران ناصر خسرو به زبان و اسلوب مردم پسند همبستگی قوی دارد .

خلاصه عمومی پژوهشگران زبان دوره کلاسیکی تاجیکی دری و فارسی این است که پس از دوره سامانیان و ستایشگران سخنور و سخن سنج آن، رودکی و فردوسی و پیروان آنها، زبان ادبی و دولتی تدریجا به مرکبی و دشوار فهمی رو نهاد و از سرچشمه خود یعنی زبان مردمی نسبتا دور شد .

ناصر خسرو چون زبان شناس و داننده زبانهای مختلف زمان خویش توسط خودآموزی و درس خوانی زبانهای عربی و یونانی را خوب هضم کرده بود . از خصوص آموزش و پژوهش زبانهای دیگر و ماخذهای دینی و عرفانی غیر مسلمانی، این دانشمند تاجیک چنین نگاهشسته است :

"و آن چه در زمان من بود از فقه و اصول اقلام او اکثر را به مطالعه ضبط کردم و نهصد تفسیر به نظر زدم. و در این مدت پانزده سال دیگر گذشت. بعد از آن به دانستن زبان ثلاثه شروع کردم یعنی تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیه السلام... معلم اول شمس القیس، معلم دوم شیمورانیس، معلم سوم بطلمیوس... و بعد از این چون جمله را گرداندم، علم ایمان... و مذهب در ضمیر و باطن و به حکمت و منطق و احکام الهی، طبیعی و قانون اعظم و طب و علم ریاضت و علم سیاست..."

از این رو می توان خلاصه کرد که آموزش و پژوهش ماخذها و ارزشهای همبسته تمدن نصرانی و بودایی و غیره بی ترجمه در زمینه مطالعه سرچشمه اصلی صورت گرفته است، عقائد دانشمند و تصویر و توضیح مسائل به زبان ذهن رس تاجیکی فارسی انعکاس شده است.

این هم قابل توجه است که دانشمند جهانگرد و جهان شناس غایه مندرجه کتابهای الهی را همبسته و همرسته شمرد و تفاوت اساسی را در کاربرد زبانها می شمارد. این نظر بشردوستانه ناصر خسرو در کتاب «وجه دین» با چنین سخنانی عامه فهم افاده شده است:

"میان تورات و انجیل و قرآن به معنی هیچ اختلاف نیست مگر به ظاهر لفظ مثل و رمز خلاف هست. پس میان رومیان انجیل است و میان روسیان تورات و میان هندوان صحوف ابراهیم".

بخوان هر دو دیوان من

زبان دانی و زبان شناسی ناصر خسرو در پایه دو زبان مشهور خاور زمین یعنی زبان عربی و فارسی تاجیکی و دری که لفظ مادری و اجدادی دانشمند محسوب می شد، بسا نمایان و عبرت آموز است، زیرا کشفیات و ایجادگری ناصر خسرو به هر دو زبان

صورت گرفته است. خود متفکر با کاربرد زبان فارسی دری و تاجیکی خود را با

افتخار پیرو رودکی و عنصری می شمارد لیک در بابت استفاده زبان عربی دانشمندان

عربی زبان حسان و بحتری را یادرس می نماید:

این فخر بس است مرا که به هر دو زبان،

حکمت همی مرتب و دیوان کنم.

جان را ز بهر مدحت آل رسول

گه رودکی و گاهی حسان کنم .

و آن چه در زمان من بود از فقه و اصول اقلام او اکثر را به مطالعه ضبط کردم و نهصد

تفسیر به نظر زدم. و در این مدت پانزده سال دیگر گذشت. بعد از آن به دانستن زبان

ثلاثه شروع کردم یعنی تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیه السلام ...

ناصر خسرو از موجودیت دو دیوان، دیوان تاجیکی فارسی و عربی چنین بیت ادیب

ذواللسان نیز گواهی می دهد:

بخوان هر دو دیوان من تا ببینی،

یکی گشته با عنصری بحتری را

آموزش زبانهای مختلف را از طرف دیگر سفرهای هفت ساله ناصر خسرو به

کشورهای گوناگون زبان و مختلف مذهب (ماوراء النهر، ارمنستان، حلب، طرابلس،

شام، سوریه، فلسطین، مصر، تونس، عراق، سودان و غیره) تقاضا می کرد .

قطع نظر از دانش مکمل در زبان عربی ناصر خسرو زبان اجداد خویش، دری تاجیکی

را چون بنیاد تالیفات هم علمی و هم ادبی و بدیعی قرار داده و در رشد و تکامل و

گسترش جغرافی آن گام و اقدامی پر ارزش گذاشته است .

اسلوب ناصری پیرامون زبان و اسلوب قصاید و اشعار، منظومه های خرد و بزرگ

بویژه « روشنایی نامه» و «سعادت نامه» ناصر خسرو به طریق فشرده می توان ابراز

داشت که ایجادگر آنها عقائد علمی و فلسفی، دینی و مذهبی و پند و حکمت

پرازشش را با کلمات و تعبیرات و عبارات زبان عامه فهم تاجیکی چنان استادکارانه

بیان کرده است که در فهمش و درک آنها پس از هزار سال خواننده امروز هم در نمی

ماند. برای نمونه از «گلچین از دیوان» ناصر خسرو چند دلیل می آریم و می بینیم که

ادیب در قالب نظم پند و حکمت مردمی و خودی را به زبان عامه ای انعکاس کرده

است:

ز مردم زاده ای با مردمی باش،

چه باشد دیو بودن؟ آدمی باش!

در این دو مصراع یگان واژه به خواننده امروزه ناهم نیست و مهم این است که مردم

دوستی و آدمیت با زبان عامه ای افاده شده است. تنها بعضی واژه های کارفرموده

ادیب از روی شکل و معنی ایضاح طلبند که این طبیعی است، مثلاً:

زر چون به عیار آید کم و بیش نگرده،

کم بیش شود زری کان با غش و بار است.

در این مثال واژه عربی «عیار» معنی صاف، پاک دارد، واژه «غش» به معنی «آلوده»،

«آمیخته» آمده است.

خطاطی مرد نشسته از مراکش گونه مختصر این پند در زبان تاجیکی مردمی چنین

است: «زر در درون نوری هم می تابد». در مورد جفا کشیدن و جزا دیدن از خودیان،

آشناها، میان مردم چنین ضرب المثل گفته می شود: «از ماست که بر ماست.»

ناصر خسرو به این معنی قصه عقاب خود ستا و خود پرست را به نظم در آورده و از

پر خودی به هلاکت رسیدنش را با مقال مردمی افاده کرده است:

بر تیر نگه کرد و پر خویش در او دید،

گفتا: «ز که نالیم که از ماست که بر ماست.

حکمت دیگر در موضوع نکوکاری و سخاوت مندی از جانب اشخاص ثروت مند در

چنین بیت عامه فهم به کار برده شده است:

چون تیغ به دست آری، مردم نتوان کشت،

نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت.

در بابت مطابق شدن به هر محیط و شرایط این فرموده مردمی به کار می آید: «زمانه با

تو نسازد تو با زمانه بساز.»

ناصر خسرو فعلی «جهیدن» را به معنیهای «کوشش کردن»، «مطابق شدن»، «مبارزه

مقصودناک بردن» در چنین دو نمود انکار و امر ماهرانه به خرج داده است:

به زمانه نجهد جز که جوان بختی،

گر جوان است تو را بخت، بر او می جه.

در گویشهای تاجیکی و زبانهای پامیری فعل مذکور در معنیهای یاد شده استعمال وسیع دارد.

از مطالعه اثرهای منظوم و مثنوی دانشمند چنین بر می آید که چارچوبه نظم و قالبهای نسبتاً محدود آن برای افاده همه جانبه دانش و فهمش حاصل کرده اش کافی نیست و گذرش به نثر ناگزیر است، چرا که دامن نثر فراخ تر و هموارتر است.

این بود که ناصر خسرو در تصویر و پژوهش موضوع های علمی و فلسفی و دینی و مذهبی اصلاً به نثر می پردازد لیک بعضاً در داخل آن شعر را نیز وارد می سازد. دلیل برجسته این گونه نگارش و پژوهش اثر پرمحتوای «جامع الحکمتین» است که بیان موضوعها اصلاً به نثر صورت می گیرد لیک کم اندر کم به شعر نیز رجوع می شود. مثلاً زیر سرلوحه «اندر زنده بودن عالم و مردنی بودن جاهل» یک غزل هشت بیتی آمده است که آن را می توان برنامه شاعر و نویسنده شمرد و سربیتش این است:

بجو و بنویس آن گه بخوان و پسر،

پسش بیاموز آن گه بدان و بر دل کار...

از نگاه اسلوب و زبان می توان تذکر داد که ناصر خسرو نکته های مهم قرآن را

در اصل در زبان عربی نگاشته و شرح و توضیح را به زبان عامه فهم تاجیکی داده

است که این بار دیگر از زبان دانی و زبان شناسی دانشمند گواهی می دهد.

آثار خسرو

از مطالعه زبان و اسلوب شش اثر منثور حکیم ناصر خسرو («زاد المسافرین»،

«وجه دین»، «گشایش و رهایش»، «جامع الحکمتین»، «خان الاخوان»، «سفرنامه»)

چنین روند ایجادگر به مشاهده می رسد که وابسته به موضوع و مسائل پیش

گذاشته واسطه های گوناگون افاده مقصد را به خرج داده است که در این باره می

توان چنین خلاصه کرد که در اثرهای همبسته دین و آیین مسلمانی و شاخه

اسماعیلیه آن اصطلاحات عربی ایجادکارانه استفاده شده است، لیکن در توضیح

کلمات و مفهومات عربی همه گونه وسایط زبان مادری محقق کاربست شده است

که در فهمش ماهیت مسئله نافیجی جیدی رخ نمی زند .

در «خان الاخوان» (خان برادران) همه صد زیرسرلوحه ها با عباره فهمای تاجیکی

«سخن اندر...» آغاز یافته و تصویر مسئله نیز به همین زبان گوش رس و ذهن رس

صورت می گیزی

اثر دیگر دانشمند «گشایش و رهایش» با اصول مکالمه، سؤال و جواب نوشته شده

است و آن از نگاه کاربرد غناوت زبان تاجیکی بی همتا می باشد . با یاری واژه

«برادر» که مجموع مخاطب محسوب می شود، نویسنده و محقق بسیار مسائل مبرم

را از زبان فهمای ظاهرا برادر خویش به ملاحظه گذاشته و جواب هر کدام پرسش

را همه جانبه با اسلوب عامه ای پیشنهاد می نماید. نمونه مکالمه طرفین چنین

است:

«مسئله پانزدهم: پرسیدی، ای برادر، چون آفتاب در درون خانه تابد، چرا مر آن

ذره ها را نتوان دید، جز بر آن یک خط؟»

«جواب: بدان ای برادر که ذره که همی بینی آن سنش خاک است که هوا مر

زمین را گ_____رد گرفته_____ است.»

این گونه پرسش و پاسخ دائر به ۲۹ مسئله صورت گرفته است .۱

میان اثرهای در نثر ایجاد شده «سفرنامه» متفکر چه از روی موضوع و چه از نگاه

کاربرد زبان تاجیکی دری و فارسی موقع جداگانه دارد .۱

از سودمندی «سفرنامه» در رشته زبان شناسی منطقه ای و عمومی و وضع انکشاف

زبان تاجیکی، دری و فارسی می توان با دلیل سخن راند. یک جنبه زبان شناسی

عمومی آموزش و پژوهش نامهای جغرافی و شخصی یا خود علم اشتقاق محسوب

_____ی _____شود

در صفحه های « سفرنامه» نام و عنوان همه گونه شهرها، روستاها، رباط و دیهات،

بندر و گذرگاه، رود و دریاها، کوه و بیابانها و مسافه میان هر کدام آنها به طور

مشخص با زبان عامه فهم انعکاس شده است که این برای نام شناسی تاریخی و

فعلی اهمیت فوق العاده دارد .۱

در این کتاب هم مکالمه یادداشت نویس با اشخاص غایب و ظاهر موقع دارد و نویسنده به این وسیله بند و حکمت

خویش و ایجاد مردمی را خیلی رسا و گوارا به قلم کشیده است. اینک چند دلیل:

«پس از آن جا به جوزجان شدم و قریب یک ماه بیوم و شراب پیوسته خوردمی. شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفت: "چند

خواهی از این شراب که خرد از مردم زائل کند، اگر به هوش باشی بهتر". من جواب گفتم که "اندوه دنیا کم کند." جواب داد که

"بی خردی و بی هوشی راحتی نباشد... بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بیافزاید." گفتم که "من این را از کجا آرم؟"

گفت "ت" :جوینده یابنده باشد»

پیداست که دانشمند بی خردی و بی هوشی را مذمت می کند و این به طلب جامعه امروزه نیز جوابگو می باشد. پند «جوینده یابنده

باشد» از آن به بعد با گونه «جوینده یابنده است» مشهور گردید .

فعل «شدن» که امروز چون فعل یاور و یاری دهنده کاریست می شود (حاصل شدن، اجرا شدن) در زبان آثار ناصر خسرو، فی

المثل در «سفرنامه» «چون مرادف فعل «رسیدن» (به جوزجان شدم) به کار برده شده است. با تقاضای قاعده های اسلوبی فعل

«شدن» به طور وسیع به معنی «رفتن، راه پیمودن» نیز استفاده شده است " :روز پنج شنبه... سر و تن بشستم و به مسجد جامع شدم و

نماز کردم... پس از آن جا به شبرغان شدم... و از آن جا به راه سنگلان و طالقان به مرور شدم... روز سه شنبه در نشاپور شدم".

قابل ذکر و تاکید این است که کاربرد وسیع فعل «شدن» از نگاه طلب زبان امروزه تاجیکی ناچسبان می نماید، لیکن در زبانهای

باستانی و بازمانده آنها مثل زبانهای پامیری بدخشان بویژه زبانهای شغنانی و روشانی هم ریشه فعل مذکور در نمود «چمو»، «چاو»،

جنسیت مردانه «چوم» و زنانه «چم» در معنیهای «شدن»، «رفتن»، «رسیدن»، کار فرموده می شود .

این است که ناصر خسرو مثل سخن شناسان دیگر خاصیت باستانی زبان اجداد خویش را زیر نظر گرفته و چنین واژه ها را مورد

استعمال قرار داده و با این عمل خویش غناوت و اقتدار زبان ادبی را تکمیل داده است .

از خصوص استعمال وسایط صرفی یا خود مرفولوژی نیز نوجویی و نوآوری ناصر خسرو سزاوار ستایش است .

پسوند افاده گر خردی و نوازش - «ک» که در گویشهای تاجیکی و زبانهای پامیری به طور وسیع به کار می آید، در «سفرنامه» نیز

هر گاه و در هر جا دچار می شود. چند دلیل: "خورجینکی بود که کتاب در آن بنهادم و بهای درمکی چند در کاغذ کرده به گرمابه

بان دهم که مرا دمکی زیادت در گرمابه بگذارد ."

افزوده بر این، سخن ور و سخن سنج در عوض مرادف عربی «حمام» واژه تاجیکی «گرمابه» و نمود مرکب آن «گرمابه بان» را مورد

استفاده قرار داده است .

تعداد واژه های هم معنی و نزدیک معنی تاجیکی در « سفرنامه » و آثار دیگر سخن شناس مثل « شاد - خرسند - خوش حال -

خوش دل، کهتر - خردتر - مهتر - بزرگتر » و امثال این رو به افزایش نهاده است که غناوت مندی و بایی گری زبان دانسته می

شود _____

در خاتمه ناصر خسرو سفر هفت ساله خویش را چنین جمع بست می نماید: «و مسافت راه که از بلخ به مصر شدیم و از آن جا به

مکه و با راه بصره به پارس رسیدیم و به بلخ آمدیم... دو هزار و دوست و بیست فرسنگ و این... سرگذشت به راستی شرح داده

بودم _____»

نتیجه _____ که _____ لام

در زمینه دلیلهای ثبت شده می توان به چنین نتیجه عمومی و خصوصی رسید

نخست این که ناصر خسرو عنعنه و تجربه سخن وران و سخن سنجان پیشینه مثل رودکی، دقیقی، فردوسی، سینا و دیگران را

سرمشق فعالیت گوناگون جنبه خویش قرار داده کوشش به خرج داد تا «قیمت در لفظ دری به پای خوکان» نریزد و خوار نگردد.

پسان این که زبان دری تاجیکی و فارسی در قرن ۱۱ از نگاه گسترش وسیع جغرافی و منطقه ای (ایران، خراسان، ماوراء النهر،

هندوستان، پاکستان، قفقاز و غیره) خاصیت بین الخلقی و بین المللی را سزاوار گردید و درک این روند و جریان ناصر خسرو را

الهام بخشیده و دانشمند را به سخن آفرینشی هدایت نمود

عامل سوم خوش گفتاری و خوش نویسی و تلاش ناصر خسرو به مواد زبان عمومی مردمی را گوناگون فرهنگی (چون بازمانده

میراث قبل از اسلامی) و بسیار زبانی بدخشان تاریخی تقاضا داشت و آن را می توان علیحده شرح داد

مبادله افکار و گفتار قومهای هرگون زبان بدخشان (شغنائیان، یزغلامیان، و خانیان، اشکاشمیان و غیره) از گذشته تا امروز به طفیل

استعمال زبان بی آرایش و عامه فهم تاجیکی میسر می گردد. از تدقیقات ا. حبیب اف، عالم تاجیک که در اساس استفاده ماخذ و

تذکره های آموخته صورت گرفته است، چنین بر می آید که فعالیت علمی و ادبی ناصر خسرو در بدل ۲۵ سال در بدخشان و دره

یومگان صورت گرفته است.

نجوای جیحون

زندگینامه ناصر خسرو

عباس عبیری

تقدیم _____

به: جوانان، که تشنگان حقیقتاند و معلّمان و مربّیان، که پاسداران امانتاند و عالمان و مبلغان، که بیانگر معارف شریعتاند و همه آنان که جویای سعادتاند...

* * *

به جای مقدمه

پیشکش به اهل قبله، که با همه مذاهب گوناگونیشان به خاندان رسول خدا مهر می‌ورزند.

بی‌تردید وقتی ناصر خسرو لب به انتقاد می‌گشاید مخاطبانش برادران اهل سنت نیستند؛ زیرا

آنها صحابه را می‌ستایند و اهل بیت را، دستکم به عنوان صحابه، دوست دارند.

مراد و مخاطب اصلی ناصر در شعرهای انتقادی‌اش دشمنان اهل بیتاند؛ دشمنانی که گاه در

صفوف برادران اهل سنت پنهان می‌شدند و خاندان پیامبر و پیروانشان دشنام می‌دادند و

می‌آزردند _____

در عرف دین باواران این گروه اندک را ناصبی می‌خوانند.

شعرهای انتقادی ناصر پیام روشن حجت جزیره خراسان به این گروه است.

آمده پیغام حجت گوش دار ای ناصبی پاسخش دهگر توانی سر مخار ای ناصبی هرچه گویی

نغز حجتگوی لیکنقول نغز کی پدید آید زمغز پر خمار ای ناصبی علم ناموزی و لشگر
سازی از غوغا همی چون چینی بی فسار و بادسار ای ناصبی شاد چون گشتی بر اندنم به مهر از بهر
دیناز ضیاع خویش و از دار و عمار ای ناصبی تا قرار من ز بهر دینبه یمگاناست نیست جز بهیمگان
اهل حکمت را قرار ای ناصبی چون ز مشکلات پرسم عورتت پیدا شود بی ازاری، بی ازاری،
بی ازار ای ناصبی طبع خرداری تو حکمت را کسی بر طبع تو بست نتواند به سیصد رش نوار ای
ناصبی تا قیامت بر مکافات فعال زشت تو این قصیده مر تورا از من نثار ای ناصبی

عباس عبیری

من آنم که در پای خوکان نریزم ---- مر این قیمتی در لفظ دری را

ناصر خسرو بخش نخست

نجوای جیحون

نسیم سرد شبانگاهی، آرام کوچه باغهای قبادیان را پشت سر می نهاد.
خانه های گلین بلخ و آبادیهای پیرامونش در پرتو سیمگون مهتاب آرمیده بودند.
جیحون پیر زلاتر از همیشه بر بستری سرشار از ستارگان راه می سپرد.
ماه اندیشناک از فروپاشی بنیاد باشکوه فرمانروایی اش دوستان دیرین را بدرود می گفت.

درختان تناور فروتنانه شاخه های پر بارشان را به سطح لغزان رود نزدیک ساخته بودند تا
نجوای آب دریا بند و واسطه انتقال پیام رود به پرندگان سبکیال باشند.

جیحون کهنسال درختان را "به صدای قدم پیک بشارت می داد و به آنان می گفت : در کف
دست زمین گوهر ناپیدایی است که در این آبادی به بشر می بخشد امشب اینجا رازی است از دل
تاریکی آتشی خواهد رست شعله در خرمن پندار زمان خواهد زد آسمان را با چشم آشتی
خواهد داد و خرد را با عشقزمان شتابان گذشت، ماه به حاشیه آسمان پناه برد و خورشید سپید
دست جهان را از نور، گرما و رنگهای جادویی سرشار ساخت.

بامدادان کنیزکانی که برای پر کردن کوزه های سفالین کنار رود شتافتند، گزارش زایش همسر
خسرو، مالک نیک نهاد قبادیان، به یکدیگر باز گفتند، درختان را از حقیقی سترگ آگاه ساختند
و بر درستی زمزمه شبانه رود گواهی دادند.

روزهای مدرسه

خسرو، که در شمار توانگران بزرگ خراسان جای داشت، نوزاد ۳۹۴ هـ ق را ناصر نامید و با
دلی سرشار از مهر و امید به پرورش تواناییهای فراوان وی پرداخت.
نهال سبز خسروی، در تابش آفتاب فروزان عنایتهای پروردگار، سالهای کودکی را شتابان
پشت سر نهاد، به آموزشگاههای قبادیان و بلخ راه یافت و در روزگاری کوتاه پیشرفتهای

فراوان به دست آورد.

در سینه جای دادن همه آیه‌های واپسین کتاب آسمانی، خبرگی در مسایل گوناگون ادبیات

پارسی و عربی، هندسه، ریاضی، ستاره شناسی، پزشکی و موسیقی از دستاوردهای دهه

آغازین آموزش نهال پاکسرشت خراسان به شمار می‌آید.

هر چند این آموختها، نزد اندیشمندان آن روزگار، دانش بسیار شمرده می‌شد و بیشتر مردان و

زنان سده های چهارم و پنجم از آن بی بهره بودند، ولی هرگز نمی‌توانست روان عطشناک

سبزترین نهال قبادیان را سیراب سازد.

بنابراین به دانشهای دینی روی آورده، سالیانی چند در وادی فقه، روایت و تفسیر راه پیمود.

بی تردید آموزشهای دینی آن روزگار خراسان، که بر بنیاد منطق و خرد استواری نیافته بود و

ریشه در تبلیغات خلفای بغداد داشت، اندیشه ناصر جوان را شیفته خویش ساخت؛ پس به

آیینهای دیگر پرداخت، تورات، انجیل و زبور آموخت و بررسی باورهای ترسایان، کلیمیان و

زرتشتیان را در شمار برنامههای خرد قورار داد.

ولی دریغ که هیچ آیینی روان خردگرای وی را مجذوب نساخت.

شنیدن داستان آن سالهای سراسر تلاش و پایداری از زبان دانشور بزرگ خراسان بسی شیرینتر

است: به سال سیصد از بعد نود چاربه ذوالقعدة مرا بنهاد مادر برآمد سالیان چند کم کار نبود

اندر جهان جز خواب و جز خورنه زشتی باز دانستم ز خوبی نه خرما باز دانستم ز اخگر از این پس

چون شد از آهار جسمی مرا در کالبد جسمی موقر بزد صبح خرد تیغ از شب جهلدم بفروخت
چون از مهر خاور سر اندر جستن دانش نهاد من کردم روزگار خویش بی برنه حق را باز پس
هشتم ز باطل بکردم فرق از معروف منکر چو باطل را نیاموزی ز دانشندانی قیمت حق ای
برادر که داند قدر سنبل تا نبیند برسته همبرش سعدان و کنگر بهر نوعی که بشنیدم ز دانشنستم
بر در او من مجاور بخواندم پاک توفیعات کسری بخواندم عهد کیکاووس و نوز که داند از
مناطیقی که تا چیست سماک و فرقدان و قطب و محور که اندر علم و اشکالی مجسطی که چون
رانم بر او پرگار و مسطرگهی اقسام موسیقی که هر کس پدید آورد بر الحان
پیکر گهی الوان احوال عقاقر که چه گر مستاز آنچه خشک و چه تر همان اشکال اقلیدس که
بنهاد سطا طالیس استاد سکندر نماید از هیچگونه دانش که من زانکردم استفادت بیش و کم تر نه
اندر کتب ایزد مجملی ماند که آن نشنیدم از دانا مفسر زبیس چون و چرا کاندل دلم خاسترسید از
خیرگی جانم به غرغر

وسوسه زرین

ناصر، پس از سالها دانش اندوزی که دستاوردی جز ویرانی بنیاد باورهای کودکی نداشت،
چون دیگر جوانان آن روزگار در پی ثروت فزونتر و کامرانی پایدارتر دوید.
گاه سیمای مینوچهران وی را به خویش می کشاند و چندی وسوسه زرین طلا او را به آمد و

شد با کیمیاگران فرامی‌خواند: گاهی ز درد عشق پس خوبچهرگانگامی ز حرص مال پس کیمیا
شدمنهاکداشتمکهممی عمر شد به بادنهشرداشتمکهممی‌زی خطا شدموقت خزان به یاد رزان
شد دلمفراخوقت بهار شاد به سبزه و گیا شدماینآسیا دوان و درو من نشستهپستایدون سپیدسار
در این آسیا شدمناصر چنان شیفته کامجویهای خاکی شده بود که هیچ چیز، حتی
شکستهای که گاه سبب بیداری برخی از پاکدلان می‌شود، در وی مؤثر نمی‌افتاد.
او پس از هر ناکامی بی درنگ به چارهجویی پرداخته، با تدبیری استوارتر به عرصه هوس گام
می‌نهاد.

پنداشتم کهدر چراگاهمن شداستتا خود ستوروار مراورا چرا شدمگر جور کرد باز دگر بار
سوی او میخواره وار از پس پیمانها شدمنا گفته پیداست که زندگی بدین شیوه، و ریختن بی
دریغ همه داراییها به پای خواستهای سیری ناپذیر حیوانی رهاوردی جز تهیدستی و در یوزگی
نزد توانگران ندارد؛ فرجامی که ناصر نیز چون همه کامجویان سفله در بند آن گرفتار آمد و به
امید لقمه نمانی سر در رکاب شاهان نهاد.
یکچندگاهداشتمراز بر بندخویشگه خوب حال و بازگهی بی نواشدموز رنج روزگار چو جاتم
ستوه گشتیکچند باثنا به در پادشا شدم ناصر با دیگر درباریان تفاوتی آشکار داشت.
دانش فراوان، ذوق سرشار هنری و و برخورداری از اعتبار دودمانی گرانبیاه بزودی وی را در
شمار دبیران شهره بارگاه غزنویان جای داد و از ثروت و ارج فراوان برخوردار ساخت؛ ولی

دریغ که جوان نامجوی قبادیان بسیار دیر به کاروان درباریان بلخ پیوست.
اندک اندک شورش ترکمانان بالاگرفت، ستاره بخت مسعود غزنوی به خاموشی گرایید و
دیوانخانه بلخ زیر گامهای پیروزمندان سلجوقی فروپاشید.
ناصر در موقعتی دشوار گرفتار آمده بود.
هراس از کیفر سپاه ترکمانان و اندوه جانکاه پایان پذیرفتن شبشینیها و خوشگذرانیها زیستن
در بلخ را بر او دشوار ساخت، بنابراین راه مرو پیش گرفت.

با ابوسلیمان

در دیوانگاه مرو، دانش بسیار، گفتار نغز و دوستان دیرین به یاری شاعر اندیشناک بلخ شتافتند؛
ابوسلیمان جغری بیک داوود بن میکائیل وی را گرامی داشت و به دیری گماشت.
اندک اندک چرخ روی خوش نشان داد، پیروزیها یکی پس از دیگری همکاب ناصر شدند و
ارج، اعتبار و شهرتش را فزونتری بخشیدند.
او اینک در نشستهای محرمانه شاه شرکت میجست و محفل خوشگذرانی درباریان و
شاهزادگان سلجوقی را با سخنان نغز میآراست.
البته کامروایان ترکمان نیز قدر گوهر گرانبهای قبادیان میشناختند و او را با عنوان دبیر فاضل
و ادیب گرامی می‌داشتند.

بویژه شاه که همواره فرزند خسرو را می‌ستود و با سکههای زرین و عبارتهای پر ارزی چون
«خواجه _____ خطی _____» می‌نواخت.

ناصر، چون همه هوس پیشگان، از این شهرت و اعتبار در پوست نمی‌گنجید؛ به گوهرها و
عنوانهای دربار دلخوش داشت و مغرورانه خود را همنشین اختران فروزان به شمار می‌آورد.
دستم‌سیده‌برمه‌آزیرا که هیچ وقتی من قدح به دست نگیرد همی امیرپیش وزیر باخطر و
حشمتم بدانکمیرمهمی خطابکندخواجه خطیرهر چند بسیاری از سرودهای روزگار دبیری
فرزند نامور قبادیان از میان رفته است، ولی او بعدها در کهنسالی به یادآوری خاطره‌های دربار
پرداخته، از شهرت و اعتبار روزهای جوانی چنین پرده برداشته است.

همان ناصر من که خالی نبود من مجلس میر و صدر و وزیر به نامم نخواندی کس از بس
شرفادبیم لقب بود و فاضل دبیرادب را به من بود بازو قوی به من بود چشم کتابت قریربه
تحریر الفاظ من فخر کرده‌می کاغذ از دست من بر حریردبیری یکی خرد فرزند بودنشد جز

به الفاظ من سیر شیر

در رکاب طیلسان

زندگی شاعر قبادیان در شعر، سکه‌های طلا، شب نشینی و خوشگذرانی می‌گذشت.
اندک اندک تکرار پیایی کامرواییها دبیر شهره مرو را در اندیشه فرو برد.

راستی فرجام راهی که برگزیده‌ام، چه خواهد بود؟ این پرسش لحظهای ره‌ایش نمی‌کرد.

او اینک، پس از سالها، خود را تشنه‌تر از همیشه می‌دید.

جهان خاکی و لذتهای زودگذرش در نگاه دبیر خراسان بزرگ چونان دریایی شور می‌نمود؛

دریایی که سالها با اشتیاق از آن نوشید، در راه بهره‌گیری فزوتتر از آن نقد جوانی از کف داد،

ولی دریغ که جز تشنگی و تنگدلی بیشتر هیچ به دست نیاورد.

دیگر قلب حساس و هنرمندانهاش از دربار، دروغها، تبهکاریها و نامردمی‌های درباریان گرفته

بود.

چنان می‌اندیشید که لذتهای مکرر و زندگی یکنواخت ارزش آن همه چاپلوسی و بندگی

ندارد.

وز رنج روزگار چو جانمستوهگشتیک چند با ثنا به در پادشا شدمگفتم مگر که داد بیابم ز دیو

دهر چون بنگریستم ز عنا در بلا شدمصد بندگی شاه بباست کردنماز بهر یک امید که از وی

روا شدمجز در دورنج هیچ نگردید حاصلمزان کس که سوی او بهامید شفا شدمدبیر نومید سلجوقی

در راستای دست یابی به آرامش روان و بریدن از ناآگاهیها و نامرادیهای معنوی راه مسجد و

مدرسه پیش گرفت و در کنار پیشه‌دبیری به پژوهش در باورهای دینی پرداخت.

دانشوران دینی مقدم ناصر گرامی داشته، کردارش را بسیار درست و بخردانه شمردند.

وز مال شاه چو نومید شد دلمزی اهل طیلسان و عمامه و ردا شدمگفتم که راه دین بنماید مر

مرازی را که ز اهل دُنیی دل پر جفا شد مگفتند شاد باش که رستی ز جور دهر تا شاد گشت جانم و

اندر دعا شدم بر خورد آغازین فقیهان مرو بسیار نیک و پدرانه بود، به گونهای که دبیر خسته از

هوسرانیها سخت تحت تأثیر قرار گرفت و خود را در برابر تابش آفتاب دانش به شمار آورد.

گفتم چونامشان علما بود و کار جود کزدست ذلّجهلبدیشان رها شدمولی دریغ که دانشوران

خراسان نیاز روانی ناصر بر نیاوردند و پرسشهایش را پاسخی در خور ندادند.

دبیر شهره مرو شرح تشنگی روز افزون خویش و بی آبی همه سرزمینهای پیرامونش را چنین

باز گفته است: ز اندیشه غمی گشت مرا جان به تفکر پرسنده شد این نفس مفکر ز مفکر از شافعی

و مالکی و قول حنیفی جستیم ز مختار جهانداور و رهبر چون چون و چرا خواستم

و آیت محمدرعجز بیچیدند اینکور شد آنکر اندیشمندان بزرگ مرو، نیشابور و بلخ زیر رگباری

از دشوارترین پرسشهای همه زندگی شان قرار گرفته بودند؛ پرسشهایی که در محدوده

اندیشه هاشان در نمی گنجید و پاسخی جز خاموشی نداشتند.

روزی ناصر آیههایی از قرآن تلاوت کرد: "إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ

أَيْدِيهِمْ ...

"لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ

عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ أَتَاهُمْ فَبَعَثَ اللَّهُ خَدَائِدَهُمْ عَلَيْهِمْ خَدَائِدًا

"آنان که با تو (ای فرستاده ما) دست بیعت میدهند با خداوند پیمان میبندند.

دست پروردگار فرار از دستهای آنان است...

هنگامی که ایمان آوردگان زیر آن درخت با تو بیعت کردند، خداوند از آنان خشنود شد.

پروردگار آنچه را در قلبهایشان است، دانست؛ پس آرامش بر آنان فرود آورد و پیروزی

نزدیک پاداشش _____ ان داد.

آنگاه ادامه داد: بی تردید در باور ما، که مسلمانیم، همه بیعت کنندگان زیر درخت هدایت

شده اند.

خداوند از آنان خشنود است و آنها را در بهشت جاودان خویش جای خواهد داد.

این پاداش بسیار گرانبهایی است.

اگر ما نیز در آن روزگار زندگی می‌کردیم زیر درخت می‌شتافتیم و با فرستاده گرامی

پروردگار پیمان می‌بستیم تا در شمار ره یافتگان و بهشتیان جای گیریم.

راستی آن درخت اینک چه شده است؟ دستی که مردم آن بیعت کردند کجاست تا با او پیمان

بندیم و چون آن گذشتگان نیکبخت خویش را از آتش دوزخ رهایی بخشیم.

دانشوران پاسخ دادند: در آن سرزمین نه درخت یاد شده، نه دست واپسین فرستاده پروردگار

و نه گروه بیعت کننده هیچ یک پایدار نمانده است.

آن پیمان و پاداش تنها ویژه برگزیدگانی بود که در روزگار پیامبر بزرگوار می‌زیستند.

ناصر دیگر پرسید: مگر قرآن سخن آفریدگار نیست؟ در قرآن چنین آمده است که، حضرت

محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) بیم دهنده مردم از دوزخ، مژده بخش آنان به بهشت و چراغی
ف_____را راه بش_____را اس_____ت.

خداوند فرموده که، اسلامآیینی جهانی و برای همه نسلهاست؛ از سوی دیگر ما پروردگار را
دادگ_____ر می_____دانیم.

پس چگونه می شود که خدای دادگر بر پیروان واپسین پیامبرش داد روا نداشته، گروهی اندک
را با پیمانی چنان از دوزخ رهایی بخشید و دیگران را از این موقعیت زرین محروم داشت؟ ما
چه گناهی مرتکب شدیم که آفریدگار فرصتی چنین طلایی را از ما دریغ کرده است؟ یک روز

بخواندم ز قرآن آیت بیعتکایزدبقرآن گفت کهبدهدست من ازیرآن قوم که در زیر شجر بیعت
کردند چونجعفر ومقداد وچوسلمان و چو بوذرگفتم کهکنونآن شجرو دستچگونهاستآن دست کجا
جویم وآن بیعت و محضرگفتند در آنجا نه شجر ماند ونه آن دستکان دست پراکنده شد آن
جمع مبرّانها همه یاران رسولند و بهشتی مخصوص بدان بیعت و از خلق مخیر گفتم که به

قرآن در پیدااست که احمدبشیر و نذیر است و سراج است و منورگر خواهد کشتن بدهن کافر
او راروشن کندش ایزد بر کافه کافرچون است که امروز نماند است از آن قومجز حق نبود
قول جهانداور اکبرما دست که گیریم کجا بیعت یزداننا همچو مقدم نبود داد مؤخرما جرم چه
کردیم نژادیم بدان وقتمحروم چراییم ز پیغمبر و مضطرویم چو گل زرد شد از درد جهالتوین
سرو به ناوقت بخمید چو چنبراستادان فقه و کلام خراسان، که از مذهب خلفای بغداد پیروی

می‌کردند، در برابر پرسش منطقی ناصر خاموش ماندند و در دل بر گمراهی دبیر شهره شهر گواهی دادند؛ ولی این همه پرسشهای فرزانه قبادیان به شمار نمی‌آمد.

او درباره همه فرمانهای دینی سخن گفت.
چرا خون و شراب حرامند.

چرا باید پنج بار نماز گزارد؟ چرا باید در نهمین ماه سال روزه گرفت؟ خمس و زکات به چه دلیل واجب شده است؟ سبب اینکه در تقسیم میراث پسران دوبرابر دختران بهره می‌برند چیست؟ چرا بسیاری از ستمگران در آسایش روزگار می‌گذرانند و پرهیزگاران دین باور در

دشواریها و رنجها به سر می‌برند؟ اینها بخشی از پرسشهای اندیشمند بزرگ مرو به شمار می‌آمد؛ پرسشهایی که دانشوران جز خاموشی هیچ پاسخی برایش نداشتند.

سرانجام برخی از فقیهان نامور شهر ناصر را از اندیشه در باورهای دینی بازداشتند. آنها گفتند که مسایل شرع هرگز فراچنگ خرد نمی‌آید و اسلام با شمشیر گسترش یافت نه

برهانهای عقلی.

گفتند که موضوع شریعت نه به عقلاستزیرا که به شمشیر شد اسلام مقرر دانشور بزرگ مرو از این پاسخی بر آتش گرفت.

در دیدگاه وی اصول دین هرگز با تقلید استواری نمی‌پذیرفت.

او گفت: اگر خرد را شایستگی پرواز در حریم آیین نیست پس چرا نماز که ستون دین شمرده

می‌شود، بر کودکان و دیوانگان واجب نیست: گفتم که نماز از چه بر اطفال و مجانین واجب نشود تا نشود عقل مخیر پاسخهای نابخردانه مدرسه نشینان و کردار ناپسند آنان سر انجام دبیر بزرگ خراسان را نومید ساخت؛ بنابراین پس از سالها بحث و گفتگو کژ اندیشان دانش شعار را به _____ داد انتم _____ داد گرفتم _____ ت.

تا چون به قال و قیل و مقالات مختلف از عمر چند سال میانشان فنا شدم گفتم چو رشوه بود و ریا مال و زهدشانی کردگار باز به چه مبتلی شدم مکر است بی شمار و دهها مرزمانه رامن زو چنین رمیده ز مکروهها شدم بدین ترتیب دبیر بلند آوازه خراسان برای همیشه دل از دانشگران پیرامونش بر کند و برای شناسایی راه درست زندگی چاره‌های دیگر اندیشید.

سایه روشن تاک

شاعر گرانقدر قبادیان نومید از فقیهان و حکیمان خراسان در نخستین فرصت راه هند، سند و ترکستان پیش گرفت، شاید گمشده‌اش را در سرزمینها و آینه‌های دیگر بیابد. او در این سفر با فیلسوفان و اندیشمندان زرتشتی، کلیمی، مانوی، هندو، بت پرست و ترسا گفتگوی فراوان کرد و برای یافتن حقیقت با مادّه‌گرایانی که دل به هیچ آیینی نبسته بودند، _____ سخن گفت _____ ت.

برخاستم از جای و سفر پیشگرفتم ز خانم یاد آمد و نز گلشن و منظر از پارسی و تازی و از

هندو و از ترکوز سندی و رومی وز عبری همه بکسروز فلسفی و مانوی و صابی و
دهری در خواستم این حاجت و پرسیدم بی مرولی دریغ که هیچ دانشوری نیاز دبیر شهره
سلجوقی بر نیـ آورد و او را در شناخت حقیقت یاری نبخشید.
اندک اندک ناصر دریافت که مدعیان ریز و درشت حقیقت خود هرگز حق را نشناخته‌اند و
جـ ز نـ ام و نـ ان بـ چـ ی نـ می‌اندیشـ ند.
بنابراین نومیدتر از همیشه به مرو بازگشت؛ به دبیری و ستایش شاهان دلخوش کرد و با پوچ
شمردن هستی به می پناه برد تا در سایه مستی، خویشتن و همه دغدغهای درون و بیرونش را
به فراموشی سپارد.

رؤیای جوزجانان

روزگار می‌گذشت، آوار زمان همچنان بر ناصر فرومی‌ریخت و تواناییها و زیباییهای پیکرش را
بـ تـ ه تـ اراج می‌بـ رد.

دبیر دیوانگاه ابوسلیمان شعر می‌گفت، با درباریان به شهرها و روستاهای دور و نزدیک گسیل
می‌شد و در انجام خواسته‌های حیوانی خود و فرمانروایان ثروتمند کوشا بود.
ناگفته پیداست که او چون دیگر شاعران از سر نیاز رو به درگاه سلجوقیان آورده بود.
آرزوی بزرگ همه سالهای زندگی‌اش ثروت و توانگری بسیار بود تا در سایه آن از رنج

خدمت سلطان برهد و برون از غوغای دربار در کنجی به خور و خواب و شعر و مستی
پـردازد.

این آرزو چنان در روان ناصر ریشه دوانیده بود که پیوسته بدان می‌اندیشید و در فرصتهایی
اندکی که به پروردگار روی می‌آورد، آن را خواستار می‌شد؛ فرصتهایی که بی‌تردید ربیع
الآخر ۴۳۷ هـ

ق یکی از گرانبه‌اترین آنها به شما می‌آید.
در این ماه، او از سوی ابوسلیمان داوود بن میکائیل در راستای هدفهای دیوانخانه مرو به
جوزجانان و آبادیه‌ای پیرامونش گسیل شد.
و در روزی بسیاری یک پنهان‌ده رسیده.
اختر شناسان آن روز را «روز قرآن رأس و مشتری» خوانده، چنان باور داشتند که پروردگار
خواستار بنده گانش را روا می‌سازد.

ناصر آرزومند، با توجه بدین مطلب، به کنجی شتافت؛ دو رکعت نماز گزارد و خدای را
خواند تا وی را توانگری روزی کند.

دبیر نیکبخت سلجوقی داستان آن سفر سبز را چنین به خاطر آورده است: «در ربیع الاخر سنه
سبع و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۷) که امیر خراسان ابو سلیمان جغری بیک داوود بن میکائیل بن
سلجوق بود، از مرو برفتم به شغل دیوانی و به پنج دیه‌مروالروود فرود آمدم که در آن روز قران

رأس و مش _____ تری به _____ ود.

گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند باری تعالی و تقدس روا کند.

به گوشهای رفته دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم، تا خدای تبارک و تعالی مرا

ت _____ وانگری ده _____ د.

چون به نزدیک یاران و اصحاب آمدم، یکی از ایشان شعری پارسی میخواند.

مرا شعری نیک در خاطر آمد که از وی درخواهم که روایت کند.

بر کاغذی نوشتم تا به وی دهم که این شعر بر خوان.

هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه آغاز کرد.

آن حال به فال نیک گرفتم و با خود گفتم: خدای تبارک و تعالی، حاجت مرا روا کرد.

پس از آنجا به جوزجانان شدم و قرب یک ماه پیوادم و شراب پیوسته خوردمی.

پیغمبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، میفرماید که «قولوا الحق و لو علی انفسکم».

شبی در خواب دیدم که یکی مراگفتی: "چند خواهی خوردن از این شراب که خرد از مردم

زای _____ ل کن _____ د؟ اگ _____ ر به _____ وش باش _____ ی بهت _____ ر.

" من جواب گفتم که، "حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند".

ج _____ اب داد ک _____ ه "بی _____ خ _____ ودی و بیهوشی راحتی _____ ی نباش _____ د.

حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی رهنمون باشد.

بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بیفزاید" گفتم که، "من این از کجا آرم؟" گفت:

"جوینده یابنده باشد" و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت.

خواب رازناک جوزجانان بر دیبر شهره خراسان اثری ژرف نهاد.

بامداد با خود گفت: "از خواب دوشین بیدار شدم، اکنون باید از خواب چهل ساله نیز بیدار

گردم."

آنگاه چنان اندیشید که باید کردار ناشایست را ترک گوید و به انجام کارهای پسندیده روی

آورد.

بنابر این در پنجشنبه ششم جمادی الثانی ۴۳۷ هـ

ق، برابر با نیمه دی ماه، سر و تن از آرایشها پیراست؛ با پیکری پاک به مسجد گام نهاد، نماز

گزارد، از پروردگار پوزش خواست و آن توانمند فرامرز را به یاری طلبید تا در انجام کردار

نیستک و ترک زشتیها یاریش دهد.

پس با دلی پاک جوزجانان را ترک گفته، سمت شمال روان شد؛ به شبورغان رفت، از آنجا راه

فاریاب پیش گرفت، کارهای دیوانی خویش به انجام رساند و از راه مروالرود به مرو بازگشت.

بخش دوم سمت خیال دوست

خدا حافظ مرو

مرو در سایه سر نیزه‌های سلجوقی و باورهای ناآگاهانه مردم بلندترین شبهای زندگی‌اش را می‌گذرانند.

شاعر بیدار دل قبادیان به شهر گام نهاد، سمت دربار رفت، نزد شاه حضور یافته، گزارش سفر بازگفت و برای همیشه از ادامه کارهای دیوانی پوزش خواست. دوستان و آشنایان زبان به نکوهش ناصر گشوده، وی را به بازنگری در کارها و پرهیز از شتابزدگی فراخواندند؛ ولی او در تابش آفتابی که در جوجانان بر زندگی‌اش پرتو افکنده بود، نکوهشگران را به خاموشی فراخواند و گفت: "مرا عزم سفر قبله است".

آنگاه اسباب سفر آماده کرد. خاندانش را بدرود گفت و در ۲۳ شعبان راه نیشابور پیش گرفت. فاصله مرو تا نیشابور هفتاد فرسنگ بود. کاروان کوچک ناصری این مسافت را حدود ۴۸ روز پیمود و در شنبه یازدهم شوال به نیشابور گام نهاد.

مسافران قبله بیست روز در آن سامان به استراحت پرداختند. شهر روزهایی سراسر آرامش را پشت سر می‌نهاد، طغرل بیک محمد، فرمانروای منطقه، همراه سپاهیانش سمت اصفهان کوچیده بود و مردم در آسایش روزگار می‌گذراندند. در این سرزمین جز کسوف چهارشنبه واپسین روز شوال و ساختمان مدرسه‌ای که به فرمان

طغرل بیک نزدیک بازار سرآجان در دست ساخت بود، هیچ چیز توجه شاعر بزرگ قبادیان را
به _____ ویش جلب نکند.

او در نیشابور به دیدار خواجه موفق، دانشور شهره روزگار، شتافت.
دوم ذی قعدة همراه آن پیشوای نامور راه "قومس" پیش گرفت و در بسطام از آرامگاه بایزید
بسطامی دیدار کرد.

آنگاه دامغان را پشت سر گذاشت، در نخستین روز ذی الحجه ۴۳۷ هـ
ق به سمنان گام نهاد و آن شهر را برای استراحتی اندک برگزید.

ناصر در این آبادی نیز سراغ دانشوران گرفت.
سمنانیان دانشگری که استاد علی نسایی خوانده می شد به وی نمایاندند.
شاعر گرانیب قبادیان به دیدار استاد سمنان شتافت و خاطره آن دیدار را چنین به رشته نگارش

کشید: نزدیک وی (نسایی) شدم.
مردی جوان بود.

سخن به زبان فارسی همی گفت، به زبان اهل دیلم و موی گشوده، جمعی نزد وی حاضر،
گروهی اقلیدس می خواندند، و گروهی طب و گروهی حساب، در اثنای سخن می گفت که «بر

استاد ابو علی سینا (رحمهم الله)، چنین خواندم و از وی چنین شنیدم».

همانا غرض وی آن بود تا من بدانم که شاگرد ابوعلی سیناست.

چون با ایشان در بحث شدم او گفت: "من چیزی از سیاق ندانم و هوس دارم که چیزی از

حسب _____ اب بخ _____ وانم.

"عجب _____ داشتم و بی _____ رون آمدم.

گفتم: چون چیز نداند، چه به دیگری آموزد؟!

بقال خرزویل

کاروان کوچک مرویان از سمنان به ری شتافت، سپس قزوین را پشت سر گذاشت و به شمیران

گام نهاد.

مسیر سمنان تا شمیران علاوه بر روستای خشکسالی زده قوه، بازارهای چشمگیر قزوین و

فراوانی کفشگران این شهر دو خاطره فراموش ناشدنی در اندیشه مسافر قبله برجای نهاد؛

خاطرههایی که بقال خرزویل و ابوالفضل خلیفه بن علی فیلسوف بازیگران اصلی آن به شمار

می آمدند.

خرزویل _____ ل روس _____ تایی در منطقه _____ قزوین _____ ود.

کاروان کوچک مرویان دوازده محرم ۴۳۸ هـ _____

ق خرزوم را ترک گفته، به آبادی خرزوم رسیده.

ابو سعید به روستا رفت، نشان بقال آبادی پرسید تا از وی چیزی خرد و آذوقه کاروان فزونی

بخشد.

یکی از مردان آبادی گفت: چه می‌خواهی، بقال منم.

ابو سعید پاسخ داد: هر چه باشد، برای ما که مسافریم شایسته است.

مرد گفت: هیچ چیز ندارم ابو سعید نزد برادر بازگشت و داستان بقال باز گفت؛ داستانی که بر

خاطر کاروانیان نقش بست و چون مثلی در اندیشه هاشان پایدار ماند.

از آن پس هر جا با چنین پرسش و پاسخی روبرو می‌شدند، بی درنگ کلمه "بقال خرزومیل"

بزرگان جاری می‌گشت.

ناصر در همه سفرهای گمشده‌های بود.

شاعران، فیلسوفان و دانشوران گمنام برای اندیشمند قبادیان بسیار پر ارج به شمار می‌آمدند.

او سرانجام در شمیران گمشده خویش یافت و با وی به گفتگو نشست.

ابوالفضل خلیفه بن علی مردی نیک اندیش و دانشگر بود.

او مسافران قبله را بسیار بزرگ داشت و آنها را از دوستی خویش برخوردار ساخت.

گفتگوهای علمی با حکیم دربندی برای ناصرالدین، که مدتها جایی جز کوه و دشت ندیده،

صدایی جز آوای درای نشنیده بود، فرصتی طلایی به شمار می‌آمد.

نا گفته پیداست که دانشور شمیران نیز از همنشینی با دانشمند شاعر قبادیان بهره می‌برد.

او روزی از ناصر پرسید: "چه عزم داری؟" ابومعین، حمیدالدین پاسخ داد: سفر قبله اراده

کرده‌ام.

خلیفه بن علی گفت: خواهش من آن است که هنگام بازگشت از این راه بگذری، تا دیگر بار

تو را باز بینم.

رزار مانوش

شاعر آزاد اندیش قبادیان بیست و ششم محرم شمیران را ترک گفت.

در چهاردهم صفر به سمرقند راه گام نهاد.

دو روز بعد، پس از استراحتی اندک، راه تبریز پیش گرفت و در بیستم صفر، برابر با پنجم

شهریور، به تبریز رسید.

او حدود ۲۴ روز در آن شهر، که فرمانروایش ابو منصور و هسودان بن محمد خوانده می‌شد،

اقامت گزید و با سخنور شهره آذربایجان قطران تبریزی دیدار و گفتگو کرد.

ناصر در این شهر از زمین لرزه هراسناک شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول ۴۳۴ هـ

ق، که پس از نماز خفتن به وقوع پیوست و چهل هزار تن را به سرای جاوید رهسپار ساخت،

آگاه شد؛ و در چهاردهم ربیع الاول با لشکر امیر و هسودان به خوی رفت.

آنگاه راه میا فارقین پیش گرفت و در آدینه، بیست و ششم جمادی‌الاولی ۴۳۸ هـ
ق _____ دان _____ امان رس_____ ید.

او در مسیر خوی تا میا فارقین از شهرهایی چون وان، و سلطان، اخلاط، بطلیس و ارزن گذشت
و گمشده _____ ویش دنب_____ ال ک_____ رد.

شرابخواری آشکار زنان و مردان و سلطان در می فروشیها، نصر الدوله، امیر کهنسال شهر اخلاط
که مردمش به زبانهای تازی، پارسی و ارمنی سخن می‌گفتند، عسل فراوان بطلیس، قلعه‌های با
نام شگفت "قف أنظر"، مسجدی که مردم آن را ساخته او پس قرنی می‌انگاشتند، گروهی که

در کوه گردیده چوبهایی سروگونه می‌بریدند و با نهادن یک سوی آن در آتش از سوی
دیگرش کتیران به دست می‌آوردند و آبادانی، آب روان، باغستانها و بازارهای نیک ارزن با
انگورهای "رزار مانوش" که دویست من آن در آذر ماه به یک دینار فروخته می‌شد هر یک
به گونهای توجه صاحب‌دل آزاده قبادیان را به خویش فرا خواندند و در دفتر خاطرهایش
جای_____ اهی در خ_____ ور یافتند_____ د.

ناصر بزرگ آیین فطرت در ششم دی به "آمد" شهر دیوارها و کنگره‌های سنگی نفوذ ناپذیر،
دروازه‌های آهنین، آب گوارا، کلیسای بزرگ و مسجد آدینهای ایستاده بر بیش از دویست
ستون سنگین گام نهاد و از آنجا به حران، قرول، سروج، منبج و حلب رفت.
در قرول جوانمردی مسافران مروی را به خانه خویش فراخواند.

چون ناصر و همراهان در سرای نیکمرد قرولی فرود آمدند، عرب بیابان گرد کهنسالی، که

حدود شصت بهار از زندگی پشت سر نهاده بود، نزد شاعر قبادیان شتافت و گفت: مرا قرآن

آموز! ناصر سوره ناس را با بسم الله الرحمن الرحيم، قل اعوذ برب الناس آغاز کرد و مرد

بیابانگرد در پی او کلمات قرآن را بر زبان راند.

چون استاد مرو به آیه من الجنة والناس رسید، مرد گفت: رأیت الناس؟ آنگاه ادامه داد: بیشتر

بخوان.

ناصر گفت: سوره ناس بیش از این نیست.

مرد پرسید: آن سوره "نقالة الحطب" کدام است؟ شاعر قبادیانی از ناآگاهی مرد عرب، در

روزگاری که بیش چهارصد سال از هجرت پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)

می‌گذشت و کارگزاران ریز و درشت دستگاه خلافت هزاران دینار در خوشگذرانیها و شب

نشینیها به مصرف می‌رساندند، شگفت زده شد؛ و این شگفتی زمانی به اوج خود رسید که

تلاش دانشور آزاده مرو در آموختن سوره ناس به کهنسال عرب ناکام ماند.

دمی با بوالعلا

شاعر آزاد اندیش قبادیسان در یازدهم رجب ۴۳۸ هـ

ق شهر بزرگ حلب را، که مرکز بازرگانی شام، مصر، عراق، دیار بکر و روم به شمار می‌آمد،

ترک گفت و با پیمودن پانزده فرسنگ به "معرة النعمان" رسید.

"معرة النعمان" شهری آباد با بازارهای پر رونق، گندمزارها، باغهای زیتون، پسته و بادام و

تاکستانهای سرشار ب_____ بود.

در مرکز شهر مسجد آدینه بر جایگاهی بلند قرار داشت به گونهای مردم با گذشتن از سیزده

پله به ایوان مسجد فراز می آمدند؛ ولی هیچ یک از این ویژگیها بیش از ستون سنگی نزدیک

دروازه شهر شگفتی مسافران _____ را بر نیانگیخت.

بر این ستون به خطی نا آشنا چیزهایی نگاشته شده بود.

ناصر از رهگذری پرسید: این چیست؟ رهگذر پاسخ داد: طلسم کژدم است.

به سبب این طلسم کژدم به "معره" پای نمی نهد و اگر از بیرون بدین شهر آورده شود،

بی _____ درنگ می گری_____ زد.

در معره، آوازه بلند ابوالعلا معری دانشور، ادیب و شاعر نابینای عرب وی را به ماندن فرا

خوان_____ د.

او، که همواره در پی حقیقت دویده بود، هرگز نمی توانست با چنین دانشگر شهرهای دیدار

نکن_____ د.

بنابراین بارها از اشتران فرود آورد و مدتی کوتاه در معره ماندگار شد.

شاعر گرانیپه خراسان این بخش از خاطرههای سفرش را چنین به رشته نگارش کشیده است: و

بدین شهر مردی بود که او را ابوالعلا معری می‌گفتند، بزرگتر مردمان این شهر بود.

نا بینا و توانگر و پر نعمت، او را بنده و آزاد بسیار کار کن.

تمامت مردم این شهر او را چون بندگان و خدمتکاران بودند.

او خود زاهد، عابد گوشهای گرفته و در کنجی نشسته گلیمی پوشیده و موی سر تراشیده، به

روزی یک قرص جوین بیش نخوردی، جز از آن طعامی به کار نبردی.

شنیدم از مردمان معتمد که در سرای او گشاده است و نایبان او کار شهر می‌گذارند مگر مهم

کلی باشد یا شغلی نازک پیش آید پیش او روند.

او نعمت خود از خلقت دریغ ندارد.

صایم الدهر و قایم اللیل باشد.

طعام کم خورد، ولی به مردم بسیار دهد و از کس چیزی نستاند و اگر به دل خود برند قبول

نکند و به شغل دنیا مشغول نشود در ادب و شعر و علوم دیگر به درجهای است که فضایی

زمین مغرب و بغداد و بصره مقرند که در این عصر به پایه او کس نیست و نبوده است و

کتابی تصنیف کرده است فصول الغایات نام نهاده، و سخنانی آورده است چون رمزها و مثلها

به الفاظی فصیح و عبارتی صحیح عجب که مردمان بر آن واقف نشوند (اصل = شوند) مگر

اندکی، و آن کتاب کس بر وی نخوانده است از آنکه او را تهمت کرده‌اند که تو این کتاب

معارضه کرده آن کرده‌ای.

پیوسته پیش او دویت سیصد کس باشند که از نواحی دور آمده که ادب و شعر خوانند و
دیگر _____ ر علمه _____ ا.

و این شنیدم که او را بیش از صد هزار شعر است.
مرا به _____ دی _____ دن او رغبت افتاد.

الحق چنانکه گفته بودند صد چندان بود، کرمهای بسیار کرد.
از او پرسیدم که چندین نعمت که خدای تعالی تو را داده است چرا نخوری و به مردمان
دهی؟ جواب داد که از آن من این است که می‌دهم و آنچه می‌خورم با من تا لب گور بیشتر
نباشد. _____ ا.

هرچه از این معنی سؤال کردم، جواب به وجه فرمود.
آنکه اجازت خواستم و برفتم.

بر مزار ستارگان

کاروان مرویان پس از معره به حماه رفت و از راه ساحل سمت بیروت روان شد.
چشمهای که هر سال نیمه شعبان روان می‌گشت و پس از سه روز دیگر بار می‌خشکید، داستان
مردمی که به زیارت چشمه یاد شده می‌شتافتند، دشتی که از فراوانی گل‌های نرگس سپید
می‌نمود، بندر بزرگ طرابلس با باغهای مرکبات و موز، نخلستانهای گسترده، مزارع شاداب

نیشکر، مسجد آدینه پاکیزه و بزرگ و مردمی دوستدار خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) از دیدنیهای این مسییر به شمار می‌آمد.

بیروت را باید شهر ستونها و طاقهای سنگی دانست؛ ستونها و طاقهایی که مردم آن را بازمانده روزگار فرعون می‌شمارند.

ناصر از آنجا گذشت، صیدای زیبا را پشت سر نهاد و از راه صور، که بیشتر مردمش به تشیع گرایش داشتند، روانه عکا شد.

این شهر و نواحی پیرامونش آرامگاه پیامبران الهی به شمار می‌آمد؛ برون از مسجد آدینه شهر مقبره حضرت صالح(علیه السلام) جای داشت.

بخشی از حیاط مسجد را سبزی کاشته بودند. مردم چنان می‌پنداشتند که حضرت آدم(علیه السلام) در آنجا کشاورزی کرده است.

در سمت چپ دروازه باختری شهر چشمهای بود که آن را "عین البقر" می‌خواندند. ساکنان عکا چنان باور داشتند که آدم(علیه السلام) برای نخستین بار چشمه را یافته، گاو خود

را در آن سیراب ساخته است. بدین سبب آن را "عین البقر" می‌گفتند.

روز شنبه بیست و سوم شعبان ۴۳۸، دانشور آزاده قبادیانی سمت کوههای شرق عکا روان شد تا با زیارت آرامگاه پاکان آن سامان خود را در برابر نسیم رحمت پروردگار جای دهد.

او در راستای دستیابی بدین هدف پرارز به یاری زائری از ناحیه آذربایگان بر مزار عکا، بزرگمرد پارسایی که شهر عکا را بنیاد نهاد، حضور یافت، دو رکعت نماز به جای آورد و خدای را باین توفیق سپاس گزارد.

آنگاه به روستای "برده" گام نهاد و آرامگاه عیش و شمعون (علیهما السلام) را زیارت کرد. سپس در دامون، جایگاهی را که آرامگاه ذوالکفل (علیه السلام) نامیده می شد مورد بازدید قرار داد، به روستای اعلین رفت، پیامبران بزرگ هود و عزیر (علیهما السلام) را سلام گفت و در پی آن از روستای حظیره و آرامگاه حضرت شعیب (علیه السلام) و دختر گرانقدرش همسر

حضرت موسی (علیه السلام) بازدید کرد. شاعر بزرگ خراسان آنگاه به اربل شتافت، در میان کوهی که سمت قبله آن روستا جای داشت به زیارت چهارتن از برادران حضرت یوسف (علیه السلام) توفیق یافت و در پی آن در غاری که زیر تپهای جای داشت، آرامگاه مادر گرانپایه حضرت موسی (علیه السلام) را مورد بازدید

قرار داد.

مسجد یاسمن

کاروان مرویان سپس به طبریه، بندری در کرانه مدیترانه، رسید. این مسجد آدینه و چشمه آب گرم کنارش توجه ناصر را جلب کرد.

بر فراز چشمه گرمابه‌ای بنیاد نهاده شده بود.

مردم بندر چنان باور داشتند که آن گرمابه را حضرت سلیمان (علیه السلام) ساخته است.

در این شهر همچنین عبادتگاهی وجود داشت که "مسجد یاسمن" خوانده می‌شد.

محرابه‌های گوناگون ساخته شده بر سکوی بزرگ محصور در درختان یاسمن از ویژگی‌های این

مسجد بود. مار می‌آمد.

سکویی که در باور مردم بر فراز گور هفتاد تن از پیامبران شهید جای داشت؛ پیامداران هدایتی

که همگی توسط بنی‌اسرائیل به کام مرگ فرستاده شده بودند.

علاوه بر این در سمت خاور مسجد رواقی به چشم می‌خورد که آرامگاه حضرت یوشع بن

نون خوانده می‌شد.

ناصر همه این جایگاههای مقدس را زیارت کرد و سرانجام به روستای "کفرکنه" شتافت.

در جنوب این آبادی صومعه‌های زیبا بنیاد نهاده شده بود که گور حضرت یونس پیامبر (علیه

السلام) را در خویش جای می‌داد.

شاعر گرانپایه خراسان پس از زیارت مکانهای یاد شده، ناخشنود و اندوهگین به عکا

بازگشت.

او بعدها دلیل این اندوه را برای دوستانش چنین بازگفت: در باختر طبریه کوهی قرار دارد که

گور ابو هریره را در خویش گنجانده است، ولی دریغ که هیچ کس را یارای زیارت آن جایگاه

نیست.

کودکان آبادی نزدیک کوه گرد آمده، با فریادها، ناسزاها و سنگها زائران ابوهریره را

می‌آزارند؛ بدین سبب از زیارت آن چشم پوشیدم.

ناصر روزی دیگر در عکا ماند، آنگاه بار سفر بست و روانه بیت المقدس شد.

او در این مسیر از آبادیهای حيفا، قیساریه، کفر سلام، رمله، خاتون و قریه العنب گذشت و

سـرانجام در پـنجم رـمضـان ۴۳۸ هـ

ق بـیت المقدس گـام نـهاد.

اندیشمند روشن روان قبادیان فاصله قدس تا بلخ را ۸۷۶ فرسنگ نگاشته است.

او بیت المقدس را شهری کوهستانی با باروی نفوذ ناپذیر و دروازههای آهنین یافت؛ آبادی

سر سبزی که بیست هزار تن مرد را در بازارها و ساختمانهای زیبای خویش جای داده بود.

قـدس صـنعتگر بسـیار داشـت.

صنعتگرانی که هر گروه از آنان در بازار راستهای ویژه را پایگاه خویش قرار داده بودند.

مسلمانانی که توانایی زیارت بیت الله الحرام نداشتند همه ساله در آغاز ذی حجه در قدس گرد

می‌آمدند، به عبادت و دعا می‌پرداختند و در عید قربان، مراسم ویژه عید به جای آورده، قربانی

بسـیار می‌کردنـد.

ناصر شمار این دین باوران را پاکدل را بیش از بیست هزار تن نگاشته است.

شهر زیتون و نماز

ناگفته پیداست که شهری با چنین جمعیت و چنان زایران انبوه هرگز نمی‌توانست از تواناییهای

اقتصادی و بهداشتی بهیچ‌وجه بهره‌مند باشد.

در روستاهای پیرامون قدس کشاورزی رونق بسیار داشت.

فرآوردههای کشاورزی بسی فراوان و ارزان بود، بویژه زیتون که به نوشته حق جوی قبادیان

برخی از کدخدایان پنجاه هزار من روغن زیتون در چاهها و حوضها گرد آورده، به شهر و

حتی کشورهای دیگر صادر می‌کردند.

البته فراوانی گندم و روغن در این منطقه هرگز شاعر آزاد اندیش مرو را شگفت زده نداشت؛

زیرا او از منابع مورد اعتماد چنین شنیده بود که یکی از بزرگان آن سامان پیامبر بزرگوار

اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) را در خواب دیده، گفت: یا رسول الله، ما را در گذران

زندگی یاری کن.

واپسین فرستاده پروردگار پاسخ داد: نان و روغن شام با من.

قدس همچنین از بیمارستانی بزرگ و زیبا سود می‌برد.

مرکز درمانی ویژه‌ای که با بهره‌گیری از سنت پسندیده وقف پزشکان بسیار گرد آورده، داروی

بیماران را برای آنان فراهم می‌ساخت.

در کنار این درمانگاه عظیم، مسجد آدینه شهر، به عنوان مجموعهای از معبدهای تاریخی و آثار
خاطره‌انگیز باستانی، مسافر اندیشمند خراسان را به خویش فرا خواند.
زمین این مسجد باشکوه سراسر سنگ بود و درز سنگها از قلع آکنده می‌نمود.
ساختمان بزرگ و زیبای عبادتگاه آدینه در سمت خاوری شهر جای داشت.
درگاه با شکوهی، به بلندای سی و پهنای بیست گز، ورود مؤمنان بازار و محله‌های پیرامونش
بسه مسجد را آسان می‌ساخت.
بخشهای گوناگون این دروازه کم نظیر با خرده شیشه‌های رنگین آراسته شده، لقب فرمانروای
مصر در میان آبگینه‌های رنگارنگ به چشم می‌خورد.
بر فراز این درگاه گنبدی بسیار بزرگ از سنگ خوشتراش دیدگان را به تماشا و تحسین فرا
می‌خواند.
دو در برنجین، هریک به بلندای پانزده و پهنای هشت گز، در این درگاه جای گرفته بود؛
دره‌ایی سراسر نقش که "باب داوود(علیه السلام)" خوانده می‌شود.
چون ناصر از این در به مسجد گام نهاد، در سمت راست، دو رواق بزرگ یافت که هریک از
آنها ۲۹ ستون مرمرین داشت.
سر ستونها و ته ستونهای رنگین، درزهای آکنده از قلع و طاقهای سنگین، که در آن هرگز گل
و گچ به کار گرفته نشده بود، از ویژگیهای این دو رواق به شمار می‌آمد.

مسافر مشتاق مرو در ادامه زیارت خویش با دو دروازه دیگر به نامهای "باب السقر" و "باب الاسباط" آشـنا شد.

"باب الاسباط" او را به ناحیه‌های هدایت کرد که درگاهی بسیار بزرگ با سه در را در خویش جای داده بود؛ درهایی به بلندای دوازده و پهنای هفت گز که "باب الابواب" خوانده می‌شد. علاوه بر این در میانه مسجد، بر دیواره شرقی، درگاهی سراسر نقش و کندهکاری، به درازای پنج‌گانه و پهنای سی گز، وی را به تماشای فرا خواند. این درگاه شکوهمند ده در زیبا داشت و مؤمنان چنان می‌انگاشتند که حضرت سلیمان(علیه

السلام) این درگاه و دره‌ها را برای پدر گرانقدرش بنیاد نهاده است. دانشور وارسته خراسان از دروازه داوودی سوی خاور پیش رفته، با دو در رو به رو شد؛ در سمت راست "باب الرحمه" و دیگری "باب التوبه" نام داشت. پیروان آیین وحی بر این باور بودند که پروردگار در "باب التوبه" توبه داوود پیامبر(علیه السلام) را پذیرفت و باران آمرزش بر او فرستاد. بنابر این ناصر نیز در آن جایگاه آسمانی نماز گزارد، آمرزش طلبید و خواستار توفیق فزونتر شد.

شگفتیهای مسجد بزرگ قدس در موارد یاد شده خلاصه نمی‌شد. مکانی که یعقوب پیامبر(علیه السلام) در آن نماز می‌گزارد و محراب حضرت زکریا(رحمهم

الله)بخشی دیگر از آثار پر ارز آن معبد سبزه شمار می‌آمد.
جهانگرد بلند آوازه بلخ پس از نماز و نیایش در جایگاه عبادت آن پیامداران هدایت، از پله‌های بسیار پایین رفته، به "مهد عیسی(علیه السلام)" گام نهاد.
این مسجد در واقع سردابی به درازای بیست و پهنای پانزده گز بود که گاهواره سنگی حضرت مسیح بـه عنوان محراب در آن جای داشت.
شکوه این آثار گرانبها، که در قالب مسجد آدینه قدس گرد آمده بود، جهانگرد مشتاق مرو را بر آن داشت تا در اندیشه کشف درازا و پهنای این مجموعه بی‌نظیر به تحقیق پردازد؛
جسـتجویی کـه سـرآنجام سـودمند افتـاد.
مسافر روشن روان خراسان نزدیک گنبد یعقوب(علیه السلام) کتیبه‌های یافت که درازای مسجد را ۷۰۴ ارش و پهنای آن را ۴۵۵ ارش به گز ملک نشان می‌داد.
ناصر به بررسی دقیق سنگ «صخره» پرداخته، تصویری زیبا از آن جایگاه مقدس پدید آورده است؛ تصویری که چشم خرد هر خواننده‌های را می‌نوازد و افتخارهای کهن را در اندیشه پیروان واپسین آیین آسمانی زنده می‌سازد:قبه صخره هشت گوش منتظمی است که درازای هر ضلع آن ۳۳ ارش می‌نماید.
چار در چهار چهار سوی آن قرار دارد.
همه دیوارهای این خانه از سنگ تراشیده شده است.

صخره کبود رنگ می‌نماید؛ محیط آن صد گز بوده، چون سنگهای کوهستان شکلی نامنظم دارد.

در چهار سمت آن چهار ستون به بلندی دیوار خانه ساخته‌اند و در میان هر دو ستون اسفند توت‌های مرمرین بلند نهادند.

بر فراز این دوازده پایه گنبدی گران قد بر افراشته است.

بزرگی این گنبد به اندازه‌های است که از یک فرسنگی چون قله کوه هویداست.

پس از این خانه، قبه‌های به نام سلسله دیده می‌شود.

نزد دانشوران چنین شهره است که زنجیر دادگری داوود (علیه السلام) در این جایگاه آویخته

بود؛ زنجیری که جز دست خداوندان حق هیچ دستی بدان نمی‌رسید.

علاوه بر این، قبه جبرئیل (علیه السلام) نیز در نزدیک خانه یاد شده وجود دارد.

مؤمنان بر این باورند که فرشتگان در شب معراج "براق" را بدانجا آورده‌اند تا پیامبر واپسین

بر آن نشست، رهسپار جهانهای ناشناخته شود.

پس از قبه جبرئیل (علیه السلام)، در فاصله بیست ارشی، قبه رسول (صلی الله علیه وآله

وسلم) دیده می‌شود.

گویند حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) در شب معراج نخست در قبه صخره نماز

گزارد، سپس بدین جایگاه آمد و بر "براق" نشست.

یادگار خلیل

چهارشنبه، نهمین روز ذی‌قعدة ۴۳۸ هـ

ق، روز چهارشنبه در بیست و نهمین روز ذی‌قعدة ۴۳۸ هـ.

آنها راه جنوب پیش گرفته، شامگاهان در بیت‌الحمبه سر بردند و بامداد سمت آرامگاه حضرت

ابراهیم (علیه السلام) راه افتادند.

نیکان مرو پس از پیمودن پنج فرسنگ به روستای "مطلون"، که ساکنان شام و بیت‌المقدس آن

را "خلیل" می‌خواندند، گام نهادند.

در جنوب آبادی ساختمانی چهار سو به درازای هشتاد، پهنای چهل و بلندای بیست ارش

آرامگاه اسحاق (علیه السلام) و همسرش را در ایوان خویش گنجانده بود.

در صحن این بنیاد دو خانه به چشم می‌خورد یکی سمت راست که مقبره حضرت

ابراهیم (علیه السلام) در آن جای داشت و دیگری سمت چپ که گور سارا، همسر گرانددر آن

پیرامبر بزرگ، را در میان گرفته بود.

البته اینها همه یادگارهای روستای خلیل به شمار نمی‌آید.

اندکی فراتر از این ساختمان آرامگاه حضرت یعقوب (علیه السلام) و همسرش دیده می‌شد و

برون از آن گورخانه حضرت یوسف (علیه السلام) آشکار بود.

در این آبادی، علاوه بر آرامگاه پیامبران، حقیقتی دیگر روان اندیشمند بزرگ خراسان را از نشاطی معنوی سرشار ساخت.

مشاهده پذیرایی رایگان از میهمانان و شنیدن این نکته که میهمان نوازی با گردهای نان و کاسهای عدس و مویز از روزگار حضرت خلیل الرحمن (علیه السلام) همچنان پایدار مانده است سرشک شوق بر دیدگانش روان ساخت.

هیچ کس بدرستی نمی‌داند زمانی که خدمتگزاران حریم پاک ابراهیم (علیه السلام) گردهای نان و کاسهای عدس، به یاد دوست پاکدل پروردگار، به ناصر سپردند، چه احساسی سراسر

وجودش را در خویش فرو برد؛ ولی می‌توان گفت که نخستین لقمه این غذای معنوی آتش عشق به حقیقت را بیش از پیش در وجود میهمان پاک سرشت ابراهیم حنیف شعلهور ساخت.

او داستان این ضیافت نورانی را چنین باز گفته است: و بر بام مقصورهای که در مشهد است حجرها ساخته‌اند، میهمانان را که آنجا رسند و آن را اوقاف بسیار باشد از دیهها و مستغلات

در بیست المقدمت‌دس.
و آنجا اغذی و باشد و گندم اندک باشد.

مهمانان و مسافران و زایران را نان و زیتون دهند.
و کنیزکان باشند که همه روز نان پزند و نانهای ایشان هر یکی یک من باشد.

هر که آنجا رسد او را هر روز یک گرده نان و کاسهای عدس به زیت پخته دهند و مویز نیز

دهند و این عادت از روزگار خلیل الرحمن (علیه السلام) تا این ساعت برقاعده مانده.
و روز باشد که پانصد کس آنجا برسند و همه را آن ضیافت مهیا باشد.

از حرم تا حرم

کاروان مرویان، پس از اندکی درنگ، از روستای مظلون به بیت المقدس بازگشت.
گروهی از مؤمنان قدس آماده سفر حج بودند.
ناصر نیز با آنان همراه شد، در نیمه ذی قعدة ۴۳۸ هـ

ق پای در مسیر مکه نهاد و پیاده بدان سمت شتافت.
راهنمای پیادگان قدس مردی چابک، تیزهوش و نیکو روی بود که ابوبکر همدانی خوانده
می شد.

او مسافران حریم پاک پروردگار را پس از سه روز راهپیمایی در جایگاهی سرسبز به نام
"ارعز" فرود آورد و اندکی بعد به وادی القری رساند.

راهیان حرم مقدس الهی سرانجام ده روز پس از پشت سر نهادن وادی القری به مکه رسیدند.
این سرزمین برای ناصر از جذابیت ویژه‌ای برخوردار بود.
او در شهر پروردگار خود را به گمشده‌هایش نزدیکتر احساس می‌کرد.
مگر پیر روشن رای رؤیای جوزجانان وی را بدین سمت فرمان نداده بود؟ پس باید

گمشدهاش را در این جایگاه پناهک جستجو کند.

بنابر این مشتاقانه مناسک حج را به جای آورد، به هر سو سرکشید، با هر اندیشمند و عارفی

گفتگو کرد تا حق را، چنانکه هست، باز شناسد و البته در این میان دعاهای پیوسته در مسجد

الحرام، عرفات و جبل الرحمة را پشتوانه تلاشهای خود قرار داد.

دانشور گرانپایه خراسان در راستای دست یابی بدین هدف مقدس به مدینه نیز سفر کرده، در

حریم آسمانی واپسین پیامدار هدایت با دین باوران اندیشمند و پارسایان گمنام پیوند دوستی

برقرار ساخت و در فرصتهای گوناگونی که پای دل بر آستان شریف نبوی (صلی الله علیه و آله

وسلم) می‌نهاد روان بهشت آشیان آن پیامبر بزرگ (صلی الله علیه و آله وسلم) را به یاری

فرامی‌خواند.

شاعر بلند آوازه بلخ پس از توقفی سراسر عشق، شور و نیایش در حجاز سرانجام با پایان

مراسم حج راه قدس پیش گرفت و در پنجم محرم ۴۳۹ هـ

ق بدان سرزمین گام نهاد.

در راه قاهره

بازگشت دوباره دانشور وارسته قبادیان به قدس، تنها برای بازیافت اسباب و ادامه سفر بود.

بنابراین در نخستین فرصت آذوقهای اندک فراهم آورد و به ساحل مدیترانه رفت تا با گذشتن

از دریا خا_____ود را ب_____ص مصر رس_____اند.

روزی که ناصر به ساحل گام نهاد، بادهای آهنگی دیگر ساز کردند و ناخدایان را از سفر به تنیس

و اس_____کندریه بازداشت_____تند.

ناصر، که درنگ فزونتر را نمی‌پسندید، بی آنکه به انتظار باد موافق نشیند، راه خشکی پیش

گرفت، رمله، عسقلان و بسیاری آبادیهای دیگر را پشت سر گذاشت و به بندر طینه رسید.

در طینه بادهای بی‌قرار به انتظار مسافران مروی میان ساحل و دریا در آمد و شد بودند و

ناخدایان بادبانها برافراشته، کشتیها را به آرامی از ساحل دور می‌کردند.

جهانگردان خراسانی، با مشاهده چنین موقعیتی، شتابان در کشتی نشستند؛ امواج کوه پیکر را

پشت سر گذاشتند و در کرانه تنیس دیگر بار به خشکی گام نهادند.

تنیس جزیره_____ای بازرگ_____انی ب_____ود.

شهری انبوه، با بازارهای پر رونق و کارگاههای بافندگی بی‌ظنیر؛ شهرت بافتههای تنیس چنان

بود که توانگران ایران و روم و درباریان دستگاه فرمانروایی مصر چشم در پی آن داشتند.

ناصر شمار مردان این جزیره را پنجاه هزار تن برآورد کرده، تعداد کشتیهای بسته بر ساحل را

ه_____زار فروز_____د نگاه_____ته اس_____ت.

او پس از توقیف اندک در جزیره دیگر بار به کشتی نشست، سمت صالحیه در کرانه رود نیل

روان شده، از آنجا راه قاهره پیش گرفت و سرانجام در یکشنبه هفتم صفر ۴۳۹ هـ

ق ، برابر با نخستین روز شهریور، به پایتخت فاطمیان گام نهاد.

بخش سومآرمانشهر

سرزمین آفتاب

ناصر از نخستین روز ورود به قلمرو فاطمیان خود را در فضایی نوین یافت.

در این دیار رؤیایی، کارگزاران خلیفه از هیچ کس چیزی به ستم نمی‌ستاندند و بهای کالای

مورد نیاز دربار را بی هیچ کاستی پرداخت می‌کردند.

پیشهوران و صنعتگران، به خلاف دیگر سرزمینها، برای یافتن سفارش و برآوردن نیازهای

دولت از یکدیگر پیشگی می‌گرفتند.

چون آب نیل کاستی می‌پذیرفت، خلیفه خراج از مردم برمی‌داشت.

دولت در جای جای شاخه‌های گوناگون نیل آب بندهای استوار پدید آورده بود تا هنگام

طغیان آب، مردم و دارایی‌هاشان آسیب نینند.

در قاهره کاروانسراهای بزرگ، گرمابه‌های عمومی و سراها و بازارهای فراوان ساخته شده به

وسیله فرمانروا توجه مسافر به ستوه آمده از ستم درباریان خراسان را به خویش جلب کرد.

بویژه آنکه مردم خود اجاره ماهیانه سراها را تعیین و به دولت می‌پرداختند، نه آنکه به زور از

آنان سـان تانده شود.

شنیدن این واقعه از زبان مردم و مشاهده عدم فساد، تباهی و میگساریهای رایج در دیگر سرزمینها دانشور جهاننیده خراسانی را در شگفتی فرو برد و به خاندان فاطمی و پینشهای آنان
علاقه منده سداخت.

این دلبنستی زمانی فزونی پذیرفت که ناصر در مصر دوستانی دین باور یافت.
آنها داستان "المعز لدینا لله"، بنیانگذار دولت فاطمی، برایش باز گفتند و او را با این نکته پر ارز
که بنیاد قاهره برای پیشگیری از ستم بوده است، آشنا ساختند؛ داستانی که جهانگرد مرو آن را
چنین به خاطر سپرد: چون مسافران از شام سوی مصر روند، نخست به شهری رسند که آن را

قاهره معزیه نامند و فسراط و لشگرگاه نیز گویند.
داستان شکلگیری این آبادی بزرگ چنین است که یکی از فرزندان امیر مؤمنان، حسین بن
علی (علیه السلام) به نام "المعز لدینا لله"، پس از چیرگی بر مغرب، سمت مصر لشگر گسیل
داشت.

سپاه "المعز لدینا لله" در جایگاهی که اینک قاهره است، فرود آمد.
پس از چنددی "المعز" نیز به سربازانش پیوست.
نماینده خلیفه بغداد در مصر چون از یورش نزدیک سپاهیان معز آگاهی یافت، نزد وی شتافت
و مراتب سرسپردگی و فرمانبرداری خویش بدان فرماتده پیروز اعلام داشت.
معز در لشگرگاه خویش، که قاهره اش نام نهادند، ماندگار شد.

و فرمان داد تا سپاهیان از یورش به مصر خودداری کنند؛ علاوه بر این او چنان مقرر داشت که هیچ سربازی نباید به مصر وارد شود و در خانه کسی فرود آید آنگاه بردشتی که لشکرگاهش بود شهری بنیاد نهاد و سواران و پیادگانش را به خانهسازی و زندگی در آنجا فراخواند.

بدین ترتیب آبادی بزرگی پدید آمد که در جهان کم نظیر است.

باداعی الدعاء

ناصر در قاهره با اندیشمندان دستگاه فرمانروایی فاطمیان آشنا شد و آنها را، برخلاف دانشوران خراسان، فرزاندانی بیرون از خود کامگی یافت.

بنابراین پرسشهایی که چهل سال در گنجینه اندیشهایش پنهان کرده بود، بی هیچ هراسی بر زبان راند: چرا پروردگار هستی را پدید آورد؟ چرا پیامبران گوناگون فرستاده شده‌اند؟ به چه دلیل خون و می حرام به شمار می‌آید؟ چرا در شبانه روز پنج نماز مقرر گشته است؟ سبب وجوب روزه در ماه نهم سال چیست؟ به چه دلیل برخی از کالاها مشمول قانون زکاتند و برای دستهای دیگر قانون خمس وضع شده است؟ چرا باید در ارث مردان دو برابر زنان بهره گیرند؟ چگونه است که بسیاری از ستمگران در آسایش زیست می‌کنند و انبوه پارسایان با دشواریها هم‌نشینانند، تازه این امر نیز فراگیر نیست برخی از پارسایان از زندگی خوب مادی

برخوردارند و گروهی از آنها در دشواریها دست و پا می‌زنند؟ دستهای از کافران شادمان زیست می‌کنند و برخی از آنها اندوهگین و خوار به سر می‌برند.

دلیل این ناهمگونیها چیست؟ شما که خداوند را روزی دهنده می‌شمارید، چرا او نعمتهایش را چنین پخش می‌کند؟ به چه سبب گروهی نابینا و ناتوان از مادر زاده می‌شوند و دستهای سالم و توانمند پای به گیتی می‌نهند؟ چرا برخی از جایگاهها و سنگها را با ارزش می‌شمارید و برای زیارتکنندگان پادشاهها روایت می‌کنید، در حالی که بتپرستان نیز به دلیل روی آوردن به سنگها و تندیسهای سنگی سزاوار دوزخ شدند؟ اینها گوشهای از انبوه پرسشهای دانشور

خردگرای خراسان به شمار می‌آید.

البته آن شاعر فرزانه در لابه‌لای سخنانش پیوسته بر این نکته که جز برهانهای روشن چیزی نمی‌پذیرد، پای می‌فشرد.

دانشوران دربار فاطمی، که دوستی با خاندان پاک پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را افتخار

جاودان خویش می‌دانستند، با گشاده‌رویی ویژه پیشوایان بزرگ شیعه به گفتار مسافر

خردگرای مرو گوش سپردند و بر اساس باورهای استوار شیعی پرسشهایش را پاسخی درخور

داده، گرههای ناگشوده اندیشه ناصر به سرانگشت برهانهای حکیمانه بازگشودند.

بدین ترتیب جهانگرد خراسانی دعا‌های پیدا و پنهان خویش در مسجد الحرام، عرفات، جبل

الرحمة، مدینه‌النبی(صلی الله علیه وآله وسلم) و بیت المقدس را اجابت شده دید و خود را با

گمشده همیشه گمگاش همنشین یاف_____ت.

دیگر بار رؤیای دلانگیز جوزجانان بر پرده اندیشه‌اش به نمایش درآمد.

نمایشی که قهرمان روشن رأی آن چهرهای چون دانشوران فاطمی داشت و جامه فقیهان اهل

بیت (علیه السلام) پوشیده به _____ود.

بنابراین دست دانشمند فاطمی فشرده و پاکدلانه در شمار دوستان خاندان واپسین پیامدار

_____هدایت ج_____ای گرف_____ت.

ناصر بلند آوازه آیین وحی داستان دست یابی خویش به ستاره فروزان هدایت را چنین بازگفته

است: پرسنده همی رفتم از این شهر بدان شهر جوینده همی گشتم از این بحر بدان برگفتند که

موضوع شریعت نه به عقل است زیرا که به شمشیر شد اسلام مقرر گفتم که نماز از چه بر اطفال و

مجانین واجب نشود تا نشود عقل مخیر تقلید نپذیرفتم و حجت ننهفتم زیرا که نشد حق به تقلید

مشهرایزد چو بخواهد که گشاید در رحمتدشواری آسان شود و صعب میسر روزی برسیدم به

در شهری کانرا اجرام فلک بنده بد آفاق مسخر شهری که همه باغ پر از میوه پر از گلدیوار مزین

همه و خاک مشجر صحراش منقش همه مانده دیبا آبش عسل صافی مانده کوثر شهری که در

او نیست جز از فضل منازل باغی که در او نیست جز از عقل صنوبر شهری که در او دیبا پوشند

حکیماننه بافته ماده نه بافته نر نر شهری که من آنجا چو رسیدم خردم گفتاینجا بطلب حاجت

زین منزل مگذر رفتم بر دربانش و گفتم سخن خویشگفتا مبرانده که بشد کانت گوهر دریای

محیط است در این خاک معانی هم در گرانمایه و هم آب مطهر این چرخ برین است پر از اختر
عالی‌الا بلکه بهشت است پر از پیکر دلبرضوانش گمان بردم چو این بشنیدماز گفتن با معنی و
زلفظ چو شکرگفتم که مرا نفس ضعیف است و نژد استمنگر به درستی تن و این گونه
احمدارو نخورم هرگز بی حجت و برهانو ز درد نیندیشم و نیوشم منکرگفتا مبر اندوه من
اینجای طیبمبر من بکن آن علت مشروح مفسر از اول و آخرش پرسیدم وانگهاز علت تدبیر
که هست اصل مدبر از جنس پرسیدم و از صنعت صورتوز قادر پرسیدم و تقدیر و مقدر کاین هر
دو جدا نیست ز یکدیگر دانمچون شاید تقدیم یکی بر دو دیگر از صنعت این جنبش و روز و
شب کز وی محتاج غنی چون بود و مظلّم انور از حال رسولان و رسالات مخالفوز علت تحریم
دم و خمر مخمّر آنگاه پرسیدم از ارکان شریعتکاین پنج نماز از چه سبب گشت مسطرّوز روزه
که فرمودش ماه نهم از سال از حال زکات درم و زرّ مدوّرّوز خمس پی عشر چنوی که دهند
آناین از چه مخمّس شد و آن از چه معشّرو ز علت میراث و تفاوت که در او هستچون برد
برادر یکی و نیمی خواهروز قسمت ارزاق پرسیدم و گفتمچون است غمی زاهد و بی رنج
ستمگریک زاهد رنجور دگر زاهد بی رنجیک کافر شادان و دگر کافر غمخورینا و قوی چون
زید و این دیگر و آن باز مکفوف همی زاید و معلول ز مادرایزد نکند جز که همه داد
ولیکنخرسند نگردد خرد از دیده اعور من روز همی بینم و گویی تو شب است ایناز حج

بهشت فاطمی

ناصر اینک چون دیگر پیروان پاکدل خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در قاهره به سر

می برد، از مدرسهها، مسجدها، شهرها و بازارهای سرزمین مصر بازدید می کرد و با فرهنگ،

جامعه و ویژگیهای مردم آن سامان آشنا می شد.

نگاهی گذرا به بخشهایی از یادداشتهای جهانگرد فرزانه خراسان درباره دیار فاطمیان می تواند

ما را با جاذبههای آن کشور آشنا سازد: در مصر هفت مسجد بزرگ وجود دارد، در دو شهر

قاهره و مصر پانزده مسجد آدینه دیده می شود که روزهای جمعه گروه بسیاری در آنها گرد

می آیند و خطبه و جماعت رونق می یابد.

در میان بازار مسجدی که "باب الجوامع" خوانده می شود، با چهارصد ستون مرمرین و

محرابی از مرمر سپید که همه آیههای قرآن بر آن نگاشته شده، به چشم می خورد.

این عبادتگاه یکی از مراکز دیدنی شهر به شمار می رود و هرگز جمعیتی کمتر از پنج هزار نفر

در آنجا وجود ندارد.

پیوسته از استادان، دانشجویان، مسافران، قاریان کتاب خداوند، نمازگزاران و کاتبان آکنده

است.

قاضی القضاء مصر در این مسجد به داوری می نشیند و هر شب بیش از صد چراغ و شمعدان

در آن _____ می‌افروزم _____ د.

در سمت شمالی "باب الجوامع" بازاری است که "سوق القنادیل" نام دارد.

در هیچ دیواری چنین بازاری وجود ندارد.

در "سوق القنادیل" کوچهها و بازارهایی دیده می‌شود که همواره چراغهای روشن است،

ولی، به دلیل فراوانی مشتریان و رهگذران، هرگز روشنایی بر زمین نمی‌افتد.

بخشی از شهر، که در آن سوی نیل قرار گرفته، "جیزه" خوانده می‌شود.

میان دو بخش هیچ پلی وجود ندارد و مردم به یاری کشتیها و زورقها رفت و آمد می‌کنند.

بازاریان مصر همواره راست می‌گویند و اگر فروشندگانی به مشتری دروغ گوید، کیفر می‌بینند.

برای کیفر دروغگو را بر شتری نشانده، زنگی به وی می‌سپارند، او سواره در شهر می‌گردد،

زنگ را به صدا می‌آورد و بانگ می‌زند: من خلاف گفتم، کیفر می‌بینم و ملامت می‌شوم.

در بازار آنجا فروشندگان کالا، ظرف حمل بار نیز به مشتری می‌دهند.

هر ظرفی که لازم باشد شیشه‌های، سفالین یا کاغذی.

گفته‌اند در این شهر پنجاه هزار چارپای زین شده است که هر روز به نیازمندان کرایه داده

می‌شود؛ هر که خواهد می‌تواند با پرداخت مبلغی اندک چارپایی کرایه کرده، به مقصد خویش

رسد _____ د.

ساکنان شهر، در روزگاری که من آنجا بودم، بسیار توانگر می‌نمودند....

آسایش و امنیت به گونهای بود که پارچهفروشان، گوهریان و صرافان مغازههایشان را نمی‌بستند و تنها پوششی بر کالاهای خویش می‌افکندند.

شهر قاهره پنج دروازه دارد: باب النصر، باب الفتوح، باب القنطره، باب الزویله و باب الخلیج. این شهر همچنین برج و دیوار نداشته، به جای آن از ساختمانهای بلند بهره می‌برد. ساختمانهای شهر چنان بلند است که از باروها محکمتر و نفوذ ناپذیرتر می‌نماید. علاوه بر آسایش همگانی و فراوانی کالاهای گوناگون، شیوه فرمانروایی، مردم‌داری و دادگری سلطان نیز بر دانشور فرزانه قبادیان اثری ژرف نهاد.

به گواهی نوشتههای او خلیفه فاطمی، بر خلاف دیگر پادشاهان، نه ستمگری خودکامه بلکه پدری مهربان برای همه مردم به شمار می‌آمد. «... و همه از سلطان ایمنانند.»

که هیچ کس از عوانان و غمازان نمی‌ترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کسی ظلم نکند و به مال کسی هرگز طمع نکند... و آن آسایش و امن که آنجا دیدم هیچجا ندیدم... از شام تا قیروان که من رسیدم در تمامی شهرها و روستاها هر مسجد که بود همه را اخراجات بر وکیل سلطان بود، از روغن چراغ و حصیر و بوریو و زیلو و مشاهرات و مواجبات قیمان و فراشان و مؤذنان و غیبره... و یک سال والی شام نوشته بود که "زیت اندک است."

اگر فرمان باشد، مسجد را زیت حار بدهیم" و آن روغن ترب و شلغم باشد.

در جواب گفتند "تو فرمانبری، نه وزیری.

چیزی که به خانه خدا تعلق داشته باشد در آنجا تغییر و تبدیل جایز نیست." ناصر در بهشت

قاهره روزگاری بس شیرین پشت سرمی نهاد و ارزشهای جاوید آن دیار خورشیدی را در دفتر

خاطره‌هایش به رشته نگارش می‌کشید، تا همه تیره روزان خفته در بستر ناآگاهی و ستم به

یاری عبارت‌ها با رازهای سرزمین آفتاب آشنا شوند.

هر چند ثبت همه رویدادهای آن روزهای فراموش ناشدنی از توان تماشاگر شگفتزده خراسانی

برون می‌نمود، ولی آن نیکبخت فرزانه دست همت از آستین بر آورده، در حد امکان دفتر

خاطره‌هایش را با یاد رخدادهای سبز مصر آذین بسته است.

ناگفته پیداست که ناصر در گزینش و نگارش این حادثه‌ها هدفی خاص می‌جست.

او از داوری نابخردان کژاندیش درباره یادداشت‌هایش بی‌مناک بود.

بنابراین از انبوه حوادث آن روزگار رویدادهایی ویژه را پیوست نگاشته‌هایش ساخت تا

آیندگان دریابند که نوشته‌هایش نه از سر دوستی و شیفتگی بلکه بر اساس روشن بینی و

خردمندی بوده است.

شاعر گرانیاه قبادیان در راستای دست یابی بدین هدف پرده از وقایعی شنیدنی برداشته، چنین

نگاشته است: و آنجا شخصی ترسا دیدم که از متمولان مصر بود، چنانکه گفتند کشتیها و مال و

ملک او را قیاس _____ توان کرد.

غرض آنکه یک سال آب نیل و فائز کرد و غله گران شد.

وزیر سلطان این ترسا را بخواند و گفت: "سال نیکو نیست و بر دل سلطان جهت رعایا بار

است.

تو چند غله توانی بدهی، خواه به بها خواه به قرض؟ ترسا گفت: "به سعادت سلطان و وزیر

من چندان غله مهیا دارم که شش سال نان مصر بدهم" و در این وقت لا محاله چندان خلق

در مصر بود که آنچه در نیشابور بود خمس ایشان به جهد بود.

و هر که مقادیر داند معلوم او باشد که کسی را چند مال باید، تا غله او این مقدار باشد.

و چه ایمن رعیتی و عادل سلطانی بود که در ایام ایشان چنین حالها باشد و چندین مالها، که

نه سلطان بر کسی ظلم و جور کند و نه رعیت چیزی پنهان و پوشیده دارد.

و آنجا کاروانسرای دینم که دارالوزیر می گفتند.

و در آنجا قصب فروشند و دیگر هیچ و در اشکوب زیر خیاطان نشینند و در بالای رفائان.

از تیمبان پرسیدم که "اجره این تیم چند است؟" گفت: "هر سال بیست هزار دینار مغربی بود

... و گفتند که در این شهر بزرگتر از این و به مقدار این دو بیست خان باشد ...

مردی یهودی بود، جوهری، که سلطان را نزدیک بود و او را مال بسیار بود و همه اعتماد

جوهر خریدن او داشتند.

روزی لشکریان دست بر این یهودی برداشتند و او را بکشیدند.

چون این کار کردند از قهر سلطان بترسیدند و بیست هزار سوار برنشستند و به میدان آمدند.

و لشکر به صحرا بیرون شد و خلق شهر از آن بترسیدند و آن لشکر تا نیمه روز در میدان

ایستاده بودند.

خدمتی از سرای بیرون آمد بر در سرای ایستاد و گفت: "سلطان میگوید که به طاعت هستید

یا نه؟" ایشان به یکبار آواز دادند که "بندگانیم و طاعت دار، اما گناه کردهایم.

"خادم گفت: "سلطان میفرماید که باز گردید.

"در حال بازگشت

و آن جهت بود مقتدر را ابوسید گفتندی.

پسری داشت و برادری.

گفتند که مال او را خدای تعالی داد که چند است.

و گفتند بر بام سرای سیصد تگار نقرهگین بنهاده است و در هر یک درختی کشته، چنان است

که باغی، و همه درختها متمر و حامل.

برادر او کاغذی نوشته به خدمت سلطان فرستاد که "دویست هزار دینار مغربی خزانه را

خدمت کنم در سراسر این وقت.

"از آنکه میترسد.

پیش از جشن و مراسم ویژه آن، در کنار نهر بارگاهی شکوهمند از ابریشم زربفت و آراسته به گوهرهای پر ارز برپا می‌دارند به گونه‌ای که صد سوار می‌توانند در سایه آن بایستند.

اندکی پیشتر از این سایبان مجلل، خیمهای زیبا و بزرگ از نوعی حریر منقش رومی برافراشته می‌سازند، که در هر ساعتی از روز به رنگی درمی‌آید.

سه روز قبل از مراسم، در اصطبلهای سلطنتی شیپور و طبل می‌زنند تا اسبها با صداهای رایج جشن الف_____ت گیرند_____د.

در روز جشن ده هزار اسب با زین زرین، گردنبندها و سر افسار جواهر نشان، نمد زینهای

ابریشمین، که نام سلطان بر حاشیهایش نگاشته شده، زره بر سر افکنده و خود بر کوهه زین

نهاده و سلاحهای آماده بر پای می‌ایستند تا در کنار شترها و استران آراسته به کجاوهها و هود

جهای سراسر مروارید و گوهر شاهد حضور فرمانروای فاطمی باشند.

در آن روز باشکوه ده هزار مرد استخدام می‌شوند تا اسبان آماده را پیشاپیش حرکت دهند.

در پی اسبها شتران و پس از آنها استران کشیده می‌شوند.

آنگاه در میان مهمه لشگریان، آوای مکرر طبلها و شیپورها، فرمانروا با پیراهنی از حریر سپید،

سوار بر استری ساده و بی زیور در حالی که تازیانههای گرانبها به دست گرفته از سرای سلطانی

بیرون می‌آید_____د.

پیشاپیش وی سیصد مرد دیلم با جامههای زربفت، پیاده راه می‌سپزند.

در سمت راست و چپ پادشاه، خدمتگزاران آتشدان در دست پیش می‌روند و عنبر و عود می‌سوزانند.

رسم این گروهها چنان است که هرگاه سلطان به مردم رسد، وی را سجده کرده، صلوات می‌فراستند.

پادشاه همواره دورتر از گروه سپاهیان حرکت می‌کند و پیرامون او هیچ کس جز سایهبان سواره راه نمی‌رود.

سایهبان ویژه سلطان با دستاری زرین و جواهرنشان و جامهای گرانبها و چتری سراسر گوهر بر اسب می‌نشیند و فرمانروا را از گزش مستقیم پرتو خورشید مصون می‌دارد.

در پی خلیفه فاطمی، وزیر همراه قاضی القضاة و انبوه دولتمردان و دانشوران راه می‌سپرد. البته امیری با چنین ویژگی هرگز از سرایی چون دیگر مردمان بهره نمی‌گرفت.

مسافر روشنبن خراسان برون از تنگ نظریها و نابیناییهای ویژه پیروان سادهانندیش اسماعیلیه کاخ سلطنت را چنین به تصویر می‌کشد: قصر سلطان میان شهر قاهره جای دارد.

پیرامونش همه گشاده است و هیچ ساختمانی بدان نمی‌پیوندد. مهندسان مساحت آن را به اندازه مساحت میافارقین می‌دانند ... هر شب هزار مرد، پانصد

سوار و پانصد پیاده از کاخ نگاهبانانی می‌کنند. این پاسبانان از نماز شام تا بامداد پیرامون قصر گردش کرده، شیپور و طبل می‌زنند.

گفته‌اند در قصر دوازده هزار خدمتگزار وجود دارد.

شمار زنان و کنیزکان را کس نمی‌داند، ولی نقل شده که سی هزار انسان در آنجا زندگی

می‌کنند.

این کاخ مجموعهای از دوازده ساختمان مجلل بوده، جز درهای زیرزمینی، به وسیله ده دروازه

باجه‌ان خارج از تباط برق‌رار می‌سازد ...

در زیرزمین این مجموعه حفاظت شده دری است که کاخ را به قصری در بیرون شهر پیوند

می‌دهد.

گذرگاه زیرزمینی سقفی استوار و نفوذناپذیر دارد.

... و آشپزخانه در بیرون قصر است.

پنج‌گانه همواره در آنجا آماده انجام فرمانند.

از جایگاه زندگی فرمانروا تا آشپزخانه راهی زیرزمینی ساخته‌اند.

ناگفته پیداست که خوش بینی ناصر نسبت به آسایش بسیار سلطان و زیورهای فزون از شمار

دربار ریشه در گرایشهای مذهبی آن اندیشمند وارسته نداشت، بلکه بیشتر از خردگرایی ویژه

وی سرچشمه می‌گرفت.

در روزگاری که عباسیان بی‌خبر از دردها و نیازهای پابرهنگان ستمهای بی‌شمار بر مردم روا

داشته، در سایه سر نیزه‌های خویش شب نشینی‌های نامشروع برپا می‌کردند، ناصر بهره‌گیری

از زیورها، آسایش و نشستهای مشروع را از حقوق انکار ناپذیر فرمانروایان دین باور، دادگر و دلسوز بـــه شـــمار میـــآورد.

بنابراین هرجا پرده از زندگی سراسر آسایش و زیور دربار برداشته، نگاهی کوتاه به دادگری و رفتار پدرگونه سلطان نیـــز افکنـــده است.

برای مثال در داستان بازگشایی خلیج پس از برشماری دستهای گوناگون ارتشیان چنین نگاشته است: و این همه لشکر، روزیخوار سلطان بودند و هر یک رابه قدر مرتبه، مرسوم و مشاهرمعین بود، که هرگز براتی به یک دینار بر هیچ عامل و رعیت ننوشتندی ...

چنانکه هیچ علمدار و رعیت را از تقاضای لشکری رنجی نرسیدی و گروهی ملکزادگان و پادشاهزادگان اطراف عالم بودند که آنجا رفته بودند و ایشان را از حساب لشکری و سپاهی نشمردندی؛ از مغرب و یمن و روم و صقلاب و نوبه و حبشه بودند و ابنای خسرو دهلی و مادر ایشان به آنجا رفته بودند و فرزندان شاهان گرجی و ملکزادگان دیلمیان و پسران خاقان

ترکستان و دیگر طبقات و اصناف مردم، چون فضلا و ادبا و شعرا و فقها، بسیار آنجا حاضر بودند، و همه را ارزاق معین بود ...

و پس از شرح آشپزخانه و شرابخانه ویژه دربار، که هر روز چهارده شتروار برف بدان راه مییافت، چنان نگاشته که این امکانات به وسیله مردم نیازمند نیز مورد بهره برداری قرار می گرفت: ... و از آنجا (شرابخانه و آشپزخانه دربار) بیشتر امرا و خواص را رتبهها بودی.

و اگر مردم شهر جهت رنجوران طلبیدن، هم بدادندی.
و همچنین هر مشروب و ادویه که کسی را در شهر بایستی از حرم بخواستندی، بدادندی.
و همچنین روغنهای دیگر چون روغن بلسان و غیره، چندان که این اشیای مذکور خواستندی
منعی و عذری نبودی.

سفر سبز

ان دك ان دك م اه ذى قع ده ۴۳۹ ه

ق نذيد ك ش

آن سال در حج از خشکسالی بی داد می کرد.

فرمانروای دلسوز فاطمی جارچیان را فرمان داد تا در همه گذرگاهها و بازارها بانگ زنند که حجاز در تنگدستی و

خشکسالی فرو رفته، مردم آن سامان با مرگ و گرسنگی همنشین شدهاند و در چنین شرایطی سفر حج شایسته

نیست.

شیفتگان حریم آسمانی مسجدالحرام ناگزیر از مراسم حج چشمناصر همراه نمایندگان دربار سمت حجاز روان شد

تا به رسم دیرین جامه نئوین کعبه را بدان سرزمین پاک رسانند.

فرستادگان دربار فاطمی سرانجام پس از سفری که ۲۶ روز به درازا کشید در بیست و ششم ذی قعدة به مدینه گام

نهادند، با توفقی دو روزه راه مکه پیش گرفتند و هشت روز بعد، یعنی یکشنبه ششم ذی‌حجه، بدان دیار آسمانی راه یافتند.

به نوشته ناصر، آن سال هیچ مشتاقی به مکه نیامده بود. مکیان گروه گروه از منطقه می‌گریختند و مسجدالحرام در غربتی شگفت روزگار می‌گذراند. نمایندگان دربار مصر پس از انجام مراسم به قاهره بازگشتند.

یک روز با شکوه

فرمانروای فاطمی هر سال دوبار مجلسی پرشکوه و سرشار از زر و زیور می‌آراست و شهروندان را به مهمانی فرا می‌خواند. در این نشست همگانی بزرگان نزدیک شاه و در سرای ویژه او جای می‌گرفتند و دیگر مردم نیز در سراهایی آراسته گرد می‌آمدند. ناصر، که اندیشه، آشنایی فزونی با رهبر دین‌اوران مصر در سر می‌پروراند، به یکی از دوستانش که سمت دبیری سلطان داشت، گفت: من بارگاه پادشاهان بسیار دیده‌ام، اینک در پی آنم که محفل "امیرالمؤمنین" را نیز زیارت کنم. دبیر فاطمیان خواسته ناصر با پردهدار سلطنت باز گفت و توانست مؤمن پاکدل قبادیان را در

مراسم و ویژه دربارش _____ رکت ده_____د.

دانشور خردگرای مرو داستان جشن ویژه فطر را چنین باز گو کرده‌است: سلخ رمضان سنه

اربعین و اربعمء (۴۴۰) که مجلس آراسته بودند تا دیگر روز عید بود سلطان از آنجا به نماز

آید و بنده خواننده _____ دن بنش_____یند.

(دیبر سر سلطان) _____ را آنجا _____ا بر_____رد.

چون از در سرای به درون شدم عمارتها صفهها و ایوانها دیدم که اگر وصف آن کنم کتاب به

تطوی _____ ل انجام_____د.

دوازده قصر در هم ساخته همه مربعات که در هر یک که می‌رفتم از یکدیگر نیکوتر بود و هر

یک به مقدار صد ارش در صد ارش و یکی از این جمله چیزی بود، شصت اندر شصت ارش،

و تختی به تمامت عرض خانه نهاده به علو چهار گز از سه جهت، آن تخت همه از زر بود،

شکارگاه و میدان و غیره بر آن تصویر کرده و کتابتی به خط پاکیزه بر آنجا نوشته و همه فرش

و طرح که در این حرم بود، همه آن بود که دیبای رومی و بوقلمون به اندازه هر موضوعی

بافته بودند و دارافزینی مشبک از زر بر کناره‌های آن نهاده، که صفت آن نتوان کرد.

و از پس تخت که با جانب دیوار است، درجات نفرگین ساخته، و آن تخت خود گفتند: پنجاه

هزار من شکر راتبه آن روز باشد که سلطان خوان نهاد.

آرایش خوان را درختی دیدم، چون درخت ترنج، و همه شاخ و برگ و بار آن از شکر ساخته،

و اندر او هزار صورت و تمثال ساخته، همه از شکر.
ناصر با حضور در این محفل به فاطمیان نزدیکتر شد و نزد آنها جایگاهی ویژه یافت؛ به
گونه‌ای که گاه در برخی از شهرها وی را به سخنرانی و ارشاد فرامی‌خواندند.
دادگری بی‌مانند، مهربانی پدران و شکوه بسیار خلیفه چنان ناصر را شیفته ساخت که لب به
ستایش مستنصر بالله گشاد و چنین سرود: از برج فلک پیکر مستنصر بالله خلق بدین کشور
مستنصر بالله موسم شاهان جهان جمله دیدی اینک بگذر بر در مستنصر بالله آن راکه همی
چاکر پرویز نشایست امروز بین چاکر مستنصر بالله آن را که عتیق و ... از راه بیردندی راه برد
رهبر مستنصر بالله افکنده بینند عفریت زمانهدر گردن خود چنبر مستنصر بالله مردم زدنی صد
صلوات متواتر بر گوهر و بر جوهر مستنصر بالله

اندوه کعبه

اندرک اندرک ذی‌حجه ه ۴۴۰ ه

ق نزدیک شد

سایه هراسناک خشکسالی هنوز بر پیکر شبه جزیره عربستان سنگینی می‌کرد.

حدود ۳۵۰۰۰ تن از پناهندگان حجازی همچنان در مصر به سر می‌بردند.

فرمانروای فاطمی دیگر بار جارچیان را فرمان داد تا مردم را از وضعیت ناگوار شبه جزیره آگاه

ساخته، از سفر بدان ساکنان از دارند.

ابراهیمیان، که در اشتیاق بزرگترین همایش توحیدی سر از پای نمی‌شناختند، دیگر بار به

دوری از سرای پروردگار تن داده، در خانه‌هایشان ماندگار شدند.

ولی ناصر همراه قاضی عبدالله، داور منطقه شام، رهسپار حجاز شد تا جامه نوین کعبه و

مقبره‌ی ویژه سالاران و بزرگان آن سرزمین بدیشان رسانند.

قاضی عبدالله و همراهان در هشتم ذی حجه به حریم مقدس مسجدالحرام گام نهادند.

ناصر، ضمن به جای آوردن مراسم حج، گواه‌اندوه‌بارترین رویدادهای زندگی‌اش بود.

یکی از این رخدادها نبرد بزرگ حاجیان مغربی با گروهی از ساکنان شبه جزیره به شمار

می‌آمد.

در آن سال کاروانی گران از مغرب به حجاز گام نهاد و چون مراسم حج پایان یافت راه

سرزمین خرد پایش گرفت.

در دروازه مدینه گروهی از اعراب خواستار دستمزد نگهبانی شدند، این خواسته واکنش منفی

مغربیان را در پی داشت و به سبب پافشاری اعراب نبردی سخت درگرفت؛ نبردی که سرانجام

به مرگ غمگینانه بیش از دو هزار تن مغربی و سوگواری خانواده‌هایشان انجامید.

این حادثه روان بیدار اندیشمند مرو را در اندوهی جانکاه فروبرد، بویژه آنکه پیشتر خبر

برخورد نادرست گروهی از ساکنان مدینه با خراسانیان خاطرش را بسیار آزرده بود؛ خبر

ناگواری که اشارهای کوتاه بدان میتواند ما را با شرایط دشوار آن روزگار آشنا سازد: گروهی

از مردم خراسان از راه شام و مصر با کشتی سمت مدینه راه افتاده، در ششمین روز ذی حجه

به شهر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) گام نهادند.

آنها، که امید رسیدن به مراسم حج را از دست داده بودند، چنان اعلام داشتند که هرکس آنان

را در فرصت اندک باقیمانده به مراسم رساند چهل دینار از هر حاجی خراسانی دریافت

خواهد داشت.

اعراب، که در پی دینار بودند، خراسانیان را به مراسم رساندند؛ ولی دریغ که کردار آنان برون

از معیارهای انسانی بود.

زرجویان مدینه هر یک از خراسانیان را بر شتری تندرو بستند و شتابان سمت مکه حرکت

دادند.

در این سفر دو تن از مشتاقان کعبه جان باختند و چهل تن دیگر چون مردگان، در حالی که

توان گفتار و حرکت از دست داده بودند، به مقصد رسیدند.

آنها بعدها در گفتگو با ناصر پرده از راز مرگ همسفرانشان برداشتند و گفتند: در راه بسیار

خواهش کردیم و اعراب را گفتیم که، زرها حلالتان باد ما را باز کنید و بگذارید که توان از

کف دادیم.

آنها سخن ما را ناشنیده گرفتند و همچنان راندند.

اندکی پس از پایان مراسم حج، ناصر همراه امیر مدینه، که عازم مصر بود، به کشتی در نشست و دیگری بـ _____ راه قـ _____ اهره پـ _____ یش گرفتـ _____ .

بخش چهارموداع با پردیس

سمت جزیره متروک

حدود یکسال از واپسین سفر حج اندیشمند خراسان می‌گذشت. زندگی بسیار در سایه ابو تمیم، مَعَدِّ بن علی، المستنصر بالله از وی رادمردی گرانبمایه و دوستدار خانـ _____ دان پیـ _____ امبر سـ _____ اخته بـ _____ ود.

او در سالهای زندگی در مصر به وسیله دانشوری، که هرگز نامش را در شعرهایش ننگاشته، به اهل بیت (علیه السلام) گروید؛ با پشت سر نهادن مراتب گوناگون به رتبه حجت دست یافت و پس از نماز عید قربان قاهره در چهاردهم ذی‌حجه ۴۴۱ هـ _____ ق ، با عنوان "حجت جزیره خراسان" رهسپار ایرانشد.

نیکمرد اسوان

دانشور پاکرای قبادیان برای بازگشت نخست بر کشتی نشست و از راه "صعیدالاعلی" روانه "اسـ _____ یوط" شـ _____ د.

آنگاه "اخمیم" و "قوص" را پشت سر نهاد و سرانجام به "اسوان" رسید.
او در هر یک از شهرهای یاد شده اندکی توقف کرد، ویژگیهای جغرافیایی، اقتصادی و صنعتی آنها را از نظر گذرانید و به دفتر خاطره‌هایش سپرد.
ولی توقف در اسوان از دیگر آبادیه‌ها فزونت‌تر بود.
پس از این شهر بیابانی بزرگ فراروی ناصر و همراهانش قرار داشت.
ناصر بیست و یک روز به انتظار نشست تا حاجیان باز گردند و او بتواند همراه شتران کرایهای
_____ "عی" ذاب رود.

توقف چند روزه در اسوان برای مسافران خراسانی بسیار سودمند بود؛ بویژه آنکه ناصر با
پارسایی به نام ابو عبدالله محمد بن فلیح آشنا شد و همراه او از مراکز دیدنی شهر دیدار کرد.
ابو عبدالله ناصر را دانشوری آگاه و اندیشمندی آزاده یافت، بنابراین وی را گرمی داشت و
ضمن نگاشتن نامه‌های از دوست عیذابی‌اش خواست که نیازهای ناصر برآورده سازد.
شاعر قبادیان نامه برگرفت، ابو عبدالله را بدرود گفت و در پنجم ربیع‌الاول ۴۴۲ هـ
ق س_____ مت عی_____ ذاب روان شد.
راه عی_____ ذاب بس_____ یار دش_____ وار می‌نم_____ ود.
پس از نخستین استراحتگاه، که در هشت فرسنگی اسوان جای داشت، پنج روز جز بیابان هیچ
چی_____ ز مش_____ اهده نمی‌ش_____ د.

آنها این راه دشوار را پشت سر گذاشته، سرانجام در بیستم ربیعالاول، پس از پیمودن مسیری دویست فرسنگی، به عیذاب گام نهادند.

عیذاب بندری کوچک به شمار می‌آمد؛ مسافران مرو بر آن بودند تا از این آبادی بر کشتی نشسته، روانه حجاز شوند؛ ولی دریغ که باد جنوب نمی‌وزید و آنان ناگزیر به امید وزیدن باد موافق در عیذاب ماندگار شدند.

توقف ناصر در بندر کوچک کرانه دریای سرخ به درازا کشید و آذوقه‌اش کاستی پذیرفت. عیذابیان با مسافران مرو مهربانی کردند و ناصر را به سخرنانی فرا خواندند.

ناصر با سخرنانیهای گوناگون در ارشاد آنها تلاش فراوان کرد؛ ولی هرگز داستان کمبود توشه و آذوقه با آنها آنان در میان نهد.

او برای رهایی از رنج گرسنگی نزد دوستی که ابو عبدالله به وی نامه نگاشته بود، شتافت. دوست محمد بن فلج مقدم ناصر را گرامی داشته، گفت: ابو عبدالله نزد من ثروت فراوان به امانت

نهاده، هر چه نیاز داری بگو و گواهی کن تا بهای آن به حساب وی نویسم. اینک شاعر آزاده قبادیان می‌توانست بی هیچ مانعی همه نیازهایش را بر آورده سازد و در سایه

جوانمردی محمد بن فلج به ثروتی انبوه دست یابد؛ ولی هرگز چنین نکرد. او تنها صد مرد دریا یافت.

مرد عیذابی آردها به ناصر سپرد و گواهی آن روانه اسوان ساخت.

مدتی بعد، چون دیگر بار اندیشمند مرو را دید، نامهای به وی داده، گفت: من گواهی دریافت
صد من آرد شما را به اسوان فرستادم.

دوستم محمدبنفلیح این نامه را در پاسخ آن نگاهشسته است.

ناصر نامه را گشود و دیگر بار از جوانمردی ابوعبدالله در شگفتی فرو رفت.

دوست پارسای اسوانی در بخشی از نامه چنین نوشته بود:... صد من آرد چیست؟ هر چه او

(ناصر) خواست از ثروت من به وی واگذار و اگر داراییام به پایان رسید، از اموال خویش

نیازش را برآورده ساز؛ من باز پرداخت آن را به عهده می‌گیرم.

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب صلوات الله علیها فرموده است که، **الْمُؤْمِنُ لَا يَكُونُ مُحْتَشِمًا وَلَا**

مُغْتَنَمًا

توقف و انتظار بباد موافق سه ماه به درازا کشید.

سرانجام آسمان با ناصر یار شد، باد جنوب وزیدن گرفت و مسافران مرو با پیمودن پهنای

دریای سرخ به بندر "جده" گام نهادند.

در حریم دوست

رسم چنان بود که هریک از مسافران، هنگام گذر از دروازه جده، مالیات پردازد.

ناصر نزد فرماندار جده رفت و با وی گفتگوی بسیار کرد.

فرماندار تاج المعالی بن ابی الفتوح، با مشاهده دانش فراوان مسافر مرو، وی و همراهانش را از پرداخت مالیات معاف داشت و در نامه‌های به امیر مکه چنین نگاشت: «این مرد دانشمند است از وی چیزی نشاید بستن.» کاروان کوچک ناصری، پس از درنگی کوتاه، جده را ترک گفت و در یکشنبه، واپسین روز جمادی الثانی، به مکه رسید.

مسجد الحرام در این تاریخ از انبوه زائرانی که به شوق عمره بدان دیار آسمانی شتافته بودند، آکنده می‌نمود.

اندیشمند مرو، که اینک بیش از هر زمان دیگر خود را شیفته سرزمین وحی می‌یافت، در خاستگاه واپسین پیامدار هدایت ماندگار شد تا دیگر بار هنگام مراسم حج فرارسد.

ناگفته پیداست که آن دانشور گرانمایه همه فرصت رجب تا ذی حجه ۴۴۲ هـ ق را در مکه به سرانجام رسانید.

او در این مدت به مدینه شتافت و برای آخرین بار مزار رهبر بزرگش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را زیارت کرد.

به گواهی برخی از پژوهشگران او، که از بی توجهی همگانی به حقیقت دین و ناآگاهی فزاینده مردم به جان آمده بود، در کنار حرم پاک پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین سرود: این چه خلق و چه جهان است ای کریمکز تو کس را می‌بینم شرم و بیمراست کردند این خران سوگند توپر کنی زیشان کنون بی‌شک جحیموان بهشت با فراخی آسمانیست آن از

بهر اینها ای رحیمزانه زینها خود تهی ماند بهشتور به تنگی هست همچون چشم میمیر شب
بی طاعتی فتنه است خلقکس نمی جوید ز صبح دین نسیمکس نمی خرد رحیق و سلسیلروی
زی غسلین نهادند و حمیماز در مهلت نی اند اینها ولیکتو خدایا هم کریمی هم حلیمای رحیم
از توست قوت بر حذر مر مرا از مکر شیطان رجیممن نگویم تو قدیم و محدثی کافریده توست
محدث یا قدیمزاده و زاینده چون گوید کی استهر دو بنده توست زاینده و عقیمدر حریم خانه
پیغمبرتر مرا از توست در دو جهان نعیمتو سزایی گربرداری بنده را اندرین بی رنج و پر نعمت
حریم مر مرا غربت ز بهر دین توست دین سوی منبسعظیماست ای عظیممن غریبی در غریبی بی
گمانمرد افتد بی رفیق و بی ندیمدر غریبی نان دستاسین و دوغبه که در دوزخ ز قوم و خون و
ریمهر که را محنت نه جاویدی بود محنت او محنتی باشد سلیمگر نباشد اسب، خر بس
مرکبمور نباشد حلّه درپوشم گلیمدام دیو است آنکه نک بر پای و سرمر تو را دستار گشت و
کفش دیممن ز بهر دین شدم چون زر زرد تو ز دین ماندی چو سیم از بهر سیماز دروغ توست
جانم در آزیغوز جفای توست ریشم پرستیمچند جویی آنچه ندهندت همی چیز ناموجود کی
جوید حکیمدر مقام بی بقا ماندن مجوی تا نمائی در عذاب ایدون مقیمدر ره عمری شتابان روز
و شبای برادر گر درستی یا سقیممی روی هموار و گویی ایدر ممر می گیری که این ماهی است
شیمچشم داری ماه را تا نو شود تا بیابی از سپنجی سیم نیممرگ را می جویی و آگه نه ای من
چنین نادان ندیدم ای کریمسال سی خفتی کنون بیدار شوگر نخفتی خواب اصحاب رقیمبر

تنت وام است جانت گرچه دیرباز باید داد وام ای بد غریمجور بر بیوه و یتیم خود مکنای
ستمگر بر تن بیوه و یتیمان مقام اندیش کانجا همسرند با رعیت هم امیر و هم زعیماز که دادت

حجت این پند تماماز امام خلق عالم بو تمیم^(۱)

صیادان ثریا

اندیشمند وارسته مرو درمکه مراسم حج به جای آورد، مسجدالحرام و خانه کعبه را وداع گفت
و در آدینه نوزدهم ذیحجه ۴۴۲ هـ

ق، برابر با نخستین روز خرداد، سوار بر شتری کرایهای روانه «لحسا» شد.
او در مسیر «لحسا» نخست به طائف، در دوازده فرسنگی مکه، رسید.
باروی مستحکم، هوای سرد کوهستانی، بازار کوچک، آب روان، درختان بسیار انار و انجیر،
آرامگاه عبدالله بن عباس و مسجد بزرگی که فرمانروایان عباسی بر کنار آن بنیاد کرده بودند از
ویژگیهای این شهرک سه شمار می‌آمد.

ناصر آبادی یاد شده را پشت سر نهاد و راه «فلج» پیش گرفت.
مسیر طائف تا فلج را شاید بتوان در شمار دشوارترین بخشهای سفر دانشور خراسان جای داد.
هر چند مشاهده ویرانه‌های که بادیه نشینان آن را سرای لیلی می‌خواندند، هنرور بزرگ مرو را
در احساسی شاعرانه فرو برد، ولی در پی آن منطقه «ثریا»، بی هیچ قانون و فرمانروا، وی را

با خشونت ویژه وحشیان بیابان نشین آشنا ساخت؛ خشونتی که از این جایگاه تا نزدیکی فلج

استمرار یافت و بر کاروان کوچک ناصری تأثیری آشکار نهاد.

جهانگرد مرو در بخشی از یادداشتهای خویش از آن خشونت چنین یاد کرده است: ... به

ناحیتی رسیدیم کوه آن را "ثریا" می گفتند.

آنجا خرماستان بسیار بود و زراعت می کردند با آب چاه و دولا؛ و در آن ناحیه می گفتند

که هیچ حاکم و سلطان نباشد و هر جا رئیس و مهتری باشد به سر خود.

و مردمی دزد و خونی، همه روز با یکدیگر جنگ و خصومت کنند...

از آنجا بگذشتیم، حصاری بود که آن را جزع می گفتند...

خانه آن شخص که شتر از او گرفته بودیم در این جزع بود.

پانزده روز آنجا بماندم.

خفیر نبود که ما را بگذرانند.

عرب آن موضع... هر که را که بی خفیر یابند بگیرند و برهنه کنند.

پس، از هر قومی خفیری باشد تا از آن حد بتوان گذشت.

اتفاقاً سرور آن اعراب که در راه ما بودند و ایشان را بنی سواد می گفتند به جزع آمد و ما او را

خفیر گرفتیم... با او برفتیم قومی روی به ما نهادند، پنداشتند صیدی یافتند چه ایشان هر

بیگانهای را که بیند صید خوانند چون رئیس ایشان با ما بود، چیزی نگفتند.

و اگر نه آن مرد بودی، ما را هلاک کردندی.

فی الجمله در میانشان یک چندی بماندیم، که خفیر نبود که ما را بگذراند و از آنجا خفیری دو

بگرفتیم، هر یک به ده دینار، تا ما را به میان قومی دیگر برد.

قومی عرب بودند... که در عمر خویش بجز شیر شتر چیزی نخورده بودند... و ایشان خود

گمان می بردند که همه عالم چنان باشند.

من از قومی به قومی نقل و تحویل می کردم و همه جا مخاطره و بیم بود...

به جایی رسیدیم... آن را "سربا" می گفتند... و از آنجا بگذشتیم، چون همراهان ما سوسماری

می دیدند، می کشیدند و می خوردند.

و هر جا عرب بود شیر شتر می دوشیدند.

من نه سوسمار توانستم خورد نه شیر شتر.

و در راه هر جا درختی بود که باری داشت مقداری که دانه ماشی باشد، از آن چند دانه

حاصل می کردم و بدان قناعت می نمودم و بعد از مشقت بسیار و چیزها که دیدیم و رنجها که

کشیدیم، به فلج رسیدیم، بیست و سه صفر.

از مکه تا آنجا صد و هشتاد فرسنگ بود.

تنگنای فلج

البته فلج و وضعیتی برتر از بیابانهای پیرامونش نداشت.

ناصر مردم آن سامان را با عبارت "مرد مکانی دزد، مفسد و جاهل که مدام میانشان خصومت

و عداوت بود" وصف کرده است.

مردمی که با همه درویشی، پیوسته در جنگ و خونریزی به سر می بردند.

اندیشمند خراسان، به انتظار چارپا و راهنمایی که او را تا لحسا همراهی کند، چهار ماه در

میان تبهارانی که خود را از «اصحاب الرّس» می شمردند و هرگز بی سپر و شمشیر به نماز

نمی ایستادند، زندگی کرد.

در این مدت هیچ ثروتی جز دو سبد کتاب با ناصر نبود؛ ولی دریغ که مردم آن دیار کتاب

نمی خریدند تا اندکی خرما به مسافران مرو رسد و رنج گرسنگی شان کاستی پذیرد.

تنهایی و گرسنگی اندک اندک کاروان کوچک خراسانیان را سمت نومییدی پیش می برد.

نه راه بازگشت بود نه پیشرفت.

در چهار سوی این آبادی نفرین شده، تا دویست فرسنگ، جز بیابانهای خشک و هراسناک

چیزی بجز چشم نمی خورد.

روزی ناصر نومیید از یافتن دانه های خرما به یاری شنگرف و لاجورد اندکی که همراه داشت بر

دیوار مسجد آبادی، شعری نگاشته، پیرامونش را با نقش شاخ و برگ آذین بست.

تا خانه خداوند و نامه کردارش هر دو به نقشی نیک آراسته شوند.

مردم فلج، با مشاهده هنر مسافر غریب، گفتند: اگر همه مسجد را چنین بیارایی، صد من خرما
پاداش خـ _____ واهی گرفـ _____ت.

بدین ترتیب دانشور مرو مسجد فلجیان را با نقشهای زیبا آذین بست؛ از مردمی که برای پانصد
من خرما جنگی خونین به پای داشته، ده کشته داده بودند صد من خرما بدست آورد و به
بیاری آن روزهای سخت بیابان را پشت سر گذاشت.
سرانجام کاروانی از لحسا به فلج آمد، ناصر شتری، که سه دینار بیش نمی‌ارزید، به سی دینار
کرایه کرد تا از دشواریهای فلج رهایی یابد.

البته جهانگرد تهیدست با شتربان پیمان بست که سی دینار را در بصره و پس از توانگری
پیردازد.

شهر دادگران

کاروان کوچک ناصری، چهار روز پس از ترک فلج، به شهری رسید که بارویی بزرگ و کهنه
داشت، از بازار و مسجد آدینهای نیک بهره می‌برد، علویان بر آن دیار فرمان می‌راندند و
مردمش زیـ _____دی بـ _____ه شـ _____مار می‌آمدنـ _____د.

درنگی کوتاه در این آبادی، که "یمامه" خوانده می‌شد، خستگی از پیکر کاروانیان زدود و
بدین ترتیب آنها با آمادگی فزونتر راه لحسا پیش گرفتند.

لحسا در چهل فرسنگی یمامه جای داشت؛ شهری بزرگ با چهار باروی پیاپی و مستحکم، بیست هزار سپاهی کار آزموده، فرمانروایانی دادگر و مردمی خفته بر بستر آسایش.

آنچه جهانگرد هنرور قبادیان درباره این شهر نگاشته است می‌تواند پاسخی روشن به نگاهی بر خهای برخی از منتقدان وی شمرده شود.

پژوهشگرانی که ستایشهای ناصر از مصر را نه بازگویی واقعیتها بلکه بازتاب سر فرود آوردن وی در برابر کیش فاطمیان دانستند.

سفرنامه اندیشمند بزرگ خراسان نشان می‌دهد که نگارنده هرگز به پیرایه تنگ نظری آلوده نشد و از حقیقت چشم‌پوشید.

او لحسا را، با همه کفر و بی‌دینی مردمش، چنین ستوده‌است: گفتند: فرمانروای آن شهر مردی شریف بود که مردم را از مسلمانی باز داشته، به پیروی از خویش خوانده‌بود.

او ابوسعد نعام داشت. اینک چون از مذهب ساکنان شهر پرسند، پاسخ گویند که بوسعیدی هستیم.

آنها تکالیف الهی را انجام نمی‌دهند ولی بر پیامبری حضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) اعتراف دارند.

ابوسعد هنگام مرگ به لحسا نشینان وعده بازگشت داده، فرزندانش را چنین سفارش کرد: چون بازگردم، شما مرا نخواهید شناخت.

می‌دهند و گندم مردم را برای گران آرد می‌کنند.

مردم سلطانها را سادات و وزیران را شائره نامند.

چون سلطان بر تخت می‌نشیند، فروتنی می‌کند و پاسخ مردم به نیکی می‌دهد.

ساکنان لحسا هرگز شراب نمی‌نوشند.

در آنجا مسجد آدینه نیست، مردم نماز نمی‌گزارند.

ولعی ممانع نماز مؤمنان نمی‌شوند.

هرچند گوشت همه حیوانات چون گربه، سگ، الاغ، گوسپند و گاو به فروش می‌رسد، ولی

فروشنندگان همواره سر حیوان را کنار گوشتش قرار می‌دهند تا مشتری در یابد که چه

می‌خورد.

جهانگرد اندیشمند قبادیان از لحسا به بصره رفت و سرانجام در بیستم شعبان ۴۴۳ هـ

ق، در حالی که از کثیفی و فراوانی مویها چون دیوانگان می‌نمود، بدان شهر گام نهاد.

اختر زنده پوش

پس از سه ماه دوری از پاکیزگی، شستشوی بدن نخستین اقدام ضروری مسافران مروی شمرده می‌شد.

ناصر، که لنگی کهنه پوشیده، پلاسی پاره بر پشت بسته بود، خورجین کتابهایش را به چند درهم فروخت تا همراه

برادرش به گرمابه رود و شوخ از پیکر خسته فرو ریزد؛ ولی دریغ که نتوانست.

گرمابه‌بان با مشاهده چهره، مویها و تن پوشهای شگفت و کهنه آنان، چنان پنداشت که با دیوانگان روبه‌روست بنابراین آنها را برون راند و گفت: بروید که مردم را از گرمابه می‌گریزانید.

مسافران، شرمگین و ناخشنود، به کوچه بازگشتند؛ ولی گویا کوچه‌های بصره نیز از صدای گام‌هایشان آزرده می‌شد؛ کودکانی که در کوچه‌ها بازی می‌کردند آنها را دیوانه پنداشته، در پی آنان دویدند و با سنگها و بانگهای روان‌خراش به آزارشان پرداختند.

ناصر دیگر بار در بن بست‌ی دشوار بنام افتخار داده بود. از یک سو خستگی راه و تنگدستی و از سوی دیگر ۳۰ دینار بستانکاری شتربان وی را بیش از پیش اندوهگین می‌ساخت؛ ولی هرگز نومید نبود.

در چنین روزهای ناگواری مردی پارسی، که شعر و ادب را ارج می‌نهاد، با اندیشمند و شاعر ژولیده خراسان آشنا شد.

هر چند این جوانمرد از ثروت مادی بی بهره بود ولی با توانگری چون ابوالفتح علی بن احمد، وزیر دانش دوست و ادب پرور فرمانروای اهواز، آشنائی داشت.

علی بن احمد آن روزها در بصره به استراحت پرداخته بود. مرد پارسی شرح دانشش، هنر و ادب ناصر نزدیگر باز گفت.

وزیر مردی را با اسبی نزد مسافر قبادیانی فرستاده، چنین پیام داد: چنانکه هستی برترین و نزدیک من آی. اندیشمند مرو، برای حضور در جمع بزرگان آمادگی نداشت، ناگزیر نامه‌های نگاشت و از رفتن به سرای وزیر

پوزش خواست.

ابوالفتح علی بناحمد، بی درنگ سی دینار نزد مسافران خراسانی گسیل داشت.

آنها پلیدیهای سفر از پیکر زدودند، جامههای نیک خریدند و در محفل وزیر حضور یافتند.

وزیر از دیدار ناصر بسیار خشنود شد، فرمان داد سی دینار بدهکاریاش به شتریان را پرداخت کنند و از برادران

مروی خواست تا هر گاه که خواهند در سرای وی آرمیده، رنج سفر از پیکر بیرون سازند.

ما همانیم

ناصر، در خانه ابوالفتح، با فرزند بزرگ آن وزیر فروتن و دین باور آشنا شده، وی را جوانی

شاعر، دیبهر، خردمند و پرهیزگار یافت.

او از نخستین روز شعبان تا نیمه رمضان در سرای سپید دستان بین النهرین به سر برد.

در این مدت افزون بر زیارت یازده جایگاهی که به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نسبت داده

می شد، دیگر بار به گرمابه های که از آن رانده شده بود، سرکشید.

او و برادرش در حالی که جامههایی نیک پوشیده بودند، بدان جایگاه گام نهادند.

گرمابه بان و همه حاضران در رخت کن به پا خواسته، آنان را احترام بسیار کردند.

چون به شستشوی پیکر پرداختند، کارگران ویژه نزدشان دویده، آنان را یاری دادند.

پس از پاکیزگی تن، هنگامی که دیگر بار به رخت کن بازگشتند، با احترام فراوان روبه‌رو شدند.

حاضران همگی به پا ایستاده ماندند تا دو نیکبخت خراسانی جامه پوشیده، راه خروج پیش گرفتند.

چون مسافران نیک جامه به آستانه در گام نهادند، گرمابه‌بان، بدین گمان که مردان مروی عربی نمی‌دانند، زیر لب به یکی از یارانش چنین گفت: اینها همان جوانانند که چندی پیش از گرمابه بیرونشان رانان را زدیم.

ناصر روی به وی کرده به تازی گفت: راست می‌گویی، ما همانیم که پلاسه‌های پاره بر پشت بستیم.

گرمابه بان، که هرگز انتظار عربی دانستن مسافران نداشت، شرمنده شد و پوزش بسیار خواست.

کاروان کوچک خراسانیان سرانجام در نیمه شوال ۴۴۳ هـ ق از بصره برون آمده، به "أبَّله"، شهرکی در ساحل یکی از شاخه‌های فرعی دجله و فرات، رفت.

آنها از آنجا به شق عثمان، که در جنوب نهر اَبَّله جای داشت، گام نهاده، به انتظار نشستند تا اسباب سفر فراهم آید؛ اسبابی که در هفدهم شوال آماده شد.

مهروبان

اندیشمند بزرگ مرو روز هفدهم شوال بر کشتی بزرگی که "بوصی" نام داشت، نشست و در

میان دعای انبوه مردمی که به بدرقه عزیزانشان شتافته بودند، سمت مهروبان روان شد.

کشتی در مسیر مهروباتر ساحل آبادان اندکی درنگ کرد، گروهی از مسافران حصیر و

خوراکی خریدند، "بوصی" دیگر بار راه خویش پیش گرفت و سرانجام در مهروبان لنگر

افکند.

مهروبان بندری بزرگ با بازارهای انباشته از کالا، مسجد آدینه نیک و کاروانسراهای بسیار

مسجد تحکم و آبسردخانه بود.

ناصر در مسجد آدینه منبری کهن یافت که نام "یعقوب لیث" بر آن به چشم می‌خورد.

هرچند مسافران مرو اندیشه ماندن در مهروبان نداشتند، ولی درگیری فرزندان فرمانروای پارس

و نالامنی راهها آنها را ناگزیر به ماندن ساخت.

توقف در این بندر هرگز برای اندیشمند و ارسته قبادیان خوشایند نبود.

او، رنجیده از نالامنی راهها، پیوسته به گریز از مهروبان می‌اندیشید.

بنابراین چون آوازه بزرگمرد نامور "ارجان" محمد بن عبد الملک شنید، شتابان نامهای بدان

شهر گسیل داشت و از وی خواست که اسباب رهایی‌اش را فراهم آورد.

محمد بن عبد الملک آرزوی ناصر برآورد و سی مرد مسلح فرستاد تا دانشور بلخ را به ارجان
رسد. _____ انند.

بدین ترتیب شاعر خراسانی در میان سی رزمنده راه خاور پیش گرفت و سالم به شهر شیخ
محمد بن عبد الملک رسید.

از ارجان تا سپاهان

ناصر در ارجان، که شهری بزرگ با حدود بیست هزار تن مرد و باغستانهای نارنج، ترنج،

خرما و زیتون بود، با استقبال شیخ محمد بن عبد الملک روبهرو شد.

مکانهای دیدنی شهر را مورد بازدید قرار داد و با دانشوران مذهبهای گوناگون، بویژه امام

ابوسعید بصری پیشوای مکتب اعتزال، گفتگو و بحث فراوان کرد.

او تا پایان ذی حجه در آن سامان ماندگار شد و همزمان با آغاز نخستین روز محرم ۴۴۴ هـ

ق راه سپاهان پیش گرفت. _____ ت.

مسافران خراسانی در مسیر سپاهان از لوردغان، که در چهل فرسنگی ارجان بود، گذشته، به

لنج _____ ان رسد. _____ یدند.

ناصر بر دروازه شهر نام سلطان طغرل بیک دید و دریافت که دیگر بار به قلمرو سلجوقیان گام

نهاده است. _____ ت.

آنگاه هفت فرسنگ راه پیمود تا سرانجام کنگره‌های باروی اصفهان آشکار شد.
شاعر آزاد اندیش قبادیان در هشتم صفر ۴۴۴ هـ

ق به سپاهان، که شهر باروهای استوار، کوچهها و خیابانهای پاکیزه، کاروانسراهای فراوان،
بازارهای پر رونق، ساختمانهای بلند و زیبا، هوای دلپذیر، آب گوارا و مسجد آدینه بزرگ و
نیوک ب_____، پدیده‌های نه_____اد.

کاروانی که ناصر با آن آمده بود ۱۳۰۰ خروار کالای بازرگانی همراه داشت.
همه بارها و چهار پایان بارکش به آرامی و آسایش، بی آنکه از نظر مکان، علوفه و فروش
کالاهایش کلی پدید آید، در شهر فرود آمدند.

این حجم کالا و چهارپا، با فرود و فروشی چنین آسان، جهانگرد مرو را در شگفتی فرو برد و
این شگفتی هنگامی فزونی یافت که در کوپراز - یکی از کوچههای شهر - پنجاه کاروانسرای
بزرگ با حجره‌هایی سرشار از بازرگانان دید و در بازار گوهریان دوست صراف نشسته پشت
پیشخوان ک_____ار مشاهدۀ ک_____رد.

مجموعه زیباییهای این شهر بزرگ ناصر را بر آن داشت تا در یادداشت‌هایش چنین بنگارد: "من
در همه زمین پارسی گویان شهری نیکوتر و جامعتر و آبادتر از اصفهان ندیدم."
آزاد مرد مرو بیست روز در آبادترین شهر پارسی زبانان توقف کرد و سرانجام در ۲۸ صفر
رهسپار طبس شد.

دیوار ارزشها

کاروان دانشور پاکرای قبادیان در مسیر طبس نخست به آبادی ناین، در سی فرسنگی سپاهان،

رسید.

آنگاه کویر سرشار از ریگهای روان را پشت سر گذاشت و در نهم ربیعالاول به طبس؛ که با

اصفهان ۱۱۰ فرسنگ فاصله داشت، گام نهاد.

طبس در آن روزگار شهر نخلستانها، قناعت، ایمان و دادگری بود.

شاعر جهانگرد این شهر را به سبب امنیت و آسایش مردم و پایداری ارزشهای الهی چنین

ستوده است: ... و در آن وقت امیر آن شهر گیلکی بن محمد بود و به شمشیر گرفته بود.

و عظیم ایمن و آسوده بودند مردم آنجا؛ چنانکه به شب در سراپها بستندی و ستور در کویها

باشد با آنکه شهرا را دیوار نباشد.

و هیچ زن را زهره آن نباشد که با مرد بیگانه سخن گوید و اگر گفتی هر دو را بکشتندی.

و همچنین دزد و خونی نبود از پاس و عدل او.

و از آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل و عمل، به چهار موضع دیدم: یکی به ناحیت

دشت در ایام لشکرخان، دوم به دیلمستان در زمان امیر امیران جستان بن ابراهیم؛ سیوم در ایام

مستنصر بالله امیر المؤمنین [به مصر]؛ چهارم به طبس در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد.

و چندانکه بگشتم به ایمنی این چهار موضع ندیدم و نشنیدم.

امیر پاکدل طبس ابوالحسن گیلکی بن محمد مقدم ناصر را گرامی داشت و او را به جایگاه

فرمانروایی خراسان ویش فراخواند.

چهارانگرد بلخ هفتده روز در آن شهر میهمان بود.

هنگام رفتن، امیر شاعر قبادیان را هدیه‌های درخور بخشید، از او پوزش خواست و رکابداری

همراهش روانه کرد که وی را تا زوزن همراهی کند.

کاریز کیخسرو

از طبرستان پس تا زوزون هفتاد و دو فرسنگ بود.

مرویان آزاده، در مسیر زوزن، نخست "رفه" در دوازده فرسنگی طبس را پشت سر نهادند و

در دوازدهم ربیع الاخر به تون، شهر کاریزها و کارگاههای زیلو بافی، رسیدند.

از رقه تا تون بیست و دو فرسنگ بود.

در بیرون آبادی تون هنگامی که کاروان کوچک ناصری سمت قاین راه می‌پیمود، سخن از

قناتها و کاریزهای منطقه پیش آمد رکابدار گیلکی به شاعر اندیشمند قبادیان گفت: روزگاری از

تون به گناباد می‌رفتیم، ناگهان دزدانی چند آشکار شده، بر ما چیرگی یافتند.

چند تن از بیم دزدان خود را در چاه افکندند.

آن روز گذشت، دزدان بردنیها بردند و ما غارتزده به مقصد رسیدیم.
یکی از در چاه افتادگان بخت برگشته پدری مهربان داشت.
او نشان چاه پرسید، مردی را مزد فراوان داد تا به چاه رود و فرزندش را نجات بخشد.
مرد در چاه فـ راه فـ رو شـ شد.
پدر سوخته دل و همراهانش هرچه ریسمان بود به چاه فرستادند، ولی مرد به پایاب نمی رسید.
مردم بسیار بر کناره چاه حضور یافتند، هفتصد گز رسن فرو فرستادند تا مرد در بن چاه جای
گرفته، پیکر بیجان جوان نگون بخت به ریسمان بست و او را بیرون آورد.
چون مرد از چاه برون آمد، گفت: "در این کاریز آبی فراوان روان است.
" آن کاریز چهار فرسنگ می رود و به فرمان کیخسرو ساخته شده است.
ناصر و همراهانش، پس از پیمودن هیجده فرسنگ، سرانجام در بیست و سوم ربیع الاخر به
قاین گام نهادند.

وادی سرگردانی

قاین شهری بزرگ در شرق طبرستان به شمار می آمد.
جهانگرد مروی در این منطقه از ناآرامی زوزن و سرکشی فرماندارش آگاهی یافت و ناگزیر در
آنجا مانا دگار شد.

در این مدت با دانشوری که ابو منصور محمد بن دوست نام داشت، گفتگوی فراوان کرد.

روزی ابو منصور، ضمن سخنان فراوان درباره هستی، به ناصر چنین گفت: "بسیار تحیر در این

خورده _____ نام".

اندیشمند بزرگ قبادیان، که سالهای دراز پژوهشهایش در هستی جز شگفتی روز افزون

دستاوردی نداشت، به دوست قاینی گفت: چه کسی به حقیقت هستی اندیشید و در دریای

تحیر فرو نرفت؟ چون اقامت جهانگرد شهره قبادیان در قاین به درازا کشید، رکابدار امیر

گیلکی را به طبرستان بازگرداند و خود راه شمال شرقی پیش گرفت.

ناصر در دوم جمادی الاخر به سرخس رسید و از آنجا رهسپار پاریاب شد.

او در مسیر خویش در دوازدهم جمادی الاخر به مروالروود گام نهاد، دو روز در آن سامان

توقف کرد و سرانجام در نوزدهم همان ماه، پس از پیمودن ۳۶ فرسنگ، به پاریاب رسید.

در آن روزگار ابو سلیمان داود بن میکائیل جغری بیک در شبورغان اقامت داشت و در اندیشه

س_____ فر_____ ه_____ رو ب_____ ود.

ناصر، که راه شبورغان فاریاب را ایمن نمیدید، راه سمنگان پیش گرفت و از آن مسیر رهسپار

بلخ شد.

شنبه شادگاری

چون جهانگرد آزاد اندیش قبادیان به "کاروانسرای سه دره" رسید، از مسافران چنان شنید که
خواجه ابوالفتح، عبدالجلیل، برادر گرانقدرش در شمار نزدیکان ابونصر، وزیر خراسان، جای
گرفته است.

ورود به جایگاهی که برادر و خاندانش را می‌شناختند، ناصر را بسیار خوشنود و شادمان
ساخت.

او اینک خود را در چند قدمی دیدار آشنایان دیرین احساس می‌کرد.
بنابراین از کاروانسرا بیرون شتافت و تندتر از همیشه در راه بلخ جای گرفت.

در دستگرد کاروان بزرگی که سمت شبورغان راه می‌سپرد، توجه جهانگرد بلخی را به خویش
جلب کرد.

ابوسعید، برادر کوچکتر و همسفر شکیبای ناصر، از کاروانیان پرسید: کاروانی چنین از آن
کیست؟ پاسـخ دادند: وزیر خراسان، ابونصر.

ابوسعید دیگر بار پرسید: شما ابوالفتح عبدالجلیل را می‌شناسید؟ کاروانیان گفتند: یکی از
خدمتگزارانش است.

در این لحظه مردی پیش دویده، پرسید: از کجا می‌آید؟ ناصر و برادرش گفتند: از حج.
مرد گفت: خواجه من ابوالفتح عبدالجلیل را دو برادر بود که سمت حج روانه شدند، ولی

سالهاست بازنگشته‌اند.

او پیوسته در اشتیاق آنان به سر می‌برد و از همه حاجیان نشانشان باز می‌جوید؛ ولی دریغ که هیچ کس از سرنوشت آنها آگاه نیست.

ابوسعید گفت: ما نامه ناصر آورده‌ایم، چون خواجه تو رسد، به وی خواهیم داد.

پس از لحظه‌ای جهانگرد قبادیانی آماده ادامه مسیر شد.

خدمتگزار گفت: اینک سرورم می‌رسد، اگر شما را نیابد، دلتنگ می‌شود.

چنانچه نامه ناصر به من دهید، شادمان خواهد شد.

ابو سعید پاسخ داد: نامه ناصر می‌جویی یا خود ناصر را؟ این ناصر است که می‌بینی.

مرد از این سخن چنان در شادمانی فرورفت که برای لحظه‌ای خود و وظیفه‌اش را از یاد برد.

آنگاه کاروان ابونصر راه خویش پیش گرفت و جهانگرد قبادیان سمت بلخ ادامه مسیر داد.

از سوی دیگر، خواجه ابو الفتح همراه ابونصر وزیر، از راهی دیگر، به دیدار امیر خراسان

می‌رفت.

چون خبر بازگشت برادرانش به او رسید بازگشته، بر پلی که جموکیان نامیده می‌شد نشست تا

با آنها دیدار کند.

سرانجام ناصر و ابوسعید در شبهای فراموش ناشدنی بدان پل رسیدند و برادران شادمان

یکدیگر را درآغوش کشیدند.

جهانگرد اندیشمند خراسان داستان این دیدار را چنین بازگفته است.

... و برادرم، خواجه ابوالفتح، به راه دشت به دستگرد آمد و در خدمت وزیر به سوی امیر

خراسان می‌رفت.

چون احوال ما بشنید، از دستگرد بازگشت و بر سر پل جموکیان بنشست، تا آنکه ما برسیدیم.

و آن روز شنبه بیست و ششم ماه جمادی الاخر سنه اربع و اربعین و اربعمائه (۴۴۴) بود.

و بعد از آنکه هیچ امید نداشتیم و به دفعات در وقایع مهلکه افتاده بودیم و از جان نا امید

گشته، به هم دیگر رسیدیم.

و به دیدار یکدیگر شاد شدیم و خدای سبحانه و تعالی را بدان شکرها گزاردیم.

آنهمان روز به بلخ گام نهادند.

ناصر در پایان سفر هفت ساله اش چنین سرود: رنج و عنای جهان اگر چه دراز است با بد و نیک

بی‌گمان به سر آید چرخ، مسافر ز بهر ماست شب و روز هر چه یکی رفت بر اثر دگر آید ما

سفر برگزشتنی گذرانیمتا سفر ناگذشتنی به در آید بخش پنجم حجت مستنصری

حرفهای نازه

هر چند دوستان قدیمی در روزهای نخست مقدم دیر سابق دربار سلجوقیان را گرامی داشتند،

ولی شادی و برخورد نیک آنان دیری نپایید.

اندک اندک همه دریافتند که ناصر پنجاه ساله با دیر شهره خراسان تفاوت بسیار دارد.

سخنانش از کنایهها و اندرزها سرشار می‌نمود و شعرهایش مردم را به گزیدن روشی نوین در اندیشه و کردار فرا می‌خواند: ای خواننده کتاب زند و پا زندین خواندن زند تا کی و چنددل پر ز فضول و زند بر لبز دشت چنین نوشت در زنداز فعل منافقی و بی باکو ز قول حکیمی و خردمند در فعل به فضل شو بیفزای وز قول رو اندکی بر او رندپندم چه دهی نخست خود رامحکم کمری ز پند در بند چون خود نکنی چنانکه گویی پند تو بود دروغ و ترفند پند از حکما پذیر ازیرا حکمت پدر است و پند فرزندی مرد حکیم در جهان نیست خوشتر به مزه ز قند جز پندکاری که ز من پسندت ناید با من مکن آنچه آنچنان و مپسند جز راست مگوی گاه و بیگاهتا حاجت نایدت به سوگندگند است دروغ از او حذر کتا پاک شود دهانت از گنداز نام بد ار همی بترسی با یار بد از بنه میوند آن گوی مرا که دوست داری گر خلق تو را همان بگویند زیرا که به تیرماه جو خوردهر کو به بهار جو پراکنداز خنده یار خویش بندیش آنگاه به یار خویش برخند بر فعل چو زهر نیست پازهر جز قول چو نوش پخته با قند در کار چو گشت با تو مشکل عاجز مشو و مباش خرسنداز مرد خرد پیرس ازیرا جز تو به جهان خردوران هندتدبیر بکن مباش عاجز سر خیره مپیچ بر قزاگندبنگر که خدای چون به تدبیری آلت چرخ را پی افکند با پند چو در شعر حجت‌منگر به کتاب زند و پازند بندیش که بر چسان به حکمتاین خوب قصیده را بیاکند شعرهای سراسر اندرز ناصر خوشگذرانان روزگار جوانی را، که به امید تکرار شب نشینی‌های گذشته پیرامونش گرد آمده بودند، پراکنده ساخت و دانشوران و پیران بلخ را با وی

پیوند _____ د داد.

آنها چنان می‌پنداشتند که سفر حجاز دبیر دانشگر دربار سلجوقی را دیگرگون ساخته، به راهی

که آنان نیک می‌شمردند هدایت کرده است.

و لی دریغ که این پیوند نیز ناستوار و شکننده بود و با سرودن شعرهای دیگر به سردی

گرایید؛ شعرهایی که پرده از باورهای تازه اندیشمند قبادیان برداشته، وی را پیرو خاندان پاک

آخرین پیامدار وحی شناساند: بهار دل دوستار علی همیشه پر است از نگار علی دلم زونگار است

و علم اسپرمچنین واجب آید بهار علی بچنهنگلای شیعت و خستهکندل ناصبی را به خار

علی از امت سزای بزرگی و فخر کسی نیست جز دوستار علی ازیرا کز ابلیس ایمن شداستدل

شیعت اندر حصار علی علی از تبار رسول است و نیستمگر شیعت حق تبار علی به صد سال

اگر مدح گوید کسی نگوید یکی از هزار علی به مردی و علم و به زهد و سخا بنام بدین هر

چهار علی ازیرا که پشتم ز منت به شکرگران است در زیر بار علی شعار و دثارم ز دین است و

علمهین بد شعار و دثار علی تو ای ناصبی خامش ایرا که تونه ای آگه از پود و تار علی محل

علی گر بدانی همی بیندیشی از کار و بار علی به بی‌دانشی هر خسی را همی چرا آری اندر

شمار علی علی شیر نر بود لیکن نبودمگر حر بگه مرغزار علی نبودی در این سهمگین مرغزارمگر

عمرو و عتر شکار علی بلی اژدها بود در چنگ شیربه دست علی ذوالفقار علی سه لشگر شکن

بود با ذوالفقاریمین علی با یسار علی سران را سرافکند در زیر پای سر تیغ جوشن گذار

علی نبود از همه خلق جز جبرئیل به حرب چنین نیز همدار علی به روز هزاهزیکی کوه بودشکیبا
دل بردبار علی چو روباه شد شیر جنگی چو دیدقوی خنجر شیرخوار علی همی رشک برد از زن
خویش مردگه حمله مردوار علی گر از غارت دیو پرسی همی ره فخر یابد به غار علی به غار
علی در نشد کس مگر به دستوری کاردار علی به علماست غار علی سنگ نیستنشاید به سنگ
افتخار علی نبینی به غار اندرون یکسر هسرا و ضیاع و عقار علی نبارد مگر ز ابر تاویل قطر بر
اشجار و بر کشتزار علی نبود اختیار علی زرو سیمکه دین بود و علم اختیار علی شریعت کجا
یافت نصرت مگر ز بازوی خنجر گزار علی ز کفار مکه نبود ایچ کسبه دل ناشده سوگوار
علی سر از خس برون کرد نارست هیچکس اندر همه روزگار علی همیشه ز هر عیب پاکیزه
بود زبان و دو دست و ازار علی گزین و بهین زنان جهان کجا بود جز در کنار علی حسین و
حسن یادگار رسول نبودند جز یادگار علی بیامد به حرب جمل عایشهبر ابلیس زی کارزار
علی بریده شد ابلیس را دست و پای چو بانگ آمد از گیر و دار علی از آتش نیابند زنهار کسچو
نایند در زینهار علی که افکند نام از بزرگان حربمگر خنجر نامدار علی به بدر و احد نه به خیبر
نمودمگر جسد تن حـرب کـار
بزرگمرد قبادیان در این موقعیت خردمندان را به بردباری در شنیدن گفتار نیک و نرمیدن از حق
فرا خواند: ما امت مصطفی و شیعت آلیمخلق خداوند کبریای جلالیمنیست جز اولاد مصطفی
سپس او پیشرو ما و بر مثال نالیما ماتمتنها میکنسوی ایزد دشتو محالا استو ما نه مرد محالیمگر گُرمی

پیش بوده‌اند به صد سالما پس ایشان به دین نه‌ایم به سالی‌م‌اسر آل است خلق را و سپس
یارگر پس یاری برو که ما پس آلی‌م‌امت را چون ز آل می‌بیرد یارجز به تو یا رب زیاربد به که
نالیم‌ای بخرد تو مرم چون رمه از مامرخ نه‌ای چون رمی
و مانه‌شگالیم‌عیب‌جز این‌نیستمان‌که‌مانه‌چو‌ایشان‌بد کنش‌و‌عشو‌ه‌خیز و زشت مقالیم‌پیش تو ز هرم به
دست جهل و ضلالت‌در قدح دین به حکمت آب زلالیم‌گاه سخن بر بیان سوار فصیحیم‌گاه
محال سفر پیاده و لالیم‌خیره شدم اندر این زمان که به حیل‌تیر سر منبر شدند این‌که رجالیم‌بل نه
رجالند که رحال جبالند گنگ بگوید که نه رحال رجالیم‌روی سخن را ز بهر حجت علمی‌پیش
حکیمان نقطه نقطه خالیم‌رز عیاریم زی حکیم سخندان‌گر چه به سوی سفیه سفله سفالیم‌بی غم
و انده به زهد و علم و به فضلی‌منی چو تو باندوه ماه و جاه و جلالیم‌فخر به بسیاری ای عدو ز
چه دارید برگ درختید و ما لطیف چو نالیم‌ور بشمارید چون ستاره چه باک است‌پیش شما چو
شمس گاه زوالیم‌ساحرمان گفته‌اید و شاید لیکن‌ساحر اهل خرد ز سحر حلالیم‌معدن خار است
کوه و معدن گوهر‌پیش حکیم و فقیه کوه مثالیم‌حجت دینیم سوی اهل خراسان‌خار و خس
چشم کور اهل ضلالیم‌از سخن دین به بوستان شریعت‌برگ و بر علم را بدیع نه‌ایم‌شهره نه‌ایم
رسته بر لب کوثر آب ز کوثر خوریم چون که نبالیم‌هر چند اندرز‌های حکیم بلخ گرانمایه و پر
ارج بود، ولی دریغ که نادانان خراسان دل بدان نمی‌سپردند و به پیروی از رهبران خویش
گفتگو با اندیش‌مند بزرگ قبادیان را حرام می‌ش‌مردند.

ناصر، که بنیاد باورهایش بر دانش و برهانهای متین استوار بود، به یاری شعر و نثر راه ارشاد و روشنگری پیش گرفت و چین سرود: از کین بت پرستان در هند و چین و ماچینپر درد گشت
جانت رخ زرد و روی پر چینباید همیت ناگه یک تاختن برایشانتازان سگانبه شمشیر ازدل
برون کنی کینهرشب ز درد کینه تا روز بر نیایدخشک است پشت کامت تراست روی
بالینفرین کنی بر ایشان و زدل اگر کسی نیزنفرین کند بگویی از صدق دل که آمینواگه نه ای
که نفرین برجان خویش کردی ای وای تو که کردی بر جان خویش نفرینتگر بتی تراشد وان
راهمی پرستدزونیست رنج کس رانی زان خدای سنگیننه چون بتی گزیدی کز رنج و شر آن
بتبر کنده گشت و کشته یکرویه آل یاسینآن کز بت تو آمد بر عترت پیمبراز تیغ حیدر آمد بر
اهل بدر و صفینلعت کنم بر آن بت کز فاطمه فدک رابستد به قهر تا شد رنجور و خوار و
غمگینلعت کنم بر آن بت کز امت محمداو بود جاهلان را اول بت نخستینلعت کنم بر آن بت
کو کرد و شیعت او حلق حسین تشنه از خون خضاب و رنگینپیش تواند حاضر اهل جفا و
لعتلعت چرافرستی خیره به چین و ماچینآن به که زیر نفرین باشد همیشه جاهلمردار گنده بهتر
پوشیده گشته سرگینگویی مکنش لعنت دیوانهام که خیرهشگر نهم طبر زد در موضع تبرزینگر
عاقلی چو کردی مجروح پشت دشمنمرهم منه بدو نیز هرگز مگر به زوبینهرگز از این عجیتر
نشود کس حدیثی بشنو حدیث و بنشان خشم و ز پای بنشینباغ نکو پیار است از بهر خلق
یزدانفردوس گوی خواهی، خواهیش نام کن دینپرمیوه دار باشند درهای او حکیمانندیوار او ز

حکمت وز ذوالفقار پرچینوانگه چهار تن را در باغ خویش نشانوند در نگارستان یکسر همه
دهاقیتتقویم صورت ما کردند باغبانانبر خوان اگر ندانی آغاز سوره والتینخوکی ز در درآمد در
پوست میش پنهانگریخته ز شیران مانده ذلیل و مسکیتتا باغبان در او بود از حد خویش
نگذشتبر کوهها چریدی بر رسم خویش و آیینچون باغبان برون شد آورد خوی خوکانبرکنند
بیخ نرگس بشکست شاخ نسرينجغد و کلاغ بنشانند آنجا که بود طوطی بخار و خشک پراکنند
آنجا که بد ریاحینچون خارو خس قوی شد ره کرد خوک ملعوندر باغ و زو برآمدقومی همه
ملاعیندر بوستان دنیا تا خوک زاد زان پستلخ است و شور و گنده، خوشبوی و چرب و
شیریننگر به چشم عبرت تا خلق را ببینی برسان جمع مستان افتاده در مجانینان سیم می نماید از
زیز در ترازوین زهد می فروشد در آستینش تیناز علم پاک جانش وز زهد دل ولیکنبر

رونبشت

نیرنگ اهریمن

رهبران اجتماعی بلخ اندک اندک دریافتند که تنها بازداشتن مردم از گفتگو با دانشور خردگرای شهر سودمند نیست.
وجود شاعری توانا و اندیشمندی گرانمایه با اندیشههای نوین و سخنان نغز در میان مردم می توانست در دراز مدت
پایه های آسایش فرمانروایان ستم پیشه را مورد تهدید قرار دهد؛ پس تدبیری تازه اندیشیدند و با پخش گزارشهای
نادرست و تهمت های ناروا به نابودی شخصیت گرانقدر ناصر پرداختند.

زمانی وی را کژآیین خوانده، چنان گفتند که فرزند خسرو از دانشی پرارز بهره می برد ولی دینی درست ندارد، کاش هیچ دانش نداشت ولی در مسیر حق گام می نهاد و نیک فرجام می شد: مرا گویند بد دین است و فاضل بهتر آن بودی که دینش پاک بودی و نبودی فضل چندان نبیند چشم ناقص طاعت پر نور فاضل را که چشمش را بخت از دیدن او خار نقصان نبود خفاش و نتواند که بیند روی من نادانزمن پنهان شود زیرا منم خورشید رخشانسناصر در پاسخ به این توطئه جدید به شعر پناه برد، با سخنان نغز پرده از آیین خود برداشت و خود را پیرو واپسین پیامدار وحی حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) خوتند: گزینم قرآن است و دین محمد همین بود ازیرا گزین محمد یقینم که گر هردوان را بورزمیقینم شود چون یقین محمد محمد کلید بهشت و دلیل نعیمحصار حصین چیست دین محمد محمد رسول خدای است زی ماهمین بود نقش نگین محمد مکین است دین و قرآن در دل ماهمین بود در دل مکین محمد به فضل خدای است نامیدم که باشم یکی امت کمترین محمد به دریای دین اندرون ای برادر قرآن است در ثمین محمد دینی و گنجی بود هر شهی راقراست گنج و دین محمد بر این گنج گوهر یکی نیک بنگر کرا بینی امروز امین محمد چو گنج و دینت به فرزند ماندی به فرزند ماند آن و این محمد نبینی که امت همی گوهر دین یابد مگر کز بنین محمد محمد بدان داد گنج و دینش که او بود در خور قرین محمد قرین محمد که بود آنکه جفتش نبود مگر حور عین محمد از این حور عین و قرین گشت پیدا حسین و حسن شین و سین محمد حسین و حسن را شناسم حقیقت به دو جهان گل یاسمین محمد چنین یاسمین و گل اندر دو عالم کجاست جز بر زمین محمد نیارم گزیدن همی بر کسی را بر این هردوان نازنین محمد نیارم گزیدن کسی را بر ایشان که شرم آیدم از جبین محمد قرآن بود و شمشیر پاکیزه حیدر دو بنیاد دین متین محمد که استاد با ذوالفقار مجرد به هر حربگه بر یمین

محمدچو تیغ علی داد یاری قرآنعلی بود بی شک معین محمدچوهارون موسی علی بود در دینهم انباز و هم

همنشین محمدبه محشر بوسند هارون و موسی ردای علی و آستین محمدعزین بود دین محمد ولیکنعلی بود شیر

عزین محمدبفرمود جستن به چین علم دین رامحمد شدم من به چین محمدشنیدم ز میراثدار محمدسخنهای چون

انگبین محمددلدم دید میری که بنمود زاوئله حیدر دل پیش بین محمدز فرزند زهرا وحیدر گرفتممن این سیرت

راستین محمدازآن شهرهفرزندکو را رسیدهاستبه قدر بلند برین محمدنبودی از این پیش بهر من از وی ساگر بود

آنها بروشنی دریافتند که در پیشگیری از رشد اندیشههای حکیم بلخ هرگز پیروز نبودهاند

بنابراین به تهدید روی آورده، دانشور قبادیانی را از آینده تاریک چنین گفتار و کرداری بیم

دادند

ولی ناصر که دلی سرشار از ایمان داشت، از تهدیدها نهراسید و به تبیین باورهای خویش

پرداخت: پشتم قوی به فضل خدای است و طاعتشتا در رسم مگر به رسول و شفاعتشپیش

خدای نیست شفیعم مگر رسولدارم شفیع پیش رسول آل و عترتشبا آل او روم سوی او نیست

هیچ باکبرگیرم از منافق و ناکس شناختشدین خدای ملک رسول است و خلق پاکامروز بندگان

رسولند و رعیتشگر سوی آل مرد شود مال او چرازی آل او نشد ز پیمبر شریعتشپیمبر است

پیشرو خلق یکسره‌کز قاف تا به قاف رسیده است دعوتشال پیمبر است تو را پیشرو کنوناز آل
او متاب و نگهدار حرمتشفرزند اوست حرمت او چون ندانی‌اشپس خیره خیر امید چه داری به
رحمتشآگاه تو نه‌ای که پیمبر که را سپردروز غدیر خمّ به منبر ولایتشآن را سپرد کایزد مر دین
و خلق رااندر کتاب خویش بدو کرد اشارتشان را که چون چراغ بدی پیش آفتاباز کافران
شجاعت پیش شجاعتشان را که همچو سنگ سر مرّه روز بدردر حرب همچو موم شد از بیم
ضربتشان را که در رکوع غنی کرد بی سؤالدرویش را به پیش پیمبر سخاوتشان را که جود نام
نهادش رسول حقامروز نیز اوست سوی خلق کنیتشان را که هر شریفی نسبت بدو کندزیرا که
از رسول خدای است نسبتشان را که کس به جای پیمبر جز او نخفتبا دشمنان صعب به هنگام
هجرتشان را که مصطفیّ چو همه عاجز آمدنددر حرب روز بدر بدو داد رایتششیر مبارزی که
سرشته است روزگاراندر دل مبارز مردان مهابتشدر حربکه پیمبر ما معجزی نداشتاز معجزات
خویش قویتر ز قوتشقسمت نشد به خلق درون دوزخ و بهشتبر کافر و مسلمان الا به قسمتشدر
بود مر مدینه علم رسول رازیرا جز او نبود سزای امانتسگر علم بایدت به در شهر علم شوتا بر
دلت بتابد نور سعادتش‌او آیت پیمبر ما بود روز حرباز ذوالفقار بود وز صمصام آیتشگنج خدای
بود رسول وز خلق اوگنج رسول خاطر او بود و فکرتشهرکو عدوی گنج رسول است
بی‌گمانجز جهل و نحس نیست نشان و علامتششیر خدای را چو مخالف شود کسی‌هرگز مکن
مگر به خری هیچ تهمت‌ششیر خدای بود علی، ناصبی خر استزیرا همیشه می‌برمد خر

برخی از پژوهشگران کتاب پرارز "زادالمسافرین" را یادگار این سالها شمرده‌اند.

ناصر در هر سرزمینی به ارشاد مردم پرداخت و پاکدلان بسیاری را با خاندان عصمت و

طه _____ اارت پیوند _____ داد.

در جریان این دربهدری، حوادث همکاب پیوسته اندیشمند بزرگ خراسان بود؛ حوادث

ناگواری که هرچند از چشم تاریخ نگاران پنهان مانده است، ولی دشواری و جانگزایی آن

هرگز از خاطر آسمان، ستارگان و دیگر گواهان هماره سرنوشت بشر زودده نخواهد شد.

داستان توقف اندک قزوین می‌تواند تصویر کوچکی از آن رخدادهای تلخ به شمار آید: چون

ناصر به قزوین گام نهاد، نزد پینه دوز شتافت و به انتظار نشست تا پای افزارش را اصلاح کند.

در این هنگام همه از هر سوی بازار برخاست و غوغایی شگفت درگرفت.

پینه دوز از جای جسته، شتابان از کارگاه بیرون شد.

اندکی بعد در حالی که تکه گوشتی بر درفش داشت، بازگشت.

ناصر پرسید: این چیست، هیاهوی مردمان از چه بود؟ مرد پاسخ داد: شخصی شعر ناصر خسرو

خوانده بود، او را پاره پاره کردند، این تکه‌های از گوشت اوست.

ناصر پای افزار رها کرده، گفت: در شهری که شعر ناصر باشد ایستادن روا نیست.

و بی _____ درنگ آنجا را _____ ترک گفت _____.

دره آسمانی

دانشور بزرگ قبادیان در گریز از یورش دشمنان به مازندران، سمنگان و نیشابور سفر کرد.

او در نیشابور به قاضی القضاة امام ابوسهل صعلوکی، که بزرگ دین باوران خراسان بود و با

وی دوستی داشت، پناه برد، ولی حمایت صعلوکی نیز سودمند واقع نشد.

روزی صعلوکی به وی گفت: «تو مرد بزرگی هستی و چنین می بینم که علمای خراسان قصد

تو می کنند»

صلاح در آن است که از این دیار سفر اختیار کنی.» با این سخن ناصر دریافت که ایمنی حتی

از قلمرو نیشابور نیز رخت بر بسته است؛ بنابراین راه بدخشان پیش گرفت، در دره امکان

اقامت گزید و برای همیشه از دسترس اهریمنان خراسانی دور شد.

ناصر در بخشی از سرودهایش بدین گریز چنین اشاره کرده است: گشتن این گنبد نیلوفری گر

نه همی خواهد گشت اسپری هیچ عجب نیست ازیرا که هستگشتن او عنصری و جوهری نیست

شگفت این که همی ناصبی سیر نخواهد شدن از کافری نیست عجب کافری از ناصبی زانکه

نباشد عجب از خرخری ناصبی ای خر سوی نار سقرچند روی بر اثر سامری در سپه سامری از

بهر چیستن تن تو جوشن پیغمبری جوشن پیغمبری اسلام توستزنده بدین جوشن و این

مغفری نماید زین جوشن و مغفر تورانیست مگر خواب و خور ایدری مغفر پیغمبری اندر

سقراى خر بدبخت چگونه برى نام مسلمانى بس کردهاى نيستى آگه که به چاه اندرى نحس
همى بارد بر تو زحلنام چه سود است تو را مشترى راهبر تو چو يکى گمره استاز تو نيابد
دگرى رهبرى چونکهنشويى سلب چرب خوشگر تو چنين سخت و سره گازرى من پس تو
سنبل تر چون چرمگر تو همى کزرف گنده چرى دين تو به تقليد پذيرفتهاى دين به تقليد بود
سرسرى لاجرم از بيم که رسوا شوى هيچ نيارى که به من بگذرى چون سوى صراف شوى با
پشيزرانده شوى و خجلى بر سرى گرت پرسد کسى از مشکلى داورى و مشغله پيش
آورى بانگ کنى کاي نسخرافضى استجهل بيوشى به زبان آورى حجت پيش آور و برهان
مراجنگ چه پيش آرى و مستکبرى من به مثل در سپه دين حقيدم ار تو به مثل عترى خيز و
بينداز به يک سو پشيزتا به دلت زر بدهم جعفرى تا تو ز دينار ندانى پشيزسوى زر جعفرى
بنگرى چند زنى طعنه باطل که تو مرتبت ياران را منکرى با تو من ار چند به يک دين درمن
زره و تو زره ديگرى فاطمى ام فاطمى تا تو بدرى ز غم اى ظاهرى گرچه مرا اصل
خراسانى استاز پس پيرى و مهى و سرى دوستى عترت و خانه رسولکرد مرا يمگى و
مازندرى مر عقلا را به خراسان منمبر سفها حجت مستنصرى ننگرد اندر سخن هر خسى هر که
بيند سخن ناصرى گر چه به يمگان شده متواريمدين بفروده است مرا برترى

سالهاى غربت

اندیشمند بزرگ خراسان در امکان دور از سرنیزه‌های سلجوقیان و فریادهای گوشخراش انبوه دشمنان خاندان پیامبر به راهنمایی مردم و نگارش کتابهای سودمند پرداخت .

در سایه تلاشهای آن بزرگمرد بسیاری از ساکنان آن دیار به اهل بیت (علیها السلام) گرویدند. علاوه بر این او هر سال نوشته‌های گوناگون به سرزمینهای مختلف گسیل داشته، بدین وسیله گمراهان را به دوستی خاندان پاک پیامبر فرا می‌خواند.

ناصر خود در این باره چنین گفته است: پیوسته شدم نسب به یمگانکز نسل قبادیان گسستمهر سال یکی کتاب دعوتبه اطراف جهان همی فرستمبرخی از کتابهای گرانسنگ چون جامع

الحکمتین، روشنایی‌نامه و رساله‌های در پاسخ ۹۱ پرسش دستاورد سالهای یمگان شمرده شده است.

سالهای یمگان با همه ایمنی و آزادی بر ناصر غریب آسان نمی‌گذشت. دوری از بستگان و آب و هوای وطن وی را به سرودن شعرهایی سراسر اندوه وامی‌داشت.

شعرهایی که بزودی نزد دشمن و دوست جایگاهی والا یافت و در شمار شاهکارهای ادبی سده پنجم هجری قرار گرفت.

در یکی از سرودهای این سالها، غربت و دوری از وطن وی را چنین به شکوه واداشته است: غریبی می چه خواهد یارب از منکهبامن روزوشب بستهاست دامنغریبی دوستی بامن گرفته استمرا از دوستی گشته است دشمنز دشمن رست هر کو جست لیکناز این دشمن

بجستن نیست رستنغریبی دشمن صعب است کز تو نخواهد جز زمین و شهر و مسکنبجز با تو

نیارامد چو رفتی کسی دشمن کجاید استاز اینفنچو با من دشمن من دوستی جست مرا زانده کهن

زین گشت نو تنسزد کین بد کنش را دوست گیرمچو بیرون زو دگر کس نیستبامنه سند

انداخت گاهم گه به مغربچین هرگز ندید ستم فلاخنالبته اندیشمند بزرگ خراسان هرگز غربت

را دشمن نام نمی ده

بلکه خود و همه غریبان را با یاد دستاوردهای هجران تسلی بخشیده، چنین می گوید: غریبی

هاون مردان علم استز مرد علم خود علم است روغناز این روغن در این هاون طلب کنکه

بیروغن چراغت نیست روشنگردد مرد مردم جز به غربتنگیرد قدر باز اندر نشیمننهال آنگه

شود در باغ بر ورکه برداریش ز آن پیشینه معدنیه شهر و برزن خود درچه یابی جز آن کان

کاندر آن شهر است و برزنبه خانه در ز نور قرص خورشیدهمان بینی که درتابد به روزناگر مر

روز را می دید خواهی سر از روزن برون بایدت کردن

رنجهای زندان

پیامدهای دوری از وطن بسیار است؛ پیامدهایی که بی تردید وسوسه بازگشت یکی از آنها

شمرده می شود.

ناصر نیز از این وسوسه تهی نبوده است: از دهر جفا پیشه زی که نالمگویم ز که کرد است نال

نالما شصت و دو سالم خصومت افتاد از شصت و دو گشت زار حال مالی نشانم ز عمر
برترشاید که بنالم ز بهر مالیک چند جمالم فزون همی شدگفتی که یکی نوشده هلالمدر
خواب ندیدی مگر خیالمان سرو سهی قدّ مشک خالمچون دید زمانه که غره گشتمبشکست به
دست جفا نهالمبر بود شب و روز رنگ و بویم بر کند مه و سال پرّ و بالمزین دیو دژاگه چو
گشتم آگهزین پس نکند صید با حتیالمگه یاد دهد آن زمان که بودی پیشم شده جمله تبار
وآلمانها که نبودی مگر بدیشانمسعود مرا بخت و نیک وفالمگوید به چه معنی حرام کردی بر
جان و تن خویشان حلالمدانشور گرانیایه سده پنجم در برابر این یادهای وسوسه آمیز مردانه

ایسـ _____ تادگی کـ _____ رد.

او ارج خویش فراتر از آن میدانست که در پیشگاه چنین هوسهای کودکانهای سر فرود آورد.
ای دهر جز از من بجوی صیدی نه مرد چنین مکر و افتعالممن نیستم آن گل کز آب ز رقتازه
شودم شاخ و بار و بالمچون طمع بریدم ز مال شاهانپس مدحت شاهان چرا سگالممن جز که
به مدح رسول و آلساز گفتن اشعار گنگ و لالمرفتم پس دنیا بسی و لیکنافلاک برآن داد
گوشمالما یزد مکنادم دعا اجابتگر جز که به فضلش بود سؤالمدر حب خدا و رسول و
آلشمعروف چو خورشید بر زوالممن گوهر دین رسول حقممن کوهم اگر مانده در جبالالبته
رنجهای ناصر در این دوریها و وسوسهها خلاصه نمی شد.
گاه اندرز دهندگانی چند پیرامونش گردآمده، وی را به فرمانبرداری از امیران و بازگرداندن آب

شکوه می‌کند: بگذر ای باد دل افروز خراسانی بر یکی مانده به یمگان دره زندانی اندرین تنگی

بی‌راحت بنشسته‌خالی از نعمت و از ضیعت و دهقانی برده این چرخ جفا پیشه بیدادی از دلش

راحت و از تنش تن آسانی دل پراندوهرتر از نار پر از دانهتن گدازندهتر از نال زمستانی داده آن

صورت و آن هیکل آبادانروی زی زشتی و آشفتن و ویرانی‌گشت چون برگ خزانی ز غم

غربت آن رخ روشن چون لاله بستانی روی برتافته از خویش چو بیگانه دستگیرش نه جز از

رحمت یزدانی بی‌گناهی شده همواره بر او دشمن‌ترک و تازی و عراقی و خراسانی فریه خوانان

و جز این هیچ بهانه نه‌که تو بد مذهبی و دشمن یارانی چه سخن گویم من با سپه دیوانه مرا

داد خداوند سلیمانی دانشور کهنسال قبادیانی گاه پای از این فراتر می‌نهد و از بهار باغهای

خراسان یاد کرده، وضعیت دشوار روزگار سالمندی‌اش را به خاطر می‌آورد و می‌گوید: که

پرسد زین غریب خوار محزون خراسان را که بی‌من حال تو چونمیدونی که من دیدم به

نوروزخبر بفرست اگر هستی همیدوندرختانت همی پوشند بیرمهمی بندند دستار طبر خونقبا

چینی و رومی به نیشانهمی بندد صبا بر روی هاموننثار آرد عروسان را به بستانزگوهرهای الوان

ماه کانونهمی سازند تاج فرق نرگسبه زرین حقه و لولوی مکنونگرایدونی و ایدون است

حالتشبت خوش با دو روزت نیک و میمونانگاه از چگونگی حال خویش گزارش می‌دهد و از

کهنسالی و دشواریهایش و دشمنی نابخردان خراسان سخن می‌گوید: مرا باری دگرگون است

احوالاگر تو نیستی بی من دگرگونمرا بر سر عمامه خزاد کنبزد دست زمان خوش خوش

بهبابونما رنگ طبر خون دهر جافی‌بشست از روی بیرم باب زریونز جور دهر الف چون نون

شدستمز جور دهر الف چون نون شود نونما دو نان ز خان و مان براندندگروهی از نماز

خویش ساهونخراسان جای دونان شد نگنجدبه یک خانه درون آزاده با دونداند حال و کار

من جز آن کسکه دونانش کنند از خانه بیرون

دیار دوزخی

ناصر با همه دلبستگی به خراسان آن سامان را سرزمینی نفرین شده شمرده، فرمانروایان ستمگر

را نشانه بارش خشم خداوند بر آن دیار می‌داند و چنین می‌سراید: همانا خشم ایزد بر خراسانبر

این دونان بیاریدست گردونکه او باشی همی بی‌خان و بی‌ماندر و امروز خان گشتند و

خاتونبر آن تربت که بارد خشم ایزدبلا روید نبات از خاک مسنونبلا روید نبات اندر زمینی‌که

اهلش قوم هامانند و هاروننبات پر بلا غُزاست و قبچاقکه رستستند بر اطراف حیونشیخون

خدای است این برایشانچنین شاید بلی زایزد شبیخونه ز ایشان مکر او را کس بیندچه بیند

مکر او را مست و معنونهمی خوانند بر منبر ز مستی‌خطیبان آفرین بر دیو ملعونقضا آن باید از

میر خراسانکه خاتون ز او فزونتر یابد اکنونکند مبطل محقی را به قولی‌روایت کرده حمّاد از

فژیغونچرا خراسان مورد خشم خداوند قرار گرفته است؟ اندیشمند دره یمگان دلیل آن را تنها

دشمنی دیرپای مردم با خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) می‌شمارد: چه حال است اینکه

مدهوشند یکسرکه پنداری که خوردستند هیونازیرا دشمن هارون امترشته اندر ایشان دیو وارونسزد گر ابر از این شومی بر ایشانبه دوزخ در همی بارند آهونناصر در ادامه این سروده خراسان زیبا را به دشمنان وامی‌نهد و با اشاره به روایت مشهور " گیتی زندان مؤمن و بهشت کافر است " گمراهان آن سامان را کافرانی آسوده در بهشت موقت دنیا می‌خواند.

تو ای جاهل برو با اهل هامانرا بگذار با اولاد هارونبهشت کافر و زندان مؤمنجهان است ای به دنیا گشته مفتوناز این را تو به بلخ چون بهشتی‌وزینم من به یمگان مانده مسجوتو از جهلی به ملک اندر چو فرعونمن از علمم به سجن اندر چو ذوالنونانگاه از اینکه در یمگان با همه دشواریها آسوده زیست می‌کند، خدای را سپاس می‌گذارد: ای حجت خراسان در یمگانگرچه به بند سخت گرفتاری چون دیو بر تو دست نمی‌یابدباید که شکر ایزد بگزاری و مردم آزاده را به گریز از خراسان و اهریمنانش فراخواند: شو حذر دار حذر زین یله گو بارهبل نه گو باره کزین قافله شیطانزین قوی قافله کور و کرای خواجهنتواند که رهد هیچ حکیم آسانشهر بگذار بدیشان و به دشتان شودشت خالی به چون شهر پر از گرگانبل به زندان در شو خوش بنشین زیراصحبت نادان صد ره پتر از زندانجز که یمگان نرهانید مرا زینهاعدل باراد بر این شهره زمین یزدانگرچه زندان سلیمان نبی بود استنیست زندان بل باغیست مرا یمگانمشواد این بقعه خود نشود هرگزتاقیامت به حق آل نبی ویرانخیل ابلیس چو بگرفت خراسان راجز به یمگان درنگرفت قرار ایمان

سگان سرزمین اهریمن

دانشور فرزانه بلخ در یمگان نیز از سنگهای پیایی کودکان خراسانی، که در قالب دروغها و

تهمتهها با بر او فرو میبارید، آسوده نبوده بود.

دشمنان در پاسخ شعرهای بی شماری که ناصر در آن خود را پیرو حضرت محمد(صلی الله

علیه وآله وسلم) میخواند، سرودهای وی را تنها وسیلهای برای گریز از خشم دین باوران

شمرده، چنان پخش کردند که ناصر از مسلمانی جز نام هیچ ندارد و باورهای کفر آمیزش را

در پوششی از شعراهای مذهبی پنهان کرده است.

حکیم گرانپایه قبادیان در اینجا نیز، چون دیگر موارد، دروغ پراکنیهای دشمن را با سرودهای

نغز پاسا خ گفست.

او تهمت زندگان را سگانی بزدل شمرده؛ سگانی که یارای حضور در برابر برهانهای روشن

حجت ندارند و در دوردستها پارس می کنند: پیش نایند همی مگر کز دوربانگ دارند همی

چون سگ کهدانی آن همی گوید امروز مرا بد دینکه به جز نام نداند زمسلمانی ای نهاده به سر

کله دعواجانت پنهان شده در قرطه نادانی به که گرویدند امت زپس احمدچیست نزد تو بر این

حجت و برهانی سخت بی پشت بوند و ضعفا قومی که تو پشت سپه و قوت ایشان فضل یاران

نکند سود تو را فردا چون پدید آید آن قوه پنهانی باده پخته حلال است به نزد تو که تو بر

مذهب بو یوسف نعمانی کتب حیلت چون آب ز برداری مفتی بلخ و نشابور هری مانی بر کسی
چون ز قضا سخت شود بندی تو مرآن را به یکی نکته بگردانی با چنین حکم مخالف که همی
بینم تو فرومایه مگر زاده شیطانیتا به گفتاری پر بار یکی نخلی چون به فعل آیی پر خار
مغیلانی من از استاد تو و یوزه تو بیزارمگفتم اینک سخن کوتاه پایانی روی زی حضرت آل نبی
آوردمتا بدادند مرا نعمت دو جهانی اگر از خانه و از اهل جدا ماندم جفت گشتستم با حکمت
لقمانی سنگ یمگان دره زی من رهی از طاعت فضلها دارد بر لؤلؤ عمّانی

غروب دلگیر

سالها یکی پس از دیگری می گذشتند و فیلسوف بلخ را سمت ناتوانیهای ویژه کهنسالی
می کشاندند، ناصر در پانزدهمین سال زندگی در یمگان چنین سرود: پانزده سال برآمد که به
یمگانم چون و از بهر چه زیرا که به زندانم چه عجب گر نهد دیو مرا گردنسرزش چون کنی ام
من نه سلیمانم مرا گویی چون هیچ برون نایی چه نکوهیم که از دیو گریزانم چون که با گاو و
خرم صحبت فرمایی گر تو دانی که نه گوبان و نه خربانم با گروهی که بخندند و بخندانند چون
کنم چون نه بخندم نه بخندانم تازه رویم به مثل لاله نعمان بودکاه پوسیده شد آن لاله نعمانمدی
به دشت از سر چون گوی همی گشتموز جفای فلک امروز چو چوگانمگر من آنم که چو
دیباچه نو بودم چون که امروز چو خفتانه خلقانمزمین پسم باز کجا برد همی خواهد چون برون

آرد از این خانه ویرانمخته کشتی نوحم به خراسان در لاجرم هیچ خطر نیست ز توفانمغرقهاند
اهل خراسان و نه آگاهندسر به زانو من بر مانده چنین زانمای سرمایه هر نصرت مستنصرمن
اسیر غلبه لشکر شیطانماین گفتار تصویری از پانزدهمین سال هجرت به یمگان ترسیم می‌کند.
خراسان هنوز در نادانی دست و پا می‌زند، حکیم کهنسال یمگان از هدایت دیوان مرو و بلخ
ناتوان مانده، خود را اسیر لشکر پیروزمند آنان احساس می‌کند و چون همه سالهای مهاجرت
نشر جاودان خاطرهای کهن وی را آزرده، به سرودن وا می‌دارد: آن روزگار چون شد و آن
دوستان کجادیارشان حرام شد و یادشان حلالآن دوستان که خانه ما قبله داشتنداز بهر چه
زمن پیریدند قیل و قالو باز چون همه درماندگان باد را به یاری می‌خواند: ای باد عصر اگر
گذری بر دیار بلخگذر به خانه من و آنجای جوی حالبنگر کهچون شداست پس از من دیار
منبا او چه کرد دهر جفاجوی بدفعالترسم که زیر پای زمانه خراب گشتآن باغها خراب شد آن
خانها تلابنگر که هست منکر من با برادرمدارد چنانکه داشت همی با من اتصالیاروزگار بر سر
ایشان سپه کشیدمشغول کردشان ز من آفات و اختلالاز من بگوی چون برسانی سلام منزی
قوم من که نیست مرا خوب کارو حالقوم مرا بگوی که دهر از پس شما با من نکرد جز بد و
نمود جز ملالاز گشت روزگار و جفای ستارگانگشته است چون ستاره مرا خوی چون شمالبر
آن عقیق من سپه آورد زعفرانتا ساخته است با الف من چو دال و ذالز آب مژه غریقم وز آتش
به دل حریقچون نال از این شداست تنم زار و نال نالگه نال غرقه باشد و گه سوخته شودای

تن منال از این که چنین است کار نالزین بیشتر منال که عمرت گذشته شد کوتاه گشت رشته
تو کوتاه کن مقالاری سالها یکی پس از دیگری می‌گذشتند و رشته عمر ناصر روز به روز
کوتاه و کوتاهتر می‌شد تا آنکه سرانجام در حدود ۴۸۱ هـ
ق پایان پذیرفت؛ گویاترین زبان خاور از گفتن باز ماند، بیناترین چشم تاریخ کهن بلخ و
بدخشان برای همیشه بسته شد و سرو کهنسال قبادیان تن به خاکهای مهربان دره یمگان سپرد.
بخش ششمگنجهای دره یمگان حکیم فرزانه دره یمگان آثاری پرارج از خویش به یادگار
نهاد؛ آثاری که هر چند بررسی گسترده آنها در حوصله این دفتر نیست ولی اشارهای گذرا به
نام و موضوعشان بسیار ضروری می‌نماید.

۱ - دیوان اشعار

ناصر به گفته خویش دو دیوان به عربی و پارسی داشته است: بخوان هر دو دیوان من
تابینی‌یگی گشته با عنصری بحتری را^(۱) ولی دریغ که مجموعه عربی به تاراج زمان رفته، از آن
چیز نام چیزی نمازیده است.

امیر دولت‌شاه سمرقندی تعداد بینهای دیوانش را سی هزار شماره کرده، ولی دیوان امروزین از
۱۱۰۴۷ بیت شکل گرفته است.

۲ - روشنایی نامه

این اثر منظوم سراسر اندرز و حکمت است.

عارف قبادیان، با بهره گیری از حکمت و هنر بسیار خویش، مجموعهای با ۵۹۲ بیت فراهم

آورده، تا مشتاقان کمال به یاری آن پای در راه راست نهند.

"اته"، خاورشناس شهره آلمان، در ۱۸۷۹ م برای نخستین بار این اثر را در مجله انجمن شرقی

آلمان در لایپزیک به چاپ رساند.

اندکی بعد در ۱۳۴۰ هـ

ق نسخه "اته" همراه سفرنامه حکیم بلخ در برلین منتشر شد.

"اته"، که علاوه بر دانش فراوان از ذوق هنری نیز برخوردار بود، این اثر ناصر خسرو را به

زبان آلمانی برگردانید و در قالب شعر به هموطنانش عرضه داشت.

هرچند عارف کهنسال دره یمگان در پایانی ترین بخش اثر یاد شده پرده از تاریخ نگارش آن

برداشته، ولی اختلاف نسخههای موجود تعیین تاریخ درست را با دشواری رو به رو ساخته

است.

نگاهی گذرا به یکی از پندهای پرارز ناصری در این کتاب شریف میتواند ما را با افق اندیشه

پیر دره یمگان آشنا سازد: دمی از حق مشو غافل از این راهچو میدانی که آید مرگ ناگهاز او

خواه استعانت در همه کار که چون او کس نباشد مرتورا یارتوکل در همه کاری بر او کنز غیر

او بگردان رو در او کثبات دولت و دین راستی دانز کذب این هر دوراکمکاستی دانچو عهدی

با کسی کردی بجا آرکه ایماناستعهدازخویش مگذارخرد بهتر بود از زر که داری که در زر
کس نبیند هوشیاری اگر صبرت به دل دریار گرددظفر آخر تو را دلدار گرددبه هر سختی مکن
فریاد بسیاربنوش آن و مده دل را به تیماربرادر آن بود که روز سختی تو را یاری کند در تنگ
بختی نکویی گر کنی منت منه زانکه باطل شد ز منت جود واحسانبه وقت صبحدم می باش
بیدارمگر در صبحدم بگشایدت کارفیلسوف یمگان تاریخ نگارش کتاب را چنین گفته
است: نهادم این کتاب روح پرورگشادم بر دل اهل خرد دربه شعر خوب و شیرین جان فزایمبه
حکمت در سخن معجز نمایمچو دریایی که باشد آب او خوشچو عالی آسمانی خوب و
دلکشمعنیر روشنایی کرد نامشخرد را روشنایی از کلامشبه سال چارصد سه بیست بر سرکه
هجرت کرد آن روح مطهرمحمد آن که از ما باد بدرودروان را رهنمای جنت او بودرسیده جرم
خور در برج ماهی گرفته در حمل مه پادشاهی مه شوال از روز نخستینقران افتاده اندر برج
شاهینبکردم ختم این فرخنده دفتربرون آوردم این پاکیزه گوهربه یک هفته رسانیدم به
آخرمقالات مقدس را سراسررسی بودند اندر شاعری فحلکه بودی شعرشان چون زاده نحلرسی
گفتند اشعار دل آویزرسی کردند در معنی شکر ریزکس این معنی به دل اندر نیاوردو گر آورد
در خاطر نیاوردخدا داند که این نو باوه بکر استزمن زاد استواورادایه فکر استبجزمن روی او را
کس ندید استنهدستهیچکس بروی رسید استکسی را راه ننمود این هدایتهمین دفتر گواه من
کفایتخداوندا مرا توفیق دادی در معنی به رویم برگشادی بر این بیخ دلم از ابر رحمتفرو باریده

ای باران حکمتچنین حکمت کجا اندازه دارد که جان عاشقان را تازه دارد سپاس و شکر از
دارای ذوالمنکه بگری تازه پیدا کردی از منبه صد پایه مرا رتبت فزودی ره تجرید و تحقیقم

نمودی اگر سهوی بود در وی عفو کند ریده پرده کارم رفو کنبه جود خویشتن بر من
ببخشای روانم را به معنی‌ها بیارای سخن بر خاطر من راست بنگار خطایی بر زبان من بمگذارز
سر عقل واقف شد روانم بدانستم که من چیزی ندانم بر این نادانی و عجزم ببخشای مرا از فضل

را

۳ - سعادتنامه

این کتاب نیز چون روشنائی نامه در پند سروده شده، دارای سیصد بیت است.

فاگانان فرانسوی در ۱۸۸۰ م سعادتنامه و برگردان فرانسوی‌اش را در مجله انجمن شرقی آلمان

ب_____ه چ_____اپ رس_____اند.

بعد از این تاریخ، در ۱۳۴۰ هـ

ق نسخه سعادتنامه فاگنان همراه سفرنامه حکیم خراسان به زیور چاپ آراسته شد.

باب بیست و ششم این اثر گرانسنگ با عنوان تجرد چنین اندرز می‌دهد.

چه بندی بر رباط پر خطر دلمسافر تا به کی مانی به منزلپل است این دهر و تو بر وی

روانی‌سازد خانه بر پل کاروانی‌چو خواهی زین سرا رفتن یکی روزشب تجرید را شمع

برافروزمجرد باش چون عیسی مریمتبراً کن چو ابراهیم ادهمز پیش از مرگ از این بستان

گذرکنسرا و باغ و بستانی دگر کنکه گر با مال و گر با جاه و گنجی‌بباید رفت از این دیر

سپنجیده و گیر تو جاویدان نماندجهان را حالا یکسان نماندچو عیسی راه ما بر آسمان

استجهان یکسر چراگاه خران استهمیدون بگذرد این عمر چون بادتو خواهی دردمند و خواه

دلشادسرای عاریت با کس نماند همه کس دامن از وی بر فشاندحجت جزیرهخراسان باب

سیام کتاب را چنین پایان بخشیده‌است: بگفتم بیت سیصد از دل پاکهمه دوشیزگان طبع و

ادراکطبیعت داده آرایش تمامشخرد کرده سعادتنامه نامشز من در سخن را بار بستن نیک اختر

سخن را کار بستندر این گنج را بر تو گشادمکلید گنج در دست تو دادمسعادت یار خواهی در

همه کارسخنهای شریف از دست مگذاربکن در گوش کاین در ثمین استحدیت ناصرین خسرو

این است

۴ - زادالمسافرین

حکیم کهنسال قبادیانی این اثر گرانقدر را در روزگار غربت ۴۵۳ هـ

ق به رشه رشه نگه دارش کشید.

او در بخشهای بیست و هفت گانه‌ای که از آنها به قول تعبیر کرده، به اثبات باورهای فلسفی

خوش پرداخته است.

اشاره به عنوانهای این قولها می‌تواند ما را در بازشناسی مسایل فلسفی مورد نظر نویسنده یاری

دهد: قول اول: اندر قول که آن در علم حاضران است.

قول دوم: اندر کتابت که آن در علم غایبان است.

قول سیم: اندر حواس ظاهر قول چهارم: اندر حواس باطن قول پنجم: اندر جسم و اقسام آن قول

ششم: اندر حرکت و انواع آن قول هفتم: اندر نفس قول هشتم: اندر هیولای قول نهم: اندر مکان قول

دهم: اندر زمان قول یازدهم: اندر ترکیب قول دوازدهم: اندر فاعل و منفع قول سیزدهم: اندر حدث

عالم قول چهاردهم: اندر اثبات صانع قول پانزدهم: اندر صانع عالم و جسم که چیست؟ قول

شانزدهم: اندر مبدع حق سبحانه و مبدع او قول هفدهم: اندر قول و کتابت حق سبحانه و

تعالی قول هیجدهم: اندر لذات و اثبات آن قول نوزدهم: اندر علت بودن عالم جسم قول بیستم:

اندر آنکه چرا خدای عالم را بیش از آنکه آفرید، نیافرید.

قول بیست و یکم: اندر چگونگی پیوستن نفس به جسمقول بیست و دویم: اندر چرایی پیوستن

نفس به جسمقول بیست و سیم: اندر اثبات مخصص به دلالات مختصقول بیست و چهارم:

اندر بود و هست و باشدقول بیست و پنجم: اندر آنکه مردم از کجا آمد و کجا همی شودقول

بیست و ششم: اندر رد مذهب تناسخقول بیست و هفتم: اندر اثبات ثواب و عقاباین کتاب در

۱۳۴۰ هـ

ق به همت ادوارد براون و کوشش محمد بذل الرحمان هندی در برلین به زیور چاپ آراسته

شد.

۵ - وجه دین

ناصر خسرو در این کتاب به بیان چهره ناپیدای عبادتها و احکام شریعت به روش اسماعیلیان

پرداخته است.

هرچند تاریخ نگارش آن به درستی روشن نیست، ولی بی تردید باید در روزگار غربت و

مهاجرت و پستی از سال ۴۵۳ هـ

ق نگاشته شده باشد؛ زیرا حکیم در برخی از فرازهای آن به کتاب زادالمسافرین اشاره کرده،

از تاریکی شب فتنه در جزیره خراسان، گسسته شدن نور ایمان از آن سرزمین و کوتاهی دست

عنایت اولیای خدا از ضعیف دینان آنجا سخن گفته است.

این اثر ناصر مدتها نایاب می‌نمود، ولی سرانجام دو نسخه از آن به وسیله زاروبین، دانشور روسی، در میان اسماعیلیان شغنان کشف شد.

سید حسن تقی زاده در ۱۳۰۱ هـ

ش تصویر یک نسخه از یافته های زاروبین را به برلین برد و به یاری پروفیسور براون به چاپ رساند.

۶ - خوان الاخوان

حکیم قبادیان این اثر را به نثر پارسی در موضوع اخلاق حکمت، و اندرز به رشته نگارش کشیده است.

۷ - جامع الحکمتین

(جامع حکمت یونان و اصول باورهای اسماعیلیان) این اثر رسالهای به نثر پارسی در بیان

عقیده های اسماعیلیان است، که در ۴۶۲ هـ

ق به خواهش عینالدوله ابوالمعالی علی بن اسد بن حارث، امیر بدخشان، در شرح و پاسخ قصیده فلسفی پارسی خواجه ابوالهثیم احمد بن حسن جرجانی نگارش یافته است.

قصیده خواجه ابوالهثیم چنین آغاز می‌شود: یکی است صورت هر نوع را و نیست گذار چرا که

هیئت هر صورتی بود بسیار "ناصر در پاسخ سروده دانشور جرجانی از تأویلهای کلامی و فلسفی به _____ ره برده است.

این مجموعه پراچ از جهت اصطلاحهای فلسفی و کلامی و مفردات و ترکیبهای پارسی بسیار درخور توجه است.

۸- رساله گشایش و رهایش

ناصر این اثر پارسی را در پاسخ چند پرسش یکی از برادران مذهبی نگاشته است.

او در این رساله سی پرسش و پاسخ به زبانی ساده و منطقی گرد آورده، آن را رهایی بخش نفسهای مؤمنان و پاکدلان و گشاینده دشواریهای آنان شمرده است.

۹- رسالهای در پاسخ ۹۱ پرسش

حکیم پیر دره یمگان این اثر را در پاسخ نود و یک پرسش فلسفی، منطقی، طبیعی، نحوی،

دینی و تأویلی مندرج در قصیده ۸۰ بیتی یکی از شاعران پیش از خود به رشته نگارش کشیده است.

او در پایان چنین نگاشته است:... و این کتاب را جهت امیر بدخشان ساخته است، علی بن

احمد مولا امیرالمؤمنین ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث التمعانی اندر سال چهار صد و

بیست و دو از هجره پیغمبر ما صلوات الله علیه و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلق محمد و آله الطاهرین الطیبین اجمعین.

۱۰ - دلیل المتحیرین

برخی از محققان این کتاب را در شمار آثار ناصر جای داده‌اند، ولی تا کنون به دست نیامده است.

۱۱ - بستان العقل (بستان العقول)

پیر یمگان در رساله‌های که در پاسخ ۹۱ پرسش نگاشته از این اثر چنین یاد کرده: «... بر رد قول این مهوس بی‌بک سخن گفته‌ایم اندر کتاب بستان العقل. اکنون به جواب این هوس مشغول نشویم برینجا، که از مقصود بازمانیم» ناصر در کتاب زاد المسافرین نیز از این اثر نام برده است. ولی دریغ که در گذر زمان به تاراج حوادث رفته، از آن نسخه‌های به دست نیامده است.

۱۲ - سفرنامه

این اثر شرح مختصر سفر هفت ساله حکیم قبادیان به شمار می‌آید. آن فرزانه پاکرأی در پایان کتاب یاد شده، چنین نگاشته است: «و مسافت راه که از بلخ به مصر

شدیم و از آنجا به مکه و به راه بصره به پارس رسیدیم و به بلخ آمدیم.

غیر آنکه به اطراف به زیارتها و غیره رفته بودیم، دو هزار و دویست و بیست فرسنگ بود.

و این سرگذشت آنچه دیده بودم به راستی شرح دادم و بعضی که به روایتها شنیدم، اگر در

آنجا خلاقی باشد خوانندگان از این ضعیف ندانند و مؤاخذت و نکوهش نکنند.

علاوه بر آنچه گذشت، عنوانهایی چون اکسیر اعظم در منطق و فلسفه، قانون اعظم در علوم

فراطبیعی، المستوی در فقه، رسالهای در دانش یونان، دستور اعظم، کنز الحقائق، تفسیر قرآن و

... نیز در کارنامه ناصر خسرو گنجانده شده است؛ ولی پژوهشگران دلیل روشنی بر درستی

این سخن نیافته، از استناد آنها به حکیم یمگان خودداری ورزیده‌اند.

فهرست منابع

امین، سید محسن: اعیان الشیعه، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت ۱۹۸۳ م.

براون، ادوارد: تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، چاپ دوم، ترجمه و حواشی فتح الله مجتبایی، سازمان

کتابهای جیبی، تهران ۱۳۴۲.

حاجی خلیفه: کشف الظنون من اسامی الکتب و الفنون، دارالفکر، بیروت ۱۹۸۲ م.

رضازاده شفق: تاریخ ادبیات ایران، شرکت مطبوعات، تهران ۱۳۱۵.

سمرقندی، امیر دولتشاه: تذکره الشعراء، به همت محمد رضانی، چاپخانه خاور، تهران ۱۳۳۸.

صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، چاپ ششم، انتشارات ابن سینا، تهران.

قبادیانی، ناصر خسرو: دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ سوم، دنیای کتاب، تهران ۱۳۷۲.

قبادیانی، ناصر خسرو: رساله در پاسخ ۹۱ پرسش، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ سوم، دنیای کتاب، تهران ۱۳۷۲.

قبادیانی، ناصر خسرو: روشنایی نامه، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ سوم، دنیای کتاب، تهران ۱۳۷۲.

قبادیانی، ناصر خسرو: زاد المسافرین، به کوشش ادوارد براون، محمد بذل الرحمان، برلن ۱۳۴۰هـ.ق.

قبادیانی، ناصر خسرو: سعادت نامه، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ سوم، دنیای کتاب، تهران ۱۳۷۲.

قبادیانی، ناصر خسرو: سفر نامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، کتابفروشی زواره، تهران ۱۳۵۶.

قبادیانی، ناصر خسرو: سفر نامه، به کوشش نادر وزینپور، چاپ هفتم، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۷.

محقق، مهدی: تحلیل اشعار ناصر خسرو، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۹.

مؤید ثباتی، علی: تاریخ نیشابور، انجمن آثار ملی، تهران.

مدرس، محمد علی: ریحانة الادب، چاپ دوم، کتابفروشی خیام، تهران ۱۳۶۹.

منصوری، فیروز: نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو، انتشارات چاپخس، تهران ۱۳۷۲.

موسوی خوانساری، محمد باقر: روضات الجنات فی احوال العلما و السادات، چاپ اسماعیلیان، قم.

میرآخوند، میر محمد بن سید برهان الدین خواندشاه: تاریخ روضه الصفا، کتابفروشی های مرکزی، خیام، پیروز،

تهران ۱۳۳۹.

نفیس، سعید: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان پارسی، کتابفروشی فروغی، تهران ۱۳۴۴.

نوایی، میر نظام الدین علیشیر: تذکره المجالس النفائس، به اهتمام علی اصغر حکمت، کتابفروشی منوچهری ۱۳۶۲.

هدایت، رضا قلیخان: ریاض العارفین، تصحیح مهدیقلی هدایت، کتابخانه مهدیه تهران، تهران ۱۳۱۶.

برگرفته از

- کرامت الله تفنگدار شیرازی، دیوان اشعار، تهران ۱۳۷۴
- دکتر جعفر شعار، گزیده‌ای اشعار ناصر خسرو. تهران ۱۳۷۰
- دکتر جعفر شعار، سفرنامه ناصر خسرو، تهران ۱۳۷۱
- برتلس، ناصر خسرو و اسماعیلیان. مسکو ۱۹۴۶. به زبان روسی.